بررسی تطبیقی ضرب المثل های کُردی و فارسی

دکتر سید احمد پارسا
عضو هیأت علمی دانشگاه کردستان



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

دانشگاه کردستان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

مقایسه تطبیقی امثال کردی و فارسی

دکتر سید احمد پارسا

سرشناسه	: پارسا، احمد، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور	: مقایسه‌ی تطبیقی امثال کردی و فارسی/ احمد پارسا.
مشخصات نشر	: سنندج: دانشگاه کردستان، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۴ ص.: جدول.
شابک	: ۹۷۸۹۶۴۲۷۹۷۰۵۹
وضعیت فهرستنویسی	: فیپا.
یادداشت	: پشت جلد به انگلیسی:

Ahmad Parsa. A comparative study of proverbs in Kurdish and Persian language

یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۲۰-۱۲۵.
موضوع	: ضرب‌المثل‌های کردی.
موضوع	: ادبیات تطبیقی -- فارسی و کردی.
موشوع	: ادبیات تطبیقی -- کردی و فارسی.
موشوع	: ضرب‌المثل‌های فارسی.
شناسه افزوده	: دانشگاه کردستان.
رده‌بندی کنگره	: ۲ب۲۵آ/۳۲۵۶ PIR
رده‌بندی دیویی	: ۳۹۸/۹۹۱۵۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۹۹۶۵۱

مقایسه تطبیقی امثال کردی و فارسی

مؤلف: دکتر سید احمد پارسا

ناشر: دانشگاه کردستان

ناظر چاپ: شوان طاهری

صفحه‌آرا: سمیه (سؤما) تیموری

سال و نوبت چاپ: اول/ تابستان ۱۳۸۷

لیتوگرافی: بهارعلم ۰۹۱۲۷۵۳۹۵۸۰

شمارگان و قطع: ۱۵۰۰ نسخه/ رقعی

شابک: ۹۷۸۹٦٤۲۷۹۷۰۵۹

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

مرکز پخش:

+۹۸ ۸۷۱ ۲۲۲۵۲۵۹

تقدیم به:

روان پاک بزرگترین استـاد زندگیم، به مادرم.

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

فصل سوم
مثل‌ها

مثل‌نماها

فصل چهارم

چکیده:

امثال کردی و معادل فارسی آن‌ها

سید احمد پارسا

هدف پژوهش حاضر، یافتن معادل‌های فارسی برای امثال کردی می‌باشد. کمک به شناخت بیشتر اشتراکات فرهنگی دو زبان کردی و فارسی، کمک به بهبود ارتباطات انسانی در بین گویشوران این دو زبان و زمینه‌ی تفهیم و تفاهیم بیشتر از اهداف اصلی و جدا کردن مثل‌ها از مثل نماهایی چون حکمت، تشبیه، کنایه، زبانزد و اندرز و ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع از مثل از اهداف ثانویه‌ی این پژوهش محسوب می‌شود. روش پژوهش کتابخانه‌ای است و در این راستا سه هزار مثل فارسی به شیوه‌ی نمونه‌گیری نظام‌مند (*Systematic Sampling*) از کتاب «دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها» تألیف ابراهیم شکوری زاده بلوری برگزیده شد. منبع اصلی امثال در زبان فارسی کتاب یاد شده و در زبان کردی امثال و حکم کردی تألیف قادر فتاحی قاضی می‌باشد. دلیل برگزیدن این آثار، جامعیت آن‌ها نسبت به کتاب‌های

موجود دیگر در این زبان‌ها تا زمان تألیف این اثر می‌باشد. نتایج به دست آمده وجود اشتراکات زیادی را در زمینه‌ی امثال در دو زبان یاد شده تأیید می‌کند.

واژگان کلیدی: ۱. امثال، ۲. زبان کردی، ۳. زبان فارسی، ۴. مثل‌نماها

پیشگفتار:

عنوان پژوهش حاضر «**مقایسه‌ی تطبیقی امثال کردی و معادل فارسی آن‌ها**» می‌باشد. منظور از امثال کردی در این پژوهش، مثل‌هایی است که به لهجه سورانی و در ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد. دلیل این امر نقشی است که گویش سورانی به عنوان نقش میانجی بین دیگر گویش‌های کردی رایج در ایران در امر ارتباطات ایفا می‌کند. دلیل دیگر آن نقشی است که به عنوان گویش معیار کردی در ایران به عهده دارد و تقریباً می‌توان گفت در حال حاضر، حکم زبان معیار کردی را در ایران دارد. منظور از زبان معیار زبانی است که در مطبوعات کردی یا صدا و سیما به‌ویژه در اخبار و گزارش‌های رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین، محدوده جغرافیایی امثال در پژوهش حاضر گویشوران کردی سورانی هستند که اغلب در غرب ایران سکونت دارند، لذا پژوهش حاضر امثال و حکم کردهای ساکن ترکیه، عراق، سوریه و ارمنستان را دربرنمی‌گیرد. همچنین شامل امثال و حکم دیگر گویش‌های کردی ایران چون گویش‌های کرمانجی، گورانی و امثال آن‌ها نیز نمی‌شود.

منظور از امثال فارسی نیز امثالی است که به زبان فارسی معیار در

میان ساکنان ایران به‌کار می‌رود. بنابراین پژوهش حاضر امثال محلی دیگر گویش‌ها را دربرنمی‌گیرد و شامل امثال فارسی سرزمین‌های تاجیکستان و افغانستان یا امثال پدید آمده درمیان ایرانیان مهاجر در دیگر سرزمین‌ها نیز نمی‌شود.

پژوهش حاضر سه هزار مثل را مورد مطالعه قرار می‌دهد. این امثال به روش نظام‌مند *(Systematic Sampling)* برگزیده شده‌اند. روش پژوهش کتابخانه‌ای است و در مواردی بسیار معدود از روش میدانی نیز استفاده شده است. منبع مورد استفاده در زبان فارسی، کتاب "دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها" تألیف دکتر ابراهیم شکورزاده بلوری و منبع مورد استفاده در زبان کردی "امثال و حکم کردی" اثر دوجلدی تألیف قادر فتاحی قاضی می‌باشد. دلیل برگزیدن این آثار، جامع بودن آن‌ها نسبت به آثار مشابه در این زبان‌ها تا زمان تدوین این پژوهش می‌باشد. این کتاب‌ها به عنوان منابع اصلی مورد استفاده قرار گرفته و در کنار آن‌ها از منابع فرعی نیز استفاده شده که در مواقع مورد استفاده به آن‌ها اشاره شده است.

در پژوهش حاضر ابتدا امثال کردی با رسم‌الخط رایج آن در ایران نوشته شده، سپس تلفظ آن‌ها با علائم آوانگار بین‌الملل (فونتیک) نوشته شده و سرانجام معادل یا معادل‌های موجود آن‌ها در زبان فارسی آورده شده است. در برخی از موارد که امثال مورد استفاده در هر دو زبان عیناً یکی است یا تفاوت بسیار کمی با هم دارند. از ترجمه‌ی امثال

کردی خودداری شده است. اما در برخی از موارد که تفاوت لفظی و واژگانی امثال بیشتر است، ترجمه‌ی تحت‌اللفظی این امثال نیز در داخل کمانک ( ) ذکر شده است.

مرحوم ملاغفور دباغی شاعر روشندل کرد، متخلص به حافظ مهابادی نیز در دیوان خود بخشی از امثال و حکم کردی را به نظم درآورده، که در پژوهش حاضر آن‌ها نیز مورد استفاده واقع شده‌اند.

آوانویسی امثال کردی، به دلایل مختلف از دشوارترین بخش کار بود اما تلاش شده تا حد امکان براساس علائم بین‌الملل باشد. در خاتمه از عزیزان زیر که در این پژوهش به گونه‌ای نقش داشته‌اند، سپاسگزاری می‌نمایم:

- جناب آقای دکتر عبدالله سلیمی، معاون محترم پژوهشی دانشگاه که چاپ این اثر نتیجه‌ی تشویق‌های مکرر ایشان است.

- همسرم که در فیش‌برداری، معادل‌یابی امثال و دیگر مراحل پژوهش دلسوزانه همکاری کردند.

- جناب آقای یحیی بزدوده، دانشجوی خوب کارشناسی زبان و ادب پارسی، که کمی اغلاط تایپی بویژه در موارد مربوط به علائم آوانگار مرهون بازخوانی دقیق ایشان است.

- جناب آقای «شوانه طاهری» و همکارانشان در نشر مهرگان، بویژه مسئول تایپ، خانم «تیموری» که با روی باز، تغییرات متن را اعمال کردند.

صامت‌ها

کردی	آوا	مثال (معنی فارسی)
ء،ع	'	ئاسمان (آسمان) ’*Asman* عیلم (علم) ’*î* lim
ب	*b*	بەرد (سنگ) *Bard*
پ	*p*	پاساری (پرستو) *Pāsārî*
ت،ط	*t*	تامەزرۆ (آرزومند) *Tāmazro*
ث،س،ص	*s*	سێبەر (سایه) *Sebar*
ج	*j*	جوان (جوان، زیبا) *Jiwān*
چ	*č*	چاو (چشم) *Čāw*
ح،ه	*ḣ*	هیوا (امید) *Hîwā*
خ	*x*	خودا (خدا) *Xudā*
د	*d*	دار (درخت) *Dār*
ذ،ز،ض،ظ	*z*	زار (دهان) *Zār*
ر	*r*	وەرز (فصل) *Wariz*
ڕ	*ř*	ڕۆژ (روز) *řož*
ژ	*ž*	ژیشك (جوجه‌تیغی) *Žîšik*

Šāho (نام کوه) شاهۆ	š	ش
qarîb (غریب) غەریب	q	غ،ق
Bafir (برف) بەفر	f	ف
Tavga (آبشار) تافگە	v	ڤ
Kār (کار) کار	k	ك
gurg (گرگ) گورگ	g	گ
Pala (شتاب) پەلە	l	ل
Māgûl̆ (معقول) ماقووڵ	l̆	ڵ
Mār (مار) مار	m	م
Nûr (نور) نوور	n	ن
Wăraz (بیزار) وەڕەز	w	و
Yār (یار) یار	y	ی

مصوت‌ها

مثال	آوا	کردی
kapanik کەپەنك	*a*	ـە ە
pe پێ (پا)	*e*	ێ - یێ
goľ گۆڵ (گل)	*o*	ۆ
kār کار	*ā*	آ
Šir شیر (خوردنی)	*î*	ی
bûk بووك (عروس)	*ū*	وو
xudā خودا	*u*	و
diľ دڵ	*i*	-

✦ با توجه به تفاوت الگوی هجای زبان کردی با فارسی از جمله پشت سر هم آمدن دو صامت در اول هجا یا آمدن هجای بدون مصوت (مانند دڵ= *diľ*) نشانه‌ی (*i*) به عنوان مصوت گونه‌ای خفیف برای سهولت تلفظ در چنین حالاتی مورد استفاده واقع شده است.

✦ تشدید: تکرار یک صامت در آوانگار نشانه‌ی تشدید است که در رسم‌الخط عربی هم با تکرار نشان داده می‌شود.

qassāb ← قەسساب　　　*millat* ← میللەت

فصل اول

۱- مقدمه

۱-۱- کلیات[1]

مثل یکی از جلوه‌های فرهنگ عامه و آینه‌ی افکار، عادات و فرهنگ مردم یک جامعه در طول زمان است. «مثل یکی از قدیمی‌ترین ادبیات بشر می‌باشد. انسان پیش از آن که شعر بگوید و قبل از آن که خط بنویسید، اختراع مثل نموده و در محاورات خود به کار برده است. (بهمنیار، ۱۳۶۹، ز)

«امثال بیانگر فلسفه‌ی زندگی، انعکاس آزمون جهان و ثمره‌ی شیوا سخنی بلیغان است که نیاکان ما از هزاران سال پیش به عنوان بخشی از انواع ادبی فولکلور، برای ما به میراث گذاشته‌اند تا آینه‌ی تمام نمای [شناخت] خود گردانیم.» (خال، ۴: ۱۹۷۱)

«یکی از فواید مطالعه‌ی امثال هر قوم، مطلع شدن بر بعضی وقایع تاریخی و حکایات و افسانه‌های ملی و عادات و عقاید وهم‌آمیزی است که مربوط یا مخصوص بدان قوم است. مثل علاوه بر ضبط و حفظ بعضی از وقایع تاریخی و افسانه‌ها و حکایات، تعدادی از لغات و اصطلاحات زبان را هم ضبط و در انجام این خدمت با شعر همکاری می‌کند.» (بهمنیار، ۱۳۲۸، ۴)

۱- در نگارش این فصل از پایان نامه ی دکتری خود تحت عنوان«بررسی، تحلیل و توصیف علمی و ادبی امثال و حکم پارسی» استفاده کرده‌ام.

«امثال مانند آینه‌ای هستند که مظاهر طبیعت را از همه‌ی جوانب منعکس می‌کنند. در این امثال آسمان صاف، شب و روز و آنچه در آن‌ها پدید می‌آیند، از خورشید و ماه و خشم طبیعت و حتی ریزش سیلاب‌های خروشان را مشاهده می‌کنیم.» (صینی و دیگران، ۱۹۹۲: م)

«وقتی که امثال... یک ملت را به دقت مطالعه می‌کنیم و در نکات و دقائق آن تأمل کنید، طوری بر طرز زندگانی اجتماعی، درجه‌ی تربیت، پایه‌ی ترقی و تنزّل، رسوم و عقاید، احساسات و تصورات آن ملت مطلع می‌شوید که گویی سال‌ها با افراد طبقات مختلف آن شریک زندگی و رفیق شب و روز بوده‌اید. (بهمنیار، ۱۳۶۹: ز)

مثل چاشنی کلام است. شهری یا روستایی، تحصیل‌کرده یا بی‌سواد و مرد و زن و پیر و جوان همه به تناسب نیاز از مثل استفاده می‌کنند چون موجب می‌شود، کلام بهتر به دل بنشیند. بدیع یعقوب (۱۹۹۵: ۶۹) می‌گوید:

> امثال نزد برخی از مردم بویژه روستاییان قوانین و دستورات غیر قابل تخطّی است. برای اثبات دلایل خود و ردّ دلایل دیگران، بدان پناه می‌برند. گویی مَثَل، قاضی (داور) است و در مسأله‌ی مورد مناقشه فصل الخطاب محسوب می‌شود. مارون عبود می‌گوید: کتاب‌های حقوق روستایی زیر زبان او قرار دارد و نیازی به مراجعه به مجلات و دستورات برای صدور احکام ندارد. [زیرا] این امثال احکامی هستند که در همه‌ی شؤون زندگی از آن بهره‌مند می‌شوند.

شکورزاده‌ی بلوری (۱۳۸۱: ۸۱) معتقد است:

> استفاده از مثل کلام گوینده یا نویسنده را آرایش می‌دهد و از خشکی و جمود بیرون می‌آورد. به عبارت دیگر [مثل] نمک و تزیین سخن آدمی است و



چون از کلام معمولی بیشتر به دل می‌نشیند، نه تنها مردم عامی بلکه گویندگان و نویسندگان بزرگ نیز در بسیاری از موارد برای تقویت نیروی استدلال و افزایش تأثیر انفعالی سخن خویش بدان استشهاد می کنند. بدین طریق کلام آن‌ها کمال و جمال بیشتری پیدا می کند و تأثیر و جذبه‌اش دوچندان می‌شود.

امثال در همه‌ی زبان‌ها وجود دارد و از دیرباز به نقش و تأثیر آن‌ها در سخن توجه داشته‌اند. به همین خاطر کمتر متون نظم یا نثری را در گذشته می‌توان دید که به زیور مثل آراسته نشده باشد. «در ایران پدران ما مثل را یکی از اقسام بیست و چهارگانه‌ی ادب شمرده و مثل دیگر قسمت ها به آن اهمیت می‌داده‌اند.» (دهخدا به نقل از دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: بیست و یک)

اردوزبانان در گذشته به تأثیر مثل در سخن به خوبی واقف بودند به همین خاطر اصطلاحات، مثل‌ها و کلمات قصار متون فارسی را جزو برنامه‌های درسی خود قرار داده بودند: «طلاب آن‌ها را در مدارس علمیّه می‌خواندند و وقتی که خود کتابی، رساله‌ای و مکتوبی می‌نوشتند یا شعری می‌سرودند، بعضی از مصرع‌ها، ابیات و اقوال بزرگان را برای مدلّل و مختصر کردن مطلب به کار می‌بردند.» (جعفری، ۱۳۷۸:۶)

مثل‌ها میراث ارزشمند و ماندگار فرهنگی هر جامعه‌ای به شمار می‌آیند و پاسدار بخش بزرگی از فرهنگ آن جامعه محسوب می‌شوند و تنها گنجینه‌ای هستند که نه شرایط جوی چون باد، باران، برف و سرما توان فرسایش آن را داشته و نه پیشامدهای ویرانگر و خانمان براندازی همانند زلزله، طوفان و غیره یارای ستردن آن را از اذهان پیدا کرده است؛ گنجینه‌ای که از دستبرد و هجوم



ویرانگرانه‌ای دشمنان یغماگر این مرز و بوم نیز در امان مانده است. «مثل در سینه‌ها می‌ماند و از این روز مقاومت یا مخالفتهای سخت دارد، چنان که دو یا سه بار که تغییر خط، ادب و تاریخ و علوم گذشته‌ی ما را یک باره از روی زمین محو کرد، تنها این قسمت را (آن دشمن خانه برانداز) نتوانست از میان بردارد. (دهخدا به نقل از دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: بیست و دو) به همین خاطر همان‌گونه که یک سنگ نبشته، متون خطی گذشته یا یک اثر باستانی نمایانگر بخشی از تمدن یک ملّت به شمار می‌روند. امثال هر ملّت نیز جزئی از فولکلور آن به شمار می‌آیند و می‌توانند ما را در شناخت بهتر فرهنگ یک ملّت یاری کنند. شاید به دلیل چنین اهمیتی باشد که امروزه شناخت و پژوهش در زمینه‌ی فولکلور بویژه مثل بسیار مورد توجه جهانیان قرار گرفته است به طوری که در سال ۱۹۹۶ سمینار جهانی مثل در توکیو برگزار شد و بعد از آن نیز هر روز بر گستره‌ی پژوهشها در این زمینه افزوده می‌شود.

امثال و حکم بخشی از فلکلور هر جامعه را تشکیل می‌دهد وآینه‌ی انعکاس اندیشه‌ها، باورها و آداب و رسوم یک جامعه می‌باشد. فرهنگ هر ملتی دارای دو بعد شفاهی و کتبی می‌باشد .ادبیات شفاهی از پیشینه‌ی دیرینه‌تری در مقایسه با ادبیات مکتوب برخوردار است. علاوه بر این، همواره بخشی از ادبیات و فرهنگ مکتوب هر ملتی در طول زمان دست خوش حوادث شده و از بین می‌رود. به عنوان نمونه در حمله‌ی مغول دانشمندان، شعرا و نویسندگان بسیاری جان خود را از دست دادند وکتابخانه‌های بسیاری به آتش کشیده شد که دیگر

به هیچ وجه دسترسی بدان‌ها میسر نیست؛ اما فرهنگ شفاهی به ویژه مثل‌ها از مواردی بوده‌اند که هیچ گاه حوادث طبیعی، تاریخی و مواردی از این قبیل را یارای ستردن آن ها نبوده است . زیرا این‌ها در اذهان نقش بسته اند و تا آدمی‌باقی است، مثل نیز به طور عام باقی خواهد ماند.

۲-۱- معانی مثل

۱-۲-۱- معانی لغوی مثل

مثل یک واژه‌ی عربی و از مثل یمثل مثولاً به معنی شباهت داشتن چیزی به چیز دیگر می‌باشد. این معنی در همه‌ی هم خانواده‌های این واژه نیز به چشم می خورد؛ همچون : «مثال، تمثیل، مماثله، تمثال و ... .» به عنوان نمونه واژه‌ی «مثال»، یعنی؛ شبیه و نظیری بر آن چه گفته شد یا «تمثال» به معنی عکس یا تصویر ساخته شده شبیه به اصل آن. زلهایم (۱۱:۱۳۸۱) ضمن بررسی ریشه‌ی مثل، معنی آن را همانندی معرفی می کند: «ریشه‌ی سامی این کلمه که در زبان عربی «مثل» در زبان عبری «ماشال»، در زبانی آرامی «مثلاً»، در زبان حبشی «مسل» و در زبان آکدی «مشلم» [*meslum*] است که بنا به اشتقاق معنی همانندی را می‌سازند.»

در زبان کردی، در نواحی مختلف نام‌های متفاوتی برای مثل به کار می‌برند. کردهای ایران و عراق آن را «پەندی پیشینیان» (اندرز قدما)، کردهای



ارمنستان و برخی دیگر از نواحی شوروی سابق «قسه‌ی بافان» (گفتار نیاکان) یا «مه‌سه‌له و مه‌ته‌لوکی» (مثل و متل)، کردهای آذربایجان شوروی «گه‌پیدی بافان» (گفته‌های نیاکان) می‌نامند. (رسول ابراهیم،۹:۱۹۸۴) از این نام ها دو مطلب به ذهن متبادر می‌شود:

۱. جنبه‌ی اندرزی امثال

۲. سرچشمه‌ی این امثال که پیشینیان بوده‌اند.

همان گونه که در زبان فارسی معمولاً دو واژه‌ی «امثال و حکم» را با هم به کار می‌برند، در زبان کردی نیز اغلب «په‌ندی پیشینیان و قسه‌ی نه‌سته‌ق» را با هم به کار می‌برند. معنی تحت اللفظی «قسه‌ی نه‌سته‌ق» سخنان نغز پر مغز می‌باشدکه در این جا بهتر است آن را مسامحةً همان حکمت ترجمه کنیم. سجادی فرق این گونه سخنان نغز را با مثل در این می داند که سازندگان این گونه سخنان مشخص است در حالی که سازندگان امثال مشخص نیست. به عبارت دیگر کلمات قصار حکمت آمیز برخی از افراد که شرایط مثل شدن (ساختار استعاری) داشته اند، به مرور زمان در میان مردم رواج یافته است.

۲-۲-۱- معانی اصطلاحی مثل

مثل شناسان و علاقه مندان به پژوهش در این زمینه تعاریف بسیاری از مثل ارائه داده‌اند . این تعریف‌ها رویکرد آنها را به مثل بیان می کند و از این دیدگاه تعریف‌ها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:



۱-۲-۲-۱- رویکرد بی تعریفی

دسته‌ای بر این باورند که مثل تعریف‌ناپذیراست و نمی‌توان تعریفی درست از آن ارائه داد. این دسته عبارتند از: آرکر تایلور، میدر، پیتر گریز بک و دهخدا که اینک به بررسی نظرات آنها می‌پردازیم:

آرکور تایلور معتقد است: «تعریف یک مثل چنان سخت است که شاید نتواند آنچه را که در بر دارد نشان دهد. یک حالت غیر کلامی به ما می‌گوید که این جمله یک مثل است نه چیز دیگر.»

(www.vein./library/ve/proverbs/som.htm)

میدر می‌گوید: «ما تقریبا می‌توانیم بگوییم تعداد تعریف مثل‌ها بیشتر از تعداد خود مثل‌هاست.» (همان)

پیتر گریز بک در مقاله‌ای پرمحتوا در دایره‌المعارف سال ۱۹۹۴می‌گوید: «هیچ تعریف کلی قابل قبول وجود ندارد که بتواند همه ی انواع مثل را در بر داشته باشد. (همان)

امثال و حکم دهخدا فاقد مقدمه می‌باشد. دکتر معین در مقدمه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا (دهخدا، ۳۸:۱۳۳۷) در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

> ... استاد علامه در باب مقدمه‌ی کتاب‌های خود احتیاطی مقرون به وسواس داشت. در پاسخ سؤال نگارنده، راجع به علت عدم تحریر مقدمه برای امثال و حکم اظهار داشت: در زبان فرانسه هفده لغت پیدا کردم که در فرهنگ‌های عربی و فارسی همه‌ی آن‌ها را «مثل» ترجمه کرده اند و در فرهنگ‌های بزرگ فرانسوی، تعریف‌هایی که برای آن‌ها نوشته اند، مقنع



نیست و نمی‌توان با آن تعریفات آن‌ها از یکدیگر تمییز داد. ناگزیر توسط یکی از استادان فرانسوی دانشکده‌ی حقوق، نامه‌ای به فرهنگستان فرانسه نوشتم و اختلاف دقیق مفهوم آن هفده لغت را خواستار شدم. پاسخی که رسید، تکرار مطالبی بود که در لغت نامه‌ی فرانسوی آمده بودو به هیچ وجه مرا اقناع نکرد. ازین رو از نوشتن مقدمه و تعریف مثل و حکمت و غیره خودداری کردم و کتاب را بدون مقدمه منتشر ساختم.

این توجیه مرحوم دهخدا به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ زیرا نباید به صرف دشواری یک مسأله از تعریف آن چشم پوشی کرد؛ علاوه بر این، بدون تعریف درست و جامع و مانع یک مسأله هرگز نمی‌توان به تحلیل و بررسی درست آن دست یافت.

۲-۲-۲-۱- رویکرد تشبیه

این رویکرد قدیمی‌ترین رویکرد به مثل می‌باشد و طرفداران آن، تحت تأثیر عربی شباهت بین وضع موجود را با مثل، معیار قرار می‌دهند؛ گرچه ژرف ساخت مثل واقعاً تشبیه است اما چون مشبه حذف شده صورت استعاری پیدا کرده است؛ بنابراین با وجود این که ژرف ساخت این تعریف تا حدی قابل قبول است اما نمی‌توان آن را تعریف کاملی دانست:

عسکری (ج اول، ۷:۱۳۸۴) اصل مثل را شباهت بین دو چیز در کلام می داند. ابن سکیت (۱۸۶-۲۴۴ه . ق) می‌گوید: «مثل جمله‌ای است که با ممثّل خود در لفظ مخالف و در معنی متحد و موافق باشد.» (نقل از میدانی، ۶:۱۳۳۹)

مبّرد (متوفی ۲۸۵ه .ق) معتقد است: «مثل از مثال گرفته شده و آن گفتاری

رایج است که به وسیله‌ی آن حال دوم را به حال اول یعنی حالت موجود را به حالتی که سابق بر آن و شبیه بدان بوده است، تشبیه می‌نمایند.» (همان)

راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۲ ه.ق) (۱۳۷۳: ذیل مثل) بر این باور است: «مثل قولی است در باره‌ی چیزی که شبیه است به قولی در باره‌ی چیز دیگر؛ تا یکی آن دیگری را بیان و مجسم کند

میدانی (۱۳۳۹:۶) می گوید: «مثل چیزی است که چیزی بدان مانده شده باشد یعنی بدان تشبیه شده باشد.»

به نظر می رسد نظر بیشتر پژوهشگران کرد ایرانی در زمینه‌ی امثال متأثر از نظر پژوهشگران فارسی زبان و عرب باشد. زیرا بیشتر آن ها رویکردی تشبیهی به ساختار امثال داشته اند.به عنوان مثال فتاحی قاضی همان نظر بهمنیار را دارد که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد. (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: یک)

این تعریف‌ها دارای اشکالات چندی است؛ زیرا اولاً ایجاز، شیوع و رسایی در مثل نادیده گرفته شده است، (جز مبرد که به ایجاز اشاره کرده است.) منظور از رسایی، دور بودن آن از تعقیدات لفظی و معنوی و منظور از شیوع، عمومیت یافتن آن و افتادن مثل بر سر زبان‌ها می‌باشد. ثانیاً گرچه این تعریف در زبان عربی تا حدودی درست است و هر چند هدف از بیان هر مثلی در اصل تشبیه وضع موجود به ماجرا یا وضعیت مندرج در مثل می‌باشد، ولی در مثل، مشبه (وضع موجود) حذف شده است؛ بنابراین استعاره است نه تشبیه؛ ثالثاً این تعریف تشبیهات مثل نما یا زبانزدهای تشبیهی را نیز شامل می‌شود؛ مانند: این مطلب را



چون آب از بر کردم؛ چون یاس (سفید) و... .

رابعاً هرچند ژرف ساخت مثل در اصل تشبیه بوده است اما این تعریف در بر گیرنده‌ی همه‌ی انواع تشبیهات است مانند تشبیه‌های مفرد به مفرد، مفرد به مقید، مقید به مقید، مفرد به مرکب و.... در حالی که ژرف ساخت یک مثل تشبیه مرکب به مرکب است؛ یعنی وجه شبه آن مرکب می‌باشد.

۳-۲-۲-۱- رویکرد اندرزگونگی، شیوع و ایجاز

در این رویکرد ایجاز، شایع بودن آن در میان مردم و داشتن پیام پندو اندرز را به طور هم زمان شرط مثل بودن دانسته اند: میدر در واکنش به این گفته‌ی آرکر تایلور که بیان کرده بود: «تعریف یک مثل چنان سخت است که شاید نتواند آنچه را در بردارد، نشان دهد. و تنها یک حالت غیر کلامی به ما می‌گوید که این یک مثل است نه چیز دیگر.» اظهار کرد که : شاید آقای آرکر تایلور خواسته است لطیفه بگوید. متأسفانه این نظر جدی گرفته شده و مکرر به کار برده می‌شود و در توکیو هم تکرار شده است. شاید کافی باشد که بگوییم نه یک خصوصیت غیر رمزی بلکه رواج و انتشار آن در میان چیزهای دیگر نشان می‌دهدکه یک جمله مثل است یا خیر، اگر در مثل ***All that glitters is not gold*** [هر درخشنده‌ای طلا نیست.] به جای واژه‌ی ***gold*** واژه‌ی ***diamond*** [الماس] را به کار ببریم دیگر یک مثل انگلیسی نیست. با وجودی که تمام نشانه‌های مذکور چنین چیزی را نشان می‌دهد. چون کاربرد متداول آن در حد صفر است و کسی به این صورت آن را به کار نمی‌برد.

(WWW.vein.hu. Iibrary ve some.Htm)

در این تعریف‌ها رواج و شایع بودن آن به همان شکل اصلی، مورد توجه قرار

گرفته است. و این امر موجب می‌شود که بسیاری از اصطلاحات، زبانزدها، و... در شمار مثل قرار گیرند.

بنابراین گرچه رواج و شیوع شرط لازم یک مثل است، شرط کافی محسوب نمی‌شود.

اُ، تیگی (۶۴۵:۱۹۷۹ به نقل از *www.vein.library.http*) می گوید: یک مثل یک عبارت روشن و عامه پسند است که نویسنده‌ای ندارد، غالباً در زبان‌های مختلف شناخته شده است، در قالب جمله ای، یک قاعده، پند، یک حقیقت واقعی یا فرضی را به صورت کلی و موجز بیان می کند . ایده‌ی اصلی آن دارای اعتبار کلی است یا حداقل کسی که آن را به کار می‌برد، چنین فرض می کند.

در این تعریف نیز ایجاز، دارا بودن محتوای اندرزی و اعتبار کلی مورد توجه قرار گرفته است اما مهم ترین شرط آن، یعنی دارا بودن زمینه‌ی استعاری به فراموشی سپرده شده است.

در این رویکرد گاه پژوهشگران به تجربه‌ی عملی نیز دست یازیده‌اند:

> با تشخیص ماهیت مورد بحث همه‌ی تعریف‌های کارشناسانه، ولفگانگ میدر، آزمایش‌های جالبی انجام داده است؛ او از بیست و پنج نفر تحصیل کرده‌ی غیر متخصص، در خواست کرده است که تعریف‌های خود را از مثل روی یک تکه کاغذ یادداشت کنند. تعریف ترکیبی زیر بر اساس واژه‌هایی است که از چهار تا بیست بار در تعاریف گردآوری شده به کار رفته‌اند: یک مثل، عبارت، گفته، جمله، بیان یا اصطلاحی است عامیانه که شامل مواردی اعم از خرد، حقیقت، اصول اخلاقی، تجربه، درس و اندرزهایی درباره‌ی زندگی است که سینه به سینه به دست ما رسیده است. (مثل‌ها بیرون از دوران ما نیستند: ۲۴، به نقل از



(W.W.W.vein. library.http

در این تعریف نیز بر چند عامل مانند، ایجاز، دارابودن پیام اندرزی، اصول اخلاقی یا تجربه و عامیانه بودن آن تأکید شده است.اما این تعریف از چند جهت دارای اشکال است زیرا: اولاً کنایات و اندرز گونه‌ها را در برمی‌گیرد نه امثال را، ثانیاً مثل‌ها همیشه عامیانه نیستند؛ گاهی عوام سازنده‌ی آن است و گاه خواص؛ ولی در هر دو صورت همه آن را به کار می‌برند.

(بهمنیار: ۱۳۶۹: یو) در این زمینه تعریف زیر را ارائه کرده است: « مثل جمله ای است مختصر مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه‌ی روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار می‌برند.»

حکمت (۴۸:۱۳۶۱) معتقد است: «مثل، یک جمله‌ی مختصر به نظم یا نثر یا دستوری یا قاعده‌ی اخلاقی است که مورد تمثل خاص و عام شود، چنان که از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز، همگان آن را استشهاد نمایند.»

در زبان کردی با توجه به الفاظی که برای امثال وضع شده به نظر می‌رسد بیشتر جنبه‌ی اندرزی امثال مورد توجه بوده است. نظر پژو هشگران کرد عراقی نیز بیشتر در این رویکرد جای می‌گیرد. سجادی در تعریف مثل می گوید: «این اندرزها، چند واژه هستند که جمله ی مربوط به پند را تشکیل داده اند [ایجاز]. واژه ها از جوهره ی همان زبانند و بیانگر اصالت زبانند. (سجادی،۱۴۹:۱۹۷۸). عزالدین مصطفی رسول نیز امثال و حکم را جمله و گفته‌ی کوتاهی می داند که معنای فراوان و ژرفی داشته باشند. (مصطفی رسول،۷۹:۱۹۷۰)

۴-۲-۲- ۱- رویکرد استعاری

در این تعریف بروجه استعاری مثل تأکید شده است:

واتینیک (۱۹۳۲، به نقل از *http:w.w.w.vein.library*) می‌گوید: «[مثل] یک گفته‌ی مختصر و مفید در کاربرد معمول و مشخص یا یک جمله‌ی موجز است که اغلب به صورت استعاری و آهنگین به منظور بیان برخی حقایق به کار می‌رود که تجربه یا مشاهده‌ای که برای همگی آشناست، آن را معین می‌کند.»

به نظر می‌رسد این تعریف رها شدن از موضوع اولیه‌ی خود (همان حذف مشبه) باشد مضافاً این که به نکته‌ی بسیار جالبی نیز اشاره کرده و آن هم کاربرد بدون تغییر آن در نزد عامه‌ی مردم می‌باشد.

بارلی (۷۴۱:۱۹۷۲ به نقل از همان) معتقد است: «یک مثل یک بیان اصولی اخلاقی یا جملات امری (الزام‌آور) محاوره ای به صورت نمونه‌های ثابت استعاری است که سروکار آن با روابط منطقی و پایه‌ای است.»

زلهایم (۱۵:۱۳۸۱) می‌گوید: مثل سخنی است برگرفته از زمینه‌ی اصلی یا مستقل که مقبولیت عام پیدا کند و زبانزد شود؛ در نتیجه از موضوع اولیه‌ی خود [رها شود] و بی‌هیچ تغییر لفظی، در همه‌ی مواردی که مصداق آن تواند بود به کار رود و از معنایی که از مدل ظاهر عبارت است به معانی مشابه انتقال یابد و به همین دلیل است که [مردم] مثل را به رغم بی‌اطلاعی از علل و عوامل پدیدآورنده‌ی آن بر زبان می‌رانند.

تعریف‌های این رویکرد بویژه تعریف واتینیک کامل‌تر از تعریف رویکردهای دیگر است. زیرا ایجاز، آهنگین بودن، داشتن زمینه‌ی استعاری و بیان حقیقت همراه با تجربه و مشاهده‌ای آشنا را بیان می‌کند. تنها عیب این



تعریف اشاره نکردن به عدم تغییر لفظی مثل می‌باشد؛ زیرا امثال اغلب بدون کمترین تغییر لفظی نزد عامه به کار می‌رود. بنابراین در پژوهش حاضر مبنای کار خود را بر اساس این رویکرد می‌گذاریم.

نگارنده بر این باور است که می‌توان مثل را چنین تعریف کرد:

مثل جمله‌ی کوتاه، رسا و اغلب آهنگینی است که به صورت استعاره‌ی تمثیلیه برای بیان حجت یا به کارگیری اندرز اغلب بدون تغییر لفظی شهرت یافته است.

این تعریف را می‌توان تعریف جامع و مانعی دانست؛ زیرا چند شرط زیر را هم زمان در برمی‌گیرد:

کوتاهی (ایجاز): موجز بودن کلام در این تعریف با دو واژه‌ی «جمله» و «کوتاه» نمایانده شدَه است. بدیهی است منظور از کوتاهی یک جمله پیراستن آن از حشو و زواید و به تعبیر دیگر استفاده از حداقل واژگان است.

جمله بودن: استعاره می‌تواند به صورت واژه باشد یا جمله، اما مثل هیچ‌گاه در زبان فارسی به صورت واژه نیست بلکه همیشه جمله می‌باشد و دست کم از یک جمله درست شده است.

شهرت و رواج آن: بهمنیار (۱۳۶۹: یو) در باره ی شهرت مثل چنین می‌گوید: «منظور از شهرت، آن است که عموماً آن را به‌یک صورت استعمال نموده و در الفاظ و ترکیب آن تغییری ندهند و اگر تغییری بدهند، جزئی و مختصر باشد، به طوری که به کل ترکیب و اصل معنی خللی وارد نیاید.»



دهخدا (نقل ازدبیر سیاقی، ۱۳۷۰: بیست و پنج) رایج بودن به معنی ظاهری آن را قبول ندارد و می گوید:

> این که در تعریف مثل می گویند «فاش للاستعمال» اگر مراد ظاهر آن باشد، غلط است، چه بسا می‌شود که‌یک مثل ناشنوده را بار اول، شخص می‌شنود، حتی تنها و بدون آن که در کلامی‌واقع شده باشد و ذوق می گوید این مَثَل است و گاهی در زبانی اجنبی دفعه‌ی نخست عبارتی را می‌شنود و فوراً می گوید این مثل است در صورتی که در هر دو جا فاش بودن آن را نمی‌داند و نیز مَثَل، بار اول که گفته شده [دیگر] متروک نمانده به قدری گفته شده که «فاش للاستعمال» شده، پس چیزی در آن بوده که به واسطه‌ی لطافت آن او را در تحت بیانی نمی‌توانم آورد، پس مراد گویندگان که می گویند «فاش للاستعمال» است باید این باشد که در خور فاش للاستعمال شدن است؛ یعنی آن لطیفه‌ی مثلی در آن هست که اورا در خور فاش‌للاستعمال می کند.

این نظر دهخدا تا حدودی درست است؛ یعنی، برخی از استعاره‌های تمثیلیه قابلیت مثل شدن دارند، اما برخلاف نظر ایشان تا زمانی که بر سر زبان‌ها نیفتاده باشند، مثل محسوب نمی‌شوند.

زلهایم (۱۶:۱۳۸۱) تحقق یک مثل را در گرو تکرار تجربه‌ی نسل‌ها می‌داند:

> معنی و مفهوم مثل زمانی تحقق می‌یابد که یکی از تجربه‌های زندگی که بارها برای نسل‌های پیاپی پیش آمده باشد، نمودار همه‌ی موارد مشابه دیگر شمرده شود، پس مثل یک تعبیر زبانی نیست که به صورت یک جمله‌ی تجریدی درست، در همه‌ی موارد به طور یکسان صادق باشد؛ زیرا این سبک فکری از توانایی انتزاعی اقوام بدوی خارج است.



داشتن زمینه‌ی استعاری: در هر مثلی وضعیت موجود، مشبه، و مثل به کار گرفته شده مشبه به است و با توجه به حذف مشبه و مرکب بودن آن، جنبه‌ی مثل پیدا کرده است و به صورت استعاره‌ی تمثیلیه بیان می‌شود. بنابراین می‌توان گفت هرمثلی استعاره‌ی تمثیلیه است ولی عکس آن صادق نیست.

رسایی: مثل باید از هرگونه حشوی پیراسته باشد و به دور از هرگونه تعقید، پیچیدگی و چند پهلویی باشد.

داشتن زمینه‌ی اندرز یا حکمت‌آمیز: مثل باید دارای زمینه‌ی اندرزی یا حکمت آمیز باشد ، به طوری که بتوان آن را به عنوان حجت و دلیل به کار برد.

بدیهی است هیچ کدام از شرایط بالا به تنهایی تعریف مثل محسوب نمی‌شود؛ به عبارت دیگر هر یک از این موارد از شرایط لازم مثل محسوب می‌شوند. اما هیچ کدام شرط کافی نیستند؛ یعنی هر جمله‌ی کوتاه یا مشهور و یا استعاره‌ی تمثیلیه‌ای مثل محسوب نمی‌شود.

۳-۱- حکمت

جملات حکمت‌آمیز کوتاه و رسای فراوانی وجود دارند که بر سر زبان‌ها افتاده و رایج شده‌اند اما به دلیل نداشتن زمینه‌ی استعاری، مثل شمرده نمی‌شوند؛ یعنی به دلیل این که مشابهتی بین مفهوم آن‌ها با وضع موجود دیده نمی‌شود، بهتر است آن‌ها را مثل گونه، زبانزد یا حکمت بنامیم که در جای خود درباره‌ی این الفاظ توضیح خواهیم داد.

با توجه به این که در زبان فارسی اغلب، واژه‌ی مثل را همراه حکمت به کار می‌برند و از آن به امثال و حکم نام می‌برند، به تعریف حِکَم و تفاوت آن با امثال می‌پردازیم.

۱-۳-۱- تعریف حکمت

حکمت واژه ای عربی است و در فرهنگ‌های عربی به معانی زیر آمده است: عدل، علم، صبر، بردباری، نبوت، قرآن، انجیل، زبور، دانش و دریافت حقیقت هر چیزی، قضاوت درست، رأی صائب، پند، مثل، علم پزشکی، تشخیص درست. (معلوف یسوعی، ۱۳۷۷: ذیل حکمت)

فرهنگ‌های فارسی نیز آن را چنین بیان کرده اند:

حکمت، به کسر اول و فتح ثالث (ع)، عدل، علم، حلم، نبوت. قرآن و انجیل و زبور، دانش دریافت هر چیز و در بهار عجم نوشته حکمت به معنی راست گفتاری و راست کرداری است. (پادشا، ۱۳۳۵: ذیل حکمت)

دانایی و درست کرداری و نام علمی است که در آن بحث کرده شود به احوال اشیای موجودات خارجی چنان که هست و قیام به کارها چنان که باید و بر دو قسم است: علمی و عملی (نفیسی، ۱۳۳۴: ذیل حکمت)

تعریف نفیسی، بیشتر یک تعریف فلسفی است، بنابراین از حیطه‌ی کار ما خارج است.

معین (۱۳۷۱: ذیل حکمت) نُه معنی برای حکمت بیان کرده است:

۱- عدل، داد ۲- علم، دانش، دانایی ۳- حلم، بردباری ۴- راستی، درستی،



صواب ۵- کلام موافق حق ۶- پند، اندرز ۷- معرفت حقایق اشیاء به قدر طاقت بشری، فلسفه ۸- انجام دادن فعلی که پسندیده باشد ۹- اقتدا به خالق در عبادات به قدر قدرت.

به نظر می‌رسد از نظر لغوی تنها معنی مشترک بین حکمت و مثل، «اندرز» باشد و شاید جنبه‌ی تعلیمی مشترک هر دو و کوتاهی و روانی آن ها، موجب شده جملات حکمت آمیز و مثل در یک ردیف قرار گیرند. هر مثلی دارای حکمتی است اما هر حکمتی را نمی‌توان مثل محسوب داشت؛ زیرا بارزترین وجه مثل (جنبه‌ی تشبیهی)، در آن نیست به عبارت دیگر حکمت فاقد وجه استعاری می‌باشد . دهخدا (نقل از دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: بیست و هفت) می گوید: «حکمت عبارتی فصیح و قصیر باشد که حاوی قاعده ی طبیعی یا عقلی یا وضعی باشد و به تسامح عامه هر دو را مثل گویند.»

به نظر می‌رسد زلهایم (۱۳۸۱:۲۰) بهترین تعریف را از حکمت ارائه داده باشد. او در این باره چنین می گوید: «حکمت شامل هر چیزی است که به عادات و سنت‌ها و تدبیر و کلمات قصار و سخنان نغز مربوط می‌شود. حِکَم از تجربه‌های زندگی - یا لااقل برخی از آن‌ها- به صورت مستقیم و در قالب انتزاعی سخن می گوید.»

۲-۳-۱- فرق مثل و حکمت

همان طور که اشاره شد وجه اشتراک مثل با حکمت تنها در پند و اندرز آن می‌باشد، حال باید دید این دو چه تفاوت‌هایی با هم دارند.

امثال و حکم دهخدا، فاقد مقدمه است اما دهخدا در یادداشت‌های پراکنده‌ی خود (به نقل از دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: بیست و هفت) چنین گفته است:

مثل تشبیه معقول به محسوسی است، در عبارتی کوتاه و فصیح، برای نیکو تصویر کردن معقول در ذهن یا تأثیری زیاده دادن به آن و حکمت: عبارتی فصیح و قصیر باشد که حاوی قاعده‌ی طبیعی یا عقلی یا وضعی باشد و به تسامح عامه هر دو را مثل می‌گویند. مثال برای نوع اول: «آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم» معقول (مشبه) مقصود حاصل متکلم است و محسوس (مشبه به) آب در کوزه یا تشنه لبی باشد.

گاهی مثل و حکمت با هم ترکیب می‌شوند، مانند «آواز سگان کم نکند رزق گدا را» منع مخالف را به آواز سگان و نفع خویش را به رزق گدا تشبیه کرده و از آن یک قاعده‌ی عقلی و حکمی‌خواسته که منع ناچیز، اثری در رسیدن به مقصود ندارد.

بدیع یعقوب (۲۴:۱۹۹۵) تفاوت‌های مثل و حکمت را چنین بیان می‌کند:

رواج: حکمت مانند مثل رایج نمی‌شود و شایع نمی‌گردد، در غیر این صورت مثل می‌شد. پس هر حکمتی مثل نیست بلکه تنها حکمتی مثل محسوب می شود که رایج باشد.

صدق نظر و درستی مضمون: حکمت مولود تجربه و عقل اندیشمند است و غالباً در هر زمان و مکانی تأیید می‌شود. اما مثل در بردارنده‌ی اندیشه‌ای استوار و رأیی محکم نیست و هر حکمتی هرگاه رواج یابد مثل است ولی هر مثلی، حکمت رایج نیست.

مضمون فکری: حکمت اندیشه‌ای استوار یا فکری راستین است، تجربه آن را ثابت کرده و عقل آن را صیقل داده و هدف غایی آن پند و



راهنمایی است اما مثل در بردارنده‌ی این فکر یا این رأی نیست. در این صورت [تبدیل به] تعبیری مثلی می‌شود که برای تشبیه چیزی به چیزی یا توضیح فکری یا وصف حالتی یا امثال آن مثل زده شود یااین که مثل تبدیل به یک «عبارت تقلیدی» می‌شود که برای دعا، نفرین، خطاب، درود و امثال آن به کار می‌رود.

اساس: اساس مثل تشبیه است یعنی شبیه کردن مَضرب، به اصل آن، اما اساس در حکمت رساندن معنی است.

ایجاز: مثل موجز است اما حکمت ممکن است موجز باشد یا نباشد.

هدف: هدف اساسی مثل دلیل آوردن است اما هدف اساسی حکمت پند و راهنمایی است.

سپس اضافه می کند:

علی‌رغم این تفاوت‌ها در بین مثل و حکمت، بسیاری از حکمت‌ها به خاطر شیوعشان به مثل تبدیل شده‌اند، همان طوری که تا زمانی که رواج حد فاصل حکمت و مثل باشد نمی‌توانیم بر برخی از حکمت‌ها داوری کنیم که آیا امثالند یا غیر امثال. و تا زمانی که این رواج با مکان، زمان و اشخاص مرتبط باشد، معیارهای دقیقی برای این گفته یافت نمی‌شود که این حکمت رایج است یا غیر رایج (همان)

اظهارنظر اخیر درست نیست زیرا وجه تمایز مثل و حکمت استعاری بودن آن است نه رواج، زیرا بسیاری از عبارتهای تکراری روزانه نیز چون صبح به خیر، شب به خیر، ارادتمند شما و... بسیار رایجند در حالی که به دلیل نداشتن زمینه‌ی استعاری مثل محسوب نمی‌شود. یا بسیاری از جملات مانند همسایه برادر نشود، مزد آدم کارکن کار نکردن است، و امثال آن، جملات

حکمت‌آمیزی هستند که بر سر زبان‌ها جاری شده اما به دلیل نداشتن زمینه‌ی استعاری (تشبیه وضع موجود به وضعیت مندرج در مثل و حذف مشبه) مثل محسوب نمی‌شوند.

٤-١- مثل‌نماها

با توجه به این که تاکنون تعریف جامع و مانعی از مثل نداشته‌ایم، بسیاری از کنایات، اندرزها، حکمت عامه و... نیز به نام امثال در کتاب‌ها جای گرفته و در میان مردم رواج یافته است. به همین دلیل به نظر می‌رسد بهتر باشد این گونه موارد را مثل نما بنامیم تا با این تعریف مرز آن‌ها با مثل به درستی روشن شود: مثل نماها جملات کوتاه غیر استعاری و اغلب شیوایی هستند که به دلیل دارا بودن محتوای عام و کلی بر سر زبان‌ها افتاده و تاکنون به غلط آن‌ها را در ردیف امثال قرار داده‌اند؛ اما هیچ کدام به دلیل نداشتن وجه استعاری، مثل محسوب نمی‌شوند؛ به همین دلیل بهتر است آن را مثل نما بنماییم. مثل نماها شامل کنایات، اصطلاحات، حکمت عامه و اندرزهای رایج است که در این جا به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱-۴-۱- کنایه

در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح ذکر جمله یا عبارتی است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه‌ی صارفه‌ای که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد. پس کنایه ذکر مطلبی و دریافت مطلب دیگر

است.... مثلاً در جمله «در خانه‌اش همیشه باز است» مراد این است که او مهمان‌نواز و بخشنده است، زیرا یکی از لوازم مهمان‌نواز بودن این است که درخانه‌ی شخص بر روی مردم باز باشد. (شمیسا، ۱۲۵:۱۳۷۳)

کزازی (۱۵۷:۱۳۶۴) نیز کنایه را چنین تعریف کرده است: ساختار کنایه بر بایستگی (التزام) استوار شده است. سخنور اگر بایسته‌ی (لازم) چیزی را در سخن بیاورد، و از آن بایسته، خود آن چیز را بخواهد کنایه‌ای را به کار گرفته است. در کنایه معنای بایسته یا به سخنی دیگر معنای راستین کنایه نیز پذیرفتنی و رواست، این معنا نیز می‌تواند خواست سخنور باشد.

پیشینیان کنایه را از نظر وضوح و خفا و قلّت و کثرت واسطه‌ها به چهار دسته تقسیم کرده‌اند:

۱-۱-۴-۱- تلویح

گاهی وسائط میان لازم و ملزوم زیاد است و این امر معمولاً فهم معنای کنایی مطلب را دشوار می‌کند. در کتاب‌های سنتی بویژه کتاب‌های عربی بیان، کنایاتی چون کثیرالرماد، مهزول الفصیل، جبان الکلب و... ذکر شده است به عنوان مثال کثیرالرماد به معنی پخت و پز زیاد می‌باشد، پخت و پز فراوان نشانه‌ی مصرف زیاد غذا و آن هم نشانه‌ی وجود مهمانانی در خانه‌ی آن یک نفر و در نتیجه بر بخشندگی آن فرد دلالت دارد.

۲-۱-۴-۱- ایماء

در این نوع کنایه، وسایط بین لازم و ملزوم اندک است و ارتباط بین معنی اول و دوم آشکار است. این نوع کنایه هنوز هم به کار می‌رود و رایج ترین نوع

کنایه محسوب می‌شود. مانند: رخت بر بستن کنایه از آماده‌ی سفر گشتن. دست شستن از کاری: کنایه از ترک آن کار، کمر بستن کنایه از آماده شدن برای کاری و...

۳-۱-۴-۱- رمز

در این نوع کنایه به دلیل آشکار نبودن وسایط بین معنی اول و دوم انتقال از معنی ظاهر به باطن دشوار و گاه غیرممکن است. قسمتی از این دشواری مربوط به تغییر ساختار فکری مردم است. مثلاً درازی قد در معنی نادان، ناخن خشک به معنی خسیس و...

۴-۱-۴-۱- تعریض

تعریض جمله یا عبارتی است که برای هشدار، نکوهش یا تمسخر کسی به کار می‌رود. کنایات در زبان فارسی بسیارند، اما در برخی از آنها به دلیل ایجاز، رسایی و مسائلی از این قبیل بیش از انواع دیگر آن در میان مردم رواج یافته و همین امر موجب شده پدید آورندگان کتاب‌های امثال آن‌ها را در ردیف مثل قرار دهند. دلیل دیگر نبودن تعریفی جامع و مانع برای مثل بوده است، کنایه‌های زیر از این نمونه‌اند:

با پنبه سر بریدن، کارد به استخوان رسیدن، نفس تازه کردن، کلاه احمد را بر سر محمود گذاشتن، گاو پیشانی سفید، از بی کفنی زنده بودن، قافیه تنگ شدن، از خر شیطان پایین آمدن، دم شتر به زمین رسیدن، موی دماغ کسی شدن،



غزل خداحافظی خواندن، هفت کفن پوساندن و... .

چنین مواردی در میان امثال فارسی بسیار زیاد است.

نمونه‌ی این موارد در بین امثال کردی نیز بسیار به چشم می‌خورد و با توجه به این که در مبحث آسیب شناسی به آن اشاره شده، از ذکر دوباره ی آن ها در این جا خود داری می‌شود.

امروزه معنی برخی از کنایات به سادگی فهمیده می‌شود مانند: رخت بربستن، کنایه از آماده‌ی سفر گشتن، ولی برخی با اندکی دقت قابل درکند. مانند: دم شتر به زمین آمدن که کنایه از انجام کاری با زحمت و سختی زیاد است. شکوری زاده بلوری برخی از کنایات زیر را که ـ به صورت جمله‌ای خبری بیان شده است ـ در کتاب خود به عنوان مثل ذکر کرده است؛ مانند:

دنیا را هر طور بگیری می‌گذرد (کنایه از این که سخت نگیر)، خنده هم دل خوش می‌خواهد (کنایه از غمگین بودن) سخن حق تلخ است (کنایه از حق بودن سخن بیان شده)، مرد را در سخن شناسند (کنایه از این که سخن بگو)، محبت دو سر دارد، دست تصرّف قوی است، زبان گوشت است به هر طرف بچرخانی می‌چرخد، نان دادن کار مردان است، قرض مقراض محبت است، مادر نسوخت، مادر اندر سوخت (طعنه است)، مردم عقلشان به چشمشان است (کنایه از این که ظاهرت باید مردم پسند باشد)، کار عار نیست، کاشکی را کاشتند سبز نشد، دنیا هزار رو دارد، دنیا دون پر ور است (کنایه از این که نباید به دنیا دل بست)، دنیا میدان جنگ است،یک سر است و هزار سودا، دزد رحمت نکند،

دزد که دیده است رحیم؟ (کنایه از این که مواظب باش و به دزد اعتماد مکن) و...
(شکوری زاده‌ی بلوری، ۱۳۸۱)

ابریشمی (۱۰:۱۳۷۶) به این گونه جملات اشاره ای نکرده اما مواردی چون رخت بربستن و امثال آن ها را بدون اشاره به کنایی بودن مفهوم این گونه موارد، اصطلاحات مثل گونه نامیده است. ژرف ساخت بیشتر این کنایات پند و اندرز است و این هم یکی از وجوه اشتراک آن‌ها با مثل می‌باشد.

کنایات، محصول شرایط زمان و مکان خود هستند به همین دلیل همچون انسان‌ها دارای تولد و مرگ هستند. برخی از کنایات به دلیل تغییر شرایط زمانی و مکانی به فراموشی سپرده شده‌اند و این همان مرگ کنایات می‌باشد. مثلاً امروزه دیگر کسی برای بلندی قد، کنایه‌ی «دراز بودن بند شمشیر» را به کار نمی‌برد. چون زمان استفاده از شمشیر به سر آمده است. یا به دلیل تغییر بینش مردم دیگر کسی شخص احمق را «عریض القفا» نمی‌خواند،چون دیگر کسی پیوند بین پهن بودن پشت گردن کسی و حماقت او را باور ندارد. همان گونه که برخی از کنایات بر اثر تغییر شرایط زندگی فراموش می‌شوند، با شرایط جدید نیز کنایات تازه‌ای پیدا می‌شوند. مثلاً امروزه اگر بخواهند به صورت کنایی بی‌عقلی کسی را خاطر نشان کنند، می‌گویند فلانی بالاخانه‌اش را اجاره داده است و مسلماً چنین کنایه‌ای محصول افزایش جمعیت و در نتیجه افزایش اجاره‌نشینی در زمان حاضر می‌باشد.



۲-۴- ا- تشبیهات

طبیعت زبان ایجاب می کند که گویندگان آن برای تفهیم بهتر مطالب از ترفندهای ادبی مانند تشبیه، کنایه، استعاره، مجاز و مواردی از این قبیل استفاده کنند. یکی از این موارد تشبیه است.

یار محمدی (۱۷:۱۳۷۲) تشبیه را مربوط به همه ی زبان ها می داند و کاربرد آن را فهم بهتر مطلب بیان کرده است:

> استفاده از روند تشبیه کردن مفاهیم به چیزهای دیگر از قبیل سنگ و گیاه، حیوان و انسان جزو ناموس تمام زبان‌های دنیاست. مغز آدمی چنین عمل می کند. البته تعداد معدودی از این تشبیهات و استعارات جنبه‌ی کلاسیک پیدا می کند و وارد زبان ادب و شعر می‌شود. طبیعی است که وقتی به جای جمله‌ی «گونه‌ی او سرخ است» بگوییم. «گونه‌ی او مانند خون است.» مطلب آسان‌تر فهمیده می‌شود. بنابراین نمادها و رمزها همیشه برای اختصاصی کردن مطلب نیستند، بلکه اغلب - یا حداقل در آغاز- به منظور رسایی مطلب به کار گرفته می‌شوند.
>
> به تعبیر بعضی زبان شناسان کل زبان چیزی جز تشبیه و استعاره نیست و به همین ترتیب کل زبان سمبولیک است. منتها مهم این است که فرهنگ‌ها و مردمان مختلف به صورت‌های متفاوت از این روند استفاده می کنند. مثلاً در فارسی وقتی می گوییم «فلان شخص مانند گاو است.» یعنی «احمق» است ولی همین تعبیر در انگلیسی به معنی «او قوی و پیروز است» می‌باشد.

تشبیه، جزئی از بافت مجازی زبان است. برخی از تشبیه‌ها به دلیل داشتن وجه شبه قوی آن‌ها بیشتر بر سر زبان‌ها افتاده و زبانزد (مشهور) شده‌اند و



همین امر موجب شده برخی از گردآورندگان امثال آن‌ها را نیز جزو امثال بیان کنند.

شکورزاده‌ی بلوری(۱۳۸۰) تنها دو مورد از این تشبیهات را ذکر کرده که عبارتند از: مثل قرآن طاقچه‌ی یهودی‌ها، مثل مصحف در خانه‌ی زندیق که در هر دو وجه شبه بی قدر بودن می‌باشد و این امر بیانگر این نکته است که ایشان متوجه غیر مثل بودن آن‌ها گشته بود. اما دهخدا (ج۳ : ۱۳۵۲) ۱۱۶۰ مورد از این تشبیهات را به عنوان مثل ذکر کرده است. موارد زیر نمونه‌ای از این‌هاست:

مثل آب: یعنی آموختن مطلبی به خوبی، مثل آتش پاره: جلد و چابک، مثل اشک چشم: آب یا روغنی صافی، مثل بچه‌ی آدم: مؤدب، بی هیاهو، مثل بچه‌ها: زود رنج، زودآشتی، مثل تیر از شست، مثل تیر از کمان: نهایت راست، بر طبق آرزو، با کمال سرعت، رفتنی بی بازگشت، مثل چوب: خشک، بی حرکت، مثل خر: نادان، بردبار، مثل خروس جنگی: هنگامه جو، غوغاطلب، مثل سنگ پا: درشت، زبر و خشن، بی شرم، مثل طوق لعنت: جز جدانشدنی چیزی شدن، مثل قند: لبی شکرین، میوه‌ای شیرین، مثل قوچ: جنگی، مثل کاسه‌ی خون: چشمی سخت سرخ شده، مثل قیر: سیاه، چسبنده، مثل مار: بر خود پیچیدن و...، مثل مار گزیده: بر خود پیچان، مثل موم: سخت نرم و...

دهخدا این موارد را تشبیه مثلی نامیده است. (دهخدا به نقل از دبیرسیاقی، ۱۳۷۳: بیست و هفت)



۳-۴-۱- باورها یا حکمت عامه

منظور از این گونه موارد جمله‌های کوتاهی هستند که ژرف ساخت آن‌ها را باوری از باورهای عامیانه تشکیل می‌دهد و بزرگترین وجه اشتراک آن‌ها با مثل در جنبه‌ی تعلیمی آن‌ها می‌باشد. رسایی، روانی، ایجاز و شیوع در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارند. مانند طمعکار رنگش زرد است یا قامت بلندش نشان حماقت است یا یکی یکدونه یا خل می‌شه یا دیوونه. این موارد ممکن است در محاوره گاه صورت کنایه به خود بگیرند. این امر در مواردی صدق می کند که این گونه باورها را به صورت تعریض برای شخص خاصی به کار ببرند.

۱-۳-۴-۱- فرق مثل با حکمت عامه

بزرگترین وجه تمایز مثل با باورها و حکمت عامه در استعاری بودن آن می‌باشد که حکمت عامه فاقد آن است. علاوه بر این، مثل را می‌توان در موقعیت‌های گوناگون به کاربرد، در حالی که اغلب باورها و حکمت های عامیانه تنها در یک موقعیت به کار می‌روند. به عبارت دیگر می‌توان یک مثل را در هر وضعیت مشابه موارد مندرج در مثل، به کاربرد ولی باورهای عامیانه تنها برای یک مورد خاص به کار می‌روند. به عنوان مثال، معنی مَثَل «آب در هاون کوبیدن»، کار بیهوده کردن است. یعنی کار بیهوده کردن مشبه و آب در هاون کوبیدن مشبه به است و به دلیل حذف مشبه و داشتن زمینه‌ی تمثیلی به صورت استعاره‌ی تمثیلیه درآمده است. نوع کار بیهوده تعیین نشده است بنابراین



می‌توان صدها هزار نوع کار بیهوده را مشبه قرار داد و برای همه‌ی آن‌ها مثل «آب در هاون کوبیدن» را بیان کرد؛ در حالی که در باورهای عامیانه چنین کاری میسّر نیست. مثلاً جمله‌ی «مادر زنت دوستت داشت» تنها زمانی به کار می‌رود که فردی سرزده به جایی رفته که غذایی لذیذ پخته باشند؛ بنابراین تنها برای یک موقعیت خاص به کار می‌رود. موارد زیر نیز از مصادیق حکمت عامه محسوب می شود:

آدم سگ باشد، کوچک خانه نباشد، تر و خشک با هم می‌سوزند، آدم بیکار یا دزد می‌شود یا بیمار، تا با چشم راست بتوان دید، با چشم چپ نباید نگریست. گر چه رو ساخت این حکمت اخیر بر نگریستن به چشم خوش‌بینی نسبت به امور دلالت می کند اما کزازی (۶:۱۳۷۶) بر این باور است که ایرانیان باستان چپ را اهریمنی و راست را اهورایی می‌دانستند. موارد زیر نمونه‌های دیگری از حکمت عامه می‌باشند که شکوری زاده بلوری (۱۳۸۰) آن ها را تحت عنوان مثل ذکر کرده است:

خواب، تلخ است در آن خانه که بیماری هست؛ بیماری به که بیمارداری؛ غریبه را بکشی غریبه است، قامت بلند نشان حماقت است؛ یکی یکدانه یا خل می‌شود یا دیوانه؛ مرد دوزنه دم خوش نمی‌زنه یا جای مرد دوزنه در مسجد است؛ قربان دست بسیار هم در خوردن هم در کار؛ سر بی گناه پای دار می‌رود اما بالای دار نمی‌رود؛ سال که رسید به پنجا، از کار می‌افته چند جا؛ وصلت با قوم و خویش، معامله با بیگانه؛ بخند تا دنیا به روی تو بخندد؛ وای به خونی که یک



شب از آن بگذرد (اشاره به انتقام سریع)، مادر شوهر ماره، بچه‌اش مارمولک؛ خواهر شوهر خاره بچه‌اش خارخاسک یا مادرشوهر عقرب زیر فرش است؛ موی بلند دم خره، سرخ و سفید چغندره (در گذشته درباره‌ی آرایش زنان و موی بلند پسرها گفته می‌شد) کار جوانمرد به مو می‌رسد، اما پاره نمی‌شود، پشه را به لاغریش نگاه نکن، برو تو بحر نیشش؛ یعنی، به ظاهر افراد نباید قضاوت کرد، چه بسا آدم ضعیف جثه و نحیف اندام در باطن، شرارت پیشه و بد کردار باشد. خنده بادبزن دل است؛ مهمان ناخوانده از کیسه‌ی خود می‌خورد؛ از ناچاری زیر دُم خر را هم می‌بوسند؛ نامرد همیشه زند لاف مردی؛ هر کجا سوری است در گیتی قرین شیون است؛ آدم طمعکار رنگش زرد است؛ پیری است و هزار عیب و...

بسیاری از حکمت های عامه ژرف ساخت کنایی دارند و می توان آن ها را کنایه محسوب کرد؛ به عنوان مثال وقتی به کسی می گوییم پیری است و هزار عیب به تعریض پیری او را گوشزد کرده‌ایم.

۴-۴-۱- کلمات قصار (پند و اندرز)

برخی از اندرزها به دلیل ایجاز، شیوایی، داشتن زمینه‌ی طنز یا محتوا و زمینه‌ی مناسب آن بیشتر رایج شده‌اند. این نوع اندرزها گونه‌ی دیگری از مثل نما هستند. و به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اندرزهای عوام: این اندرزها غالباً به صورت نثر است و به صورتی ساده و اغلب دور از وزن و انسجام ادبی و عاری از آرایه‌های ادبی به کار می‌روند، مانند:

آهسته بیا، آهسته برو که گربه شاخت نزند؛ در دنیا یک خوبی می‌ماند و یک بدی؛ ضرر آدم کار کن کار نکردن است؛ یکی بگو، دو تا بشنو؛ همسایه برادر نشود؛ دل سفره نیست آدم پیش همه کس باز کند؛ مال خودت را محکم نگهدار، همسایه را دزد مگیر؛ سگ با دمش زیر پایش را جاروب می‌کند؛ (یعنی شما چرا در نظافت خانه و مسکن خود کوتاهی می‌کنید.)؛ آزمند همیشه نیازمند است؛ در دعوا دستی هم برای آشتی نگه دار؛ خوبی هرگز گم نمی‌شود؛ خوبی کن تا خوبی ببینی؛ خواستن توانستن است؛ غم مخور که دنیا کلکه، قر بده که چرخ و فلکه؛ یعنی غم دنیا را نباید خورد، باید خندید و شادی کرد و شاد زیست. کم بخور همیشه بخور، کم بخور پدر حکیم را در آر، راست برو پدر حاکم را درآر؛ مالت را خوار کن تا خودت عزیز شوی؛ نه سیر بخور نه کندر بسوزان؛ یا تیز مده، عود مسوزان، نمی‌توانی ورجهی، فروجه؛ نمک خوردی نمکدان را مشکن؛ سر بز آهنگر را ببرید تا چشم خرس بترسد و...

برخی از اندرزها مربوط به طبقات تحصیل کرده (خواص) می‌باشد و شاعران و نویسندگان یا در یک تعبیر، ادیبان سازندگان و رواج دهندگان آن‌ها می‌باشند.

این اندرزها بیشتر منظومند و در قالب یک مصراع یا یک بیت بیان شده‌اند. درصد کمی از آن‌ها نیز منثور است اما نثر آن‌ها به نسبت اندرزهای عوام از انسجام بیشتری برخوردارند و به عبارت دیگر، ادبی‌تر می‌باشند. علاوه بر این در اندرزها و حکمت‌های عوام از نثر عامیانه استفاده می‌شود و گاه از به کار بردن واژه‌های بد و دور از ادب نیز ابایی ندارند ولی نثر اندرزهای خواص فاقد این موارد است، اینک پاره‌ای از اندرزهای خواص:



هرکس که نمک خورد و نمکدان بشکست
در محفـل رندان جهان سگ به از اوست

یعنی دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود و شناخت.

دهن خـویش بـه دشنام میـالا هرگز
کـاین زر قلب به هرکس که دهی باز دهد
(صائب)

همـت بلند دار کـه مـردان روزگار
از همت بلنـد به جـایی رسیـده‌اند
(ابن یمین)

دنیا عزیز است و مال عزیز است و جان عزیز
و لیـکن رفیق بر همـه چیـزی مقدم است

پاک‌شلوار باش که پاک‌شلواری پاکدینی است (قابوسنامه) خدمتی که حرمت در آن نباشد ترک گفتن بهتر؛ کم خور و کم گوی و کم آزار باش؛ هر چه نیرزد به شنیدن مگو؛ زحمت خلق ندهید تا مستحق رحمت شوید، آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است؛ هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار؛ همنشین از مردم دانا گزین؛ دوستی با مردم دانا نکوست (نظامی)؛ دمی پیش دانا به از عالمی است؛ صحبت ابله تو را ابله کند؛ ظن بد بر کس مبر تا بد نگردی پیش خلق؛ غم نو، غم کهنه را از یاد می‌برد؛ خواهی که سرّ به جای بود سرّ نگهدار و ... .

اگر اندرزنامه‌ها، امثالی که دارای پیام‌اندرزی می‌باشند، و مواردی از این قبیل بهتر مورد توجه قرار گیرند، شاید افق ادب تعلیمی وسیعتر از ادب غنایی گردد اگر چنین نیز نباشد، دست کم بعد از ادبیات غنایی دومین رتبه را به خود اختصاص خواهد داد و این گسترش بیانگر دو مسأله می‌باشد: نخست این که بیانگر سلطه‌ی نقد اخلاقی بر جامعه است که شاید منشأ دینی داشته باشد. دویم وجود این گستره‌ی وسیع بیانگر نیاز جامعه‌ی ایران به این اندرزها بوده است. به عبارت ساده‌تر وقتی اندرز در جامعه‌ای فزونی می‌یابد روی دیگر سکه بیانگر ناهنجاریها، فساد و انحطاط اخلاقی نیز می‌باشد. این نیاز همچون یک بیماری است که به صورت همه گیر درآمده و اندرزها در برابر آن به منزله‌ی واکنشی برای پیشگیری و مصونیت به کار می‌روند. شاید یکی از دلایل شهرت گلستان سعدی را صرف نظر از جنبه‌ی ادبی آن ناشی از همین نیاز دانست. زیرا بعد از حمله‌ی مغول انحطاطی همه جانبه بویژه در زمینه‌ی اخلاقی جامعه‌ی ایران را در بر گرفت و گلستان چونان پادزهری قوی به مقابله‌ی این بیماری یعنی انحطاط اخلاقی شتافته است.

۵-۴-۱- زبانزدها

هر چیزی که بر سر زبانها افتد و شایع گردد زبانزد است، به تعبیری مثل‌ها نیز زبانزد محسوب می‌شوند. اما در این جا منظور از زبانزدها عبارات یا اشعاری هستند که در موقعیت‌های خاص به کار می‌روند. زبانزدها نیز دو دسته‌اند. زبانزدهای خواص و عوام.

۱-۵-۴-۱- زبانزدهای خواص

زبانزدهای خواص، اشعار شاعران است که به دلیل لطف کلام و قابلیت انطباق آن با شرایط موجود،بر زبان جاری می‌گردند و گاه دارای حسن تعلیل زیبایی نیز می‌باشند. به عنوان مثال کسی که دچار ضعف بینایی شده در جواب این که چرا عینک بر چشم گذاشته، می‌گوید:

لشکر ضعف بصر تاخت مگر بر سر او
که ز عینک سپر آورد به کف دیده‌ی من

و گاه بدون حسن تعلیل به کار می‌رود، مثلاً هنگام یاد کردن از کسی که به مسافرت رفته می‌گویند:

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست
هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

یا به کسی که پای از گلیم خود بیشتر دراز کرده می‌گویند:

ای خانه خراب تو که مهره‌ی نرد نیستی
جایی بنشین که بر نخیزانندت

۲-۵-۴-۱- زبانزدهای عوام

این زبانزدها بیشتر جملاتی طنزآمیز و اغلب موزون هستند که در موقعیت‌های شوخی، توجیه، هشدار ترس و... به کار می‌رود: به جان عمو رجب، نمی‌جنبم یک وجب؛



گر کنی گوش و گر بُری دمبم   بنده از جای خود نمی‌جنبم

بگو آش، به همین خیال باش؛ عمو یادگار، خوابی یا بیدار (نوعی هشدار برای بیرون آوردن کسی از غفلت)؛ نمیریم و ببینیم؛ هر چند خری، سری بجنبان؛ دوستی جزو و مهمانی به تکلف نمی‌شود.؛ سرت تو کُلام چی آوردی برام؛ هر که را می‌خواهی بگذاری سر گردان؛ هی سرت را بجنبان؛ هفت قرآن در میان، گوش شیطان کر؛ هفت کوه در میان؛ هر مُلک مُلک ماست؛ ضیافت پای پس هم دارد؛ طبیب نادان، مریض پرخور؛ عاشقی است و هزار خواری؛ نوبتی هم که باشد نوبت ماست؛ ننه‌ام گفته کار زوردار نکنم؛ ناداری و هزار عیب، نمی‌دانم راحت جان است؛ نازکش داری ناز کن؛ نداری پاهایت را دراز کن؛ دروغگو دروغ می‌گوید؛ دروغ پرداز به آن شاخ و برگ می‌دهد؛ می‌زنم چهچه بلبل که خرم بگذرد از پل (عبارتی است که افراد چاپلوس و متملق برای توجیه تملق گویی خود به کار می‌برند.)

با توجه به این که یکی از معانی مثل در فرهنگها تمثیل ذکر شده (ر.ک فرهنگ‌های لغت عربی و فارسی) با توجه به این که اصلی‌ترین وجه تمایز امثال از زبانزدها، اصطلاحات، حکمت عامه و... استعاری بودن آن‌هاست و از آن جا که ژرف ساخت هر استعاره‌ای تشبیه می‌باشد، برای شناخت بهتر مثل، لازم است به چند اصطلاح اشاره کنیم:



۶-۴-۱- اصطلاحات نزدیک به مثل

۱-۶-۴-۱- تشبیه تمثیل

شمیسا (۵۸:۱۳۷۳) تشبیه تمثیل راچنین تعریف کرده است: «تشبیه تمثیل، تشبیهی است که مشبه به آن جنبه‌ی مثل یا حکایت داشته باشد. همواره مشبه امری معقول و مرکب است که برای توضیح و تبیین آن مشبه بهی مرکب و محسوب ذکر می‌کنند، به عبارت دیگر امری معنوی را با حکایت گونه‌ای مادی توضیح می‌دهند.»

کزازی (۱۲۰:۱۳۶۸) نیز در این باره معتقد است:« استعاره‌ی تمثیلیه: استعاره‌ی آمیغی (مرکب) که آن را استعاره‌ی تمثیلی نیز می‌نامند، استعاره‌ای است که در آن، مستعار جمله است نه واژه.»

شمیسا (۹۰:۱۳۷۳) این نوع استعاره را استعاره‌ی مرکب نیز خوانده است:

> استعاره‌ی مرکب، استعاره در جمله است؛ یعنی، با مشبه بهی سر و کار داریم که جمله است، جمله‌ای که در معنای حقیقی خود به کار نرفته و به علاقه‌ی شباهت معنای دیگری را افاده می‌کند:
>
> تیرباران سحر دارم سپر چون نفکنند
>
> این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من
>
> (خاقانی)
>
> که تیر باران سحر استعاره از آه کشیدن است. از آنجا که استعاره‌ی مرکب معمولاً جنبه‌ی ارسال المثل یا ضرب‌المثل دارد به آن «استعاره‌ی تمثیلیه» نیز می‌گویند. مانند «آب در هاون کوبیدن» یا «تکیه بر آب زدن»



یا «مهتاب به گز پیمودن» یا «خورشید به گل اندودن» که همه استعاره از عمل لغو و فعل عبث و ناممکن هستند.

هاشمی بک (۲۹۴:۱۳۷۳) مثل را استعاره تمثیلیه ی رایج می داند: «هرگاه استعاره‌ی تمثیلیه رواج یابد و شایع گردد و کاربرد آن بسیار گردد، مثل می‌شود.»

در این که هر مثلی استعاره‌ی تمثیله است شکی نیست اما عکس آن صادق نیست یعنی استعاره‌ی تمثیلیه بودن، به تنهایی مطرح نیست بلکه باید بر سر زبانها افتاده و مردم آن را به کار ببرند. در این صورت مثل خواهد شد و از همین طریق بسیاری از گفته‌ها و سروده‌های بزرگان ادب فارسی چون فردوسی، مولانا، سعدی و... به صورت مثل درآمده‌اند. گلستان سعدی یکی از منابع ارزشمند این گونه مثل‌هاست که در آن‌ها سعدی یا به نظم مثل‌های رایج بین مردم پرداخته و یا گفته‌ها و سروده‌های خود را به گونه‌ای به کار برده اندکه برخی از آن‌ها بعدها صورت مثل یافته‌اند.

۲-۶-۴-۱- تمثیل

شمیسا (۱۰۵:۱۳۷۳) تمثیل را چنین تعریف کرده است: تمثیل (***Allegory***) حاصل یک ارتباط دوگانه بین مشبه و مشبه به (= ممثل) است. در تمثیل هم اصل بر این است که فقط مشبه به ذکر شود و از آن متوجه مشبّه می‌شویم. اما گاهی ممکن است، مشبه هم ذکر شود: مثل کسانی که فقط به دنیا چسبیده‌اند مثل کسانی است که در رهگذر سیل خانه می‌سازند. در این صورت هم از مشبه و هم از مشبه به امر کلی‌تری را استنباط می کنیم: کسانی

که به امور حقیر و ناپایدار مشغولند و عاقبت را نمی‌بینند و از کار خود بهره‌ای نمی‌برند.

در قرآن و متون نثر ادبی کلاسیک چون کلیله و دمنه، مرزبان نامه، گلستان و غیره از این گونه تمثیل‌ها فراوان به چشم می خورد.

شمیسا درگزیده‌ی منطق الطیر عطار (۱۳۷۳ :۱۲-۱۰) معتقد است که مشبه در تمثیل باید حکایت یا داستانی باشد:

> اگر مشبه به حکایت یا داستانی باشد به آن حکایت یا داستان، تمثیل می گویند. بدین ترتیب تمثیل داستانی صورت گسترده و تفصیلی استعاره‌ی تمثیلی است. چنان که در برخی از کتب جدید بلاغی فرنگی هم *Extended metaphor* یعنی استعاره‌ی گسترده معنی کرده‌اند.
>
> حکایات تمثیلی در ادبیات قدیم ما فراوان است مثل حکایاتی که عرفاً به کار می‌برند. مثلاً مولانا در مثنوی آورده است یا حکایات منطق‌الطیر.

۱-۲-۶-۴-۱- تمثیل حیوانی یا داستان حیوانات

هر گاه حکایت از زبان حیوانات و نباتات و احجار و امثال آن اخذ شود، که وقوع آن حکایت در خارج محال باشد،آن را به عربی تمثیل و یا مثل و به فرانسه *Fable* گویند. (حکمت، ۴:۱۳۶۱)

تمثیل غیر حیوانی دو دسته است:

الف: پارابل *Parable* یا مثل گویی (مثل گذراندن)

پارابل روایت کوتاهی است که در آن شباهت‌های جزء به جزء بسیاری با یک اصل اخلاق یا مذهبی یا عرفانی وجود دارد و از این رو معمولاً از زبان



پیامبران و عارفان و مردان بزرگ شنیده شده است... .

ب: اگزمپلوم *Exemplum* یا داستان ـ مثال (مثال داستانی)

«شمیسا» (۱۰۷:۱۳۷۳) اگزمپلوم را این گونه معرفی کرده است :اگزمپلوم داستان کوتاهی است که شهرت بسیار داشته باشد و شنونده به محض شنیدن تمام آن و حتی قسمتی از آن فوراً متوجه مشبه یا منظور باطنی گوینده و یک نتیجه‌ی اخلاقی شود. مثلِ داستان خرسی که می‌خواست زنبور یا مگسی را از چهره‌ی دوست و صاحب خود که خوابیده بود، دور کند و لذا سنگ کلانی را به سوی چهره‌ی صاحبش رها کرد و او را کشت. این داستان فوراً ما را به یاد این اصل می‌اندازد که : «دشمن دانا به از نادان دوست.

ابریشمی (۱۴:۱۳۷۶) مثل‌های رایج در زبان فارسی را به هشت دسته تقسیم کرده و داستان- مثال (*Exemplum*) را به عنوان مثلهای داستان دار نام می‌برد.

۲-۲-۶-۴-۱ - فرق تمثیل با استعاره‌ی تمثیلیه

همان‌طور که قبلاً اشاره شد در «استعاره‌ی تمثیلیه، لفظ مستعار در یک جمله یا عبارت است، ولی در تمثیل، مشبه به حکایت یا داستان است. به همین دلیل تمثیل گسترده‌تر از استعاره‌ی تمثیلی است.

۳-۶-۴-۱- نماد (*symbol*)

یونگ (به نقل از احمدی، ۳۷۰:۱۳۷۵) نماد را این گونه معرفی می‌کند:

«نماد، اصطلاح، نام یا حتی تصویری است که نماینده‌ی چیزی آشنا در زندگی هر روزه‌ی ماست و مهم‌تر از آن نماینده ی معنا یا معناهایی پنهانی و



ضمنی است.»

نوروزی (۱۳۷۶: ۴۸۸-۴۸۷) درباره‌ی نماد چنین می‌گوید:

سمبل را در فارسی «نماد» گویند، نماد، در اصل، مشبه‌به یا استعاره‌ی آشکاری بوده است، اما به دلیل برجستگی خاص و دلپذیری ویژه، زبانزد خاص و عام شده و برای اشاره به امر یا اموری ویژگی یافته است. نماد برخلاف برخی از تشبیهات و استعاره‌ها که در اثر کاربرد زیاد، کارشان به ابتذال می‌کشد، کاربرد فراوان، ارزش و اعتبار آن را نمی‌کاهد، بلکه آن را به وجهی آشکار به صورت نمادی روشن برای اشاره به یک یا چند مفهوم نزدیک به هم درمی‌آورد. مثلاً در ادبیات عرفانی «آینه» نمادی است برای دل بیدار و روشن و رازدار عارف، این امر، در ابتدای امر، قطعاً به صورت مشبه به در جمله‌ای و یا استعاره‌ای آشکار در عبارتی بوده است مانند این عبارت «فلان دلی پاک و روشن چون آینه دارد.» سرانجام با قبول همگان و تکرار بسیار، «آینه» نماد دل و دنیای درون شده است. پاره‌ای از نمادهای عام در زبان فارسی به قرار ذیل است:

طوطی: سخنگوی نادان و در ادبیات عرفانی، جان و نفس ناطقه‌ی انسان

ایوب: نماد صبر و حلم و شکیبایی

عیسی: نماد روح انسان و معنویت

شیر: نماد زور و پیروزی

گرگ: نماد درنده‌خویی و خونریزی

روباه: نماد مکر و حیله‌گری و نیرنگ‌سازی و...

این تعریف مصداق کلی ندارد؛ زیرا همه ی نمادها استعاره نیستند؛ به عنوان مثال شاخه‌ی زیتون نماد صلح است اما ظاهراً هیچ شباهتی بین صلح و زیتون



وجود ندارد.

۱-۳-٦-٤-۱- فرق تمثیل با نماد

شمیسا (۱۲:۱۳۷۳) نماد را مربوط به مفردات و تمثیل را به ارتباط بین دو کلی مربوط می داند و در این باره چنین می گوید: نماد در مفردات و اجزاست حال آن که تمثیل ارتباط بین دو کلی (کلام) است از این رو تمثیل، گسترده‌تر از نماد است. هر اثر تمثیلی تا حدودی نمادین هم هست اما شباهت آن‌ها این است که هم تمثیل و هم نماد علاوه بر معنای ظاهری خود، به معنای دیگر هم دلالت دارند، در هر دو مورد، قرائن، معنوی و عقلی است.

۴-۶-۴-۱- ضرب المثل

بسیاری از مردم ، مثل را ضرب المثل می خوانند؛ حکمت (۴۸:۱۳۷۳) دلیل به کارگیری این واژه را چنین بیان کرده است:

> **ضرب‌المثل از دو واژه‌ی ضرب (زدن، بیان کردن) و «مثل» تشکیل شده است. کلمه‌ی «ضرب» در مورد مثل به معنی ایقاع و بیان آن است و این کلمه را برای زدن مثل از آن جا گرفته‌اند که تأثیر نفسانی و انفعال و هیجانی که از آن در خاطر حاصل می‌شود، مثل آن است که در گوش شنونده‌ی سخن را بکوبند، چنان که اثر آن در قلب وی نفوذ کند و به اعمال روح او درون گردد.**

اگر چنین بود نبایستی اصطلاح ضرب‌المثل را به جای مثل به کار برد، زیرا مطابق این تعریف ضرب‌المثل به معنی بیان مثل است نه خود مثل؛ اما عسکری (۱۳۸۴، ج۱ :۷) کلمه‌ی ضرب را در ترکیب ضرب‌المثل به معنی حرکت مثل می‌داند.



۵-۶-۴-۱- ارسال المثل

این اصطلاح، مربوط به بدیع است، (رادویانی ۱۹۴۹: ۸۴) در کتاب ترجمان‌البلاغه که از نخستین کتاب‌های علم بدیع پارسی است این امر را نشانه‌ی بلاغت می‌شمارد:

«یکی از جمله‌ی بلاغت آن است کی (که) شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن به راه مثل بُوَد، شهید گوید:

عذر با همت تو نتوان خواست   پیش تو خامش و زبان کوتاه

همت شیر از آن بلندتر است   که دل آزار باشد از روباه»

وطواط (۱۳۶۲:۵۶-۵۵) نیز تعریفی شبیه به تعریف رادویانی دارد: «این صنعت چنان بود کی (که) شاعر در بیت مثل آرد و مثال از شعر فارسی، بُلمعانی رازی گوید:

نادیده روزگارم، از آن کاردان نیم

آری به روزگار شود مرد کاردان»

شمس قیس رازی (۱۳۷۳:۲۹۵) و رضا قلیخان هدایت (۲۵۳۵:۲۶) نیز همین تعریف را بیان کرده‌اند.

۶-۶-۴-۱- ارسال المثلین

آوردن دو مثل در یک بیت می‌باشد. شمس قیس رازی اشاره‌ای به این آرایه نکرده است اما رشیدالدین وطواط (۱۳۶۲:۵۶) و رضا قلی خان هدایت (۲۵۳۵:۲۸) آن را با همین تعریف بیان کرده و بیت زیر را نیز به عنوان شاهد



ذکر کرده‌اند:

نه هر که تیغی دارد به حرب باید رفت

نه هر که دارد تریاک زهر باید خورد

(ابوالفتح بستی)

۵-۱- هدف‌ها و سؤالات تحقیق

۱-۵-۱- هدف

هدف این پژوهش پیدا کردن معادل‌های فارسی برای امثال کردی می‌باشد. کمک به شناخت اشتراکات فرهنگی دو زبان کردی و فارسی یکی از اهداف این پژوهش است و این امر به نوبه‌ی خود می‌تواند در بهبود ارتباطات انسانی بین گویشوران این دو زبان مؤثر بوده و زمینه‌ی تفهیم و تفاهیم بیشتر را فراهم نماید.

نبود تعریفی جامع و مانع از مثل در زبان‌های کردی و فارسی موجب شده مثل نماهای فراوانی چون حکمت، تشبیه، کنایه، زبانزد، اندرز و مسائلی از این دست تحت عنوان امثال گردآوری گردد. بنابراین هدف دیگر پژوهش حاضر، حل این مسأله و ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع از امثال می‌باشد.

۲-۵-۱- سؤالات تحقیق

براساس اهداف یاد شده سؤالات پژوهشی زیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت:



۱- آیا امثالی با معنی معادل در زبان‌های کردی و فارسی وجود دارد؟

۲- در صورت پاسخ مثبت، تشابهات و تفاوت‌های این‌گونه امثال در این دو زبان چگونه است؟

۱-٦- اهمیت تحقیق

۱-۶-۱ - اهمیت نظری

وجود امثال مشترک در بین ملّت‌ها، بیانگر تجربه‌ی مشترک آن‌هاست و با توجه به این‌که مردم امثال را به عنوان حجّت و برهان در سخنان خود مورد استفاده قرار می‌دهند، این پژوهش می‌تواند به شناخت بیشتر اشتراکات فرهنگی این دو زبان بینجامد و این امر ضمن کمک به فراهم نمودن زمینه‌ی تفاهم بیشتر به ایجاد وفاق و همبستگی ملی نیز کمک خواهد کرد. علاوه بر این ارائه تعریفی جامع و مانع از مثل می‌تواند موجب پدیدآمدن نگرشی تازه در جمع‌آوری امثال و تشخیص آن‌ها از مثل نمایانی چون حکمت، تشبیه، کنایه، زبانزد و اندرز و موارد مشابه آن باشد و این امر زمینه‌ی امکان تجزیه و تحلیل علمی را در زمینه‌ی امثال بهتر فراهم می‌نماید.

۱-۶-۲ - اهمیت کاربردی

مثل بخش قابل توجهی از فولکلور و ادبیات ما را تشکیل می‌دهد. شناخت اشتراکات فرهنگی از جمله امثال زمینه‌ی تفهیم و تفاهم بیشتر را فراهم می‌سازد. از آن‌جا که مبنای امثال بر استعاره‌ی تمثیلیه بنا نهاده



شده، با توجه به تفاوت بهره‌گیری از استعاره‌ها در زبان‌های مختلف، مطالعه‌ی مقابله‌ای آن در زبان‌شناسی مقابله‌ای و کاربردی می‌تواند نتایج مثبتی برای آموزش اصولی ترجمه باشد. بنابراین پژوهش حاضر می‌تواند مورد استفاده‌ی مراکز و مؤسسات و موارد زیر واقع شود:

۱- دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی

۲- وزارت آموزش و پرورش

۳- پژوهشکده‌های علوم اجتماعی

۴- دارالترجمه‌ها

۵- نشریات دو زبانه‌ی کردی و فارسی

۶- مراکز صدا و سیمای نواحی کردنشین

۱-۷- محدودیت‌های پژوهش

محدودیت‌های این پژوهش را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱-۷-۱- نبودن الگوی مشخصی در پژوهش‌های امثال: نبود تعریفی جامع و مانع از مثل یکی از محدودیت‌های این پژوهش بود، به همین خاطر سعی شد با جمع‌آوری و مطالعه‌ی دیدگاه‌های صاحب‌نظران زبان‌های کردی، فارسی، عربی و انگلیسی، رویکردهای مختلف نسبت به مثل شناسایی شده، تعریفی جامع و مانع از مثل ارائه گردد.

۱-۷-۲- کمبود منابع: منابع پژوهشی در زمینه‌های امثال در ایران



بسیار کم است و این کمبود در مراکز علمی و دانشگاهی نیز به چشم می‌خورد.
۳-۷-۱- این پژوهش در سه هزار مثل صورت گرفته است. بنابراین هنگام استفاده از آن‌ها در پژوهش‌های مختلف، در تعمیم نتایج به دست آمده باید محتاطانه‌تر عمل کرد.

۸-۱- اجزای پژوهش

این پژوهش دارای ۴ فصل خواهد بود.
۱-۸-۱- مقدمه: در این فصل کلیّاتی درباره‌ی مثل، رویکردهای مختلف در تعریف آن و اهمیت این پژوهش در این زمینه مورد بررسی قرار می‌گیرد و در واقع مدخلی برای اصل مطالب خواهد بود.
۲-۸-۱- پیشینه‌ی پژوهش: در این فصل مطالعات پیشین در زمینه‌ی امثال در تمامی مناطق کردنشین در حد امکان مورد بررسی قرار گرفته‌اند.
۳-۸-۱- تجزیه و تحلیل: در این فصل ابتدا امثال از مثل‌نماها جدا شده، سپس معادل فارسی هر یک از امثال کردی در زیر آن‌ها آورده شده است.
۴-۸-۱- برداشت و نتیجه‌گیری: در این فصل با توجه به نتایج به دست آمده، از مطالب نتیجه‌گیری خواهد شد و پیشنهادهای لازم ارائه خواهد شد.

۹-۱- آسیب‌شناسی پژوهش درباره‌ی امثال و حکم کردی

۱-۹-۱- پراکندگی کردها در کشورهای ایران، عراق، سوریه، ترکیه، ارمنستان و جمهوری آذربایجان در کنار جدایی مرزهای سیاسی سرزمین‌های کردنشین، آگاهی از پژوهش در همه‌ی نواحی کردنشین را با دشواری روبه‌رو کرده است.

۲-۹-۱- تنوع گویش‌های کردی، پژوهش در زمینه‌ی امثال را برای یک پژوهشگر حتی در یک سرزمین نیز با دشواری روبرو کرده است. به عنوان مثال در ایران، گویش‌های سورانی، کرمانجی و گورانی وجود دارد که هر کدام از آن‌ها نیز تقسیمات خاصی دارند. آگاهی و تسلّط بر همه‌ی این گویش امری دشوار به نظر می‌رسد.

۳-۹-۱- عدم جمع‌آوری همه‌ی امثال و حکم کردی: پژوهش در زمینه‌ی امثال و حکم هر زبانی در مرحله‌ی اول در گرو جمع‌آوری آن ها می‌باشد. در بسیاری از گویش‌های زبان کردی و برخی از نواحی هنوز امثال و حکم -آن‌گونه که بایسته است-، گردآوری نشده است. به عنوان مثال این‌جانب تاکنون کتابی در زمینه‌ی امثال و حکم در گویش اورامی مشاهده نکرده‌ام. روند ادامه‌ی این امر، موجودیت تعدادی زیادی از امثال و حکم موجود را به خطر می اندازد. علاوه بر این، مواردی این چنینی از کاستی‌های امر پژوهش محسوب می‌شود.



۴-۹-۱- عدم اطلاع کافی از کار شرق‌شناسان در زمینه‌ی امثال و حکم کردی یکی دیگر از کاستی‌های پژوهش در این زمینه محسوب می‌شود.

۵-۹-۱- نبودن تعریفی جامع و مانع از مثل که موجب شده کنایات، تشبیهات، زبانزدها، حکمت‌ها و مسائلی از این دست به عنوان مثل در کتاب‌های امثال و حکم کردی جای گیرد.

موارد زیر نمونه‌هایی اندک از صدها مورد این‌چنینی هستند که در کتاب‌های امثال و حکم کردی به عنوان مثل گردآوری شده‌اند:

۱-۵-۹-۱- الف- کنایات

- ئاخ و ئۆخی لـێ بڕی (فتاحی، قاضی، ج۲، ص۶):

$'\bar{a}x-u \quad 'ox-\hat{i} \quad le \quad bi\breve{r}-\hat{i}$: کنایه از این‌که بسیار او را زد به‌طوری که توان ناله کردن هم نداشت.

- ئەرەستوی دەریای عیلم (همان، ص۱۲):

$'arastu-y \quad dary\bar{a}-y \quad '\hat{\text{i}}\text{lim}$: ارسطوی دریای علم کنایه از داشتن اطلاعات فراوان.

- ئەوە پشتی من و داری تۆ (همان، ص۱۹):

$'aw-a \quad pi\check{s}t-\hat{i} \quad \text{min}-u \quad d\bar{a}r-\hat{i} \quad to$: (این پشت من و این هم چوب تو؛) کنایه از این‌که آماده مجازات و تنبیه هستم.

- بۆتە کەر بازاڕی (همان، ص ۳۷):

$Bo-ta \quad kar \quad b\bar{a}z\bar{a}\breve{r}-\hat{i}$: [اوضاع] خر تو خر شده است. کنایه از نبودن قانون و قاعده‌ی خاص.

- تکا لە تکاخانەی بڕا (همان، ص۷۱):

$Tik\bar{a} \quad la \quad tik\bar{a}-x\bar{a}na-y \quad bi\breve{r}\bar{a}$: (خواهشی نماند که نکردیم) کنایه از سرسختی و عدم قبول سخن.

- تەنیایی هەر بۆ خودای دەبێ (همان، ص۷۵):

$Tany\bar{a}-y\hat{i} \quad har \quad bo \quad xud\bar{a}-y \quad dabe$: (تنهایی فقط زیبنده‌ی خداست) کنایه از این‌که تنهایی رنج‌آور است.

- چـەقۆی ناگاتـێ (همـان، ص ۸۷): $\check{C}aqo-y \; n\bar{a}-g\bar{a}-te$: (قبـل از

رسیدن چاقو خواهد مرد. در اصل برای حیوان مشرف به موت به کار می‌برند.) کنایه از این که در حال جان دادن است.

- ئاگر ژێر کا (رخزادی، ۱۳۸۲: ۲۲): *'āgir žer kā* : کنایه از انسان حیله‌گر و فتنه‌گری است که این خصایص او از چشم آن‌ها پنهان بماند معادل آب زیر کاه.

- به کەوچکێ ئاو کەفتە مەلە (همان، ص ۹۶):

Ba kawčik-e 'āw kaft-a mala : (در قاشقی آب شروع به شنا کردن می‌کند.) کنایه از این که کم‌ظرفیت است.

- پەنجەی خۆی گەست (همان، ص ۱۱۵): *Panja-y xo-y gast*: انگشت به دهان گزید، کنایه از پشیمان شدن.

- تاڵ و سوێر دنیای چەشتگە (همان، ص ۱۲۶):

Tāl̆-u siwer dinyā-y čašt-ga : تلخ و شور دنیا را چشیده است.

- پام بشکێ (همان، ص ۱۱۵): *Pām biške* : پایم بشکند، معادل کاش پایم می‌شکست و نمی‌آمدم. کنایه از پشیمانی از آمدن به جایی.

- پام بەسیاگەسەو (همان): *Pām basyā-gasow* : پایم بسته است. کنایه از پایبندی به چیزی و قادر نبودن به انجام کاری به خاطر پایبندی آن.

- تەپەی سەری تێ (همان): *Tapa-y sar-y te* : چیزی

حالیش نیست.

- چــڵ ئەوەشــنێ (همـــان، ص ۱۷۹): *Ĉiĺ 'a – waš – ne* : (تیـــر می‌کشد)، کنایه از داشتن درد.

۲-۵-۹-۱) حکمت

- ئـــەوەی خـــوا نـــەی کـــا نابـــێ (فتـــاحی قاضـــی، ج۲، ص ۲۱):

'awa – y Xuā nay – kā nā – be : هرچـــه خـــدا خواســـت همـــان می‌شود.

- پیاوی درێژ عەقلی لە چۆکیدایە:

: *Piāw – î direž 'aqĺ – î la čok – î dāîa*

عقل آدم بلندقد در زانویش است.

- پیاوی دووژنە جەرگی کون کونە (فتاحی قاضی، ج۲، ص ۶۶):

Piāw – î dû – žin – a carg – î kun – kun – a : مرد دوزنه همیشه در عذاب است.

- پیاوی زگەڕۆ قەت نابێ بە ماڵ (همان):

: *Piāw – î zig – a – ȓo qat nā – be ba māĺ*

انسان شکم‌پرست هرگز دارای مال و دارایی نخواهد شد.

- تـا کەنیـشکی ئەمیـری، شـووت کـرد گزیـری، زگـت کـرد پیـری (رخزادی، ص ۱۲۵):



:*Tā kanîšik – î ʼamîr – î, šût kird gizîr – î, zig – it kird pîry*

تا دختری امیری، شوهر کردی پاکار (پادو) هستی، وقتیَ زایمان کردی، دیگر پیر شده‌ای.

- چوار چت لە چوار چت تێر ناون: ژن لە شووی خاس، زەوی لە باران، ئینسان لە زانین، چاو لە ڕووی یاران (رخزادی، ص ۱۵۲):

Čiwār čit la čiwār čit ter nāwin: žin la šû – y xās, zawî la bārān, ʼînsān la zānîn, čaw la řû – y yār – ān

چهار چیز از چهار چیز سیر نمی‌شوند. زن از شوهر خوب، زمین از باران، انسان از آموختن، چشم از دیدار یاران.

۳-۵-۹-۱) تشبیهات

قادر فتاحی تشبیهات را به‌عنوان مثل گردآوری نکرده است. اما برخی دیگر از گردآورندگان امثال کردی مانند عبدالحمید حیرت سجادی و علی رخزادی آن‌ها را تحت عنوان امثال و حکم گردآوری کرده‌اند.

آقای حیرت سجادی ۳۷۵ تشبیه و آقای رخزادی ۳۴ مورد از این نوع را در کتاب‌های خود گردآوری کرده‌اند. موارد زیر نمونه‌هایی از تشبیهات یاد شده می‌باشند.

- **لە کۆپان کەر ئەچێ**: *La kopān kar ʼače*: به پالان خر می‌ماند.



- وەسه بزنه کوڵ: *Wasa bizin – a kul̂* : همچون بزی بی‌شاخ است. (شلوغ و ناآرام)
- وەسه بەرخ: *Wasa barix* : مانند بره: زیبا، آرام و بی‌هیاهو.
- وەسه بەفر: *Wasa bafir* : مانند برف، سفید.
- وەسه خۆرەتاو: *Wasa xor – a – tāw* : مانند خورشید، آشکار و روشن. (حیرت سجادی، ج ۲، ۱۳۷۸)
- وەسەتەڵای ناوخاك: *Wasa tal̂ā – y nāw xāk* : به طلای زیر خاکی می‌ماند. (بسیار ارزشمند است)
- وەسه دەوڵ بان مله: *Wasa dawl̂ bān mila* : به دهل بالای گردنه می‌ماند. (پرهیایو، راز نگه‌ندار)
- وەسه کەڵەشێر ناوەخت: *Wasa kal̂ – a – ŝer nā – waxit* : به خروس بی‌هنگام می‌ماند. (وقت‌نشناس)
- وەسه نیسك بەر و پشتی بۆ نییه: *Wasa nîsik bar – u piŝt – î bo ni – ya* : مانند عدس پشت و رویش یکسان است (دورو و منافق) (رخزادی، ۱۳۸۲)

۴-۵-۹-۱) زبانزد

- ئەگەر ماتی بۆ دەهاتی (فتاحی قاضی، ج ۲، ص ۱۵): *'agar māt – î,bo da – hāt – î* : با وجود افسردگی چرا آمده‌ای؟



- **خەسوو خۆشی دەوێ:** $Xas\hat{u}\quad xo\check{s}-\hat{\imath}\quad dawe$: **مادر زن دوستت دارد. (به کسی گفته می‌شود که سربزنگاه هنگام خوردن غذای لذیذی سر و کله‌اش پیدا می‌شود).**

- **بیلامانێ و بیلا تەشبیە** (همان، ص ۵۵):

$B\hat{\imath}-\bar{la}-\bar{ma}ne-w\quad b\hat{\imath}-\bar{la}-ta\check{s}b\hat{\imath}h$: **بلامعنی و بلاتشبیه**

(روی سخنم با تو نیست)

- **بێژنگێ بگرە ڕووتەو** (همان، ص ۵۵):

$Be\check{z}ing-e\quad bigra\quad \check{r}\hat{u}tow$: **غربالی مقابل صورتت بگیر (به شوخی به انسان کم‌رو گفته می‌شود.)**

۵-۵-۹-۱) اندرزها

- **گرچه اندرز جزء جدانشدنی امثال است اما در این‌جا منظور اندرزهایی است که استعاره تمثیلیه نیستندو این اندرزها در میان مردم رواج دارند اما با توجه به تعریف ما از مثل در ردیف مثل جای نمی‌گیرند:**

- **بە زستان مەچۆ سەفەرێ** (فتاحی قاضی، ج ۲، ص ۴۴):

$Ba\ zis\bar{tan}\quad ma\check{c}o\quad safar-e$: **در فصل زمستان مسافرت مکن.**

- **به ژنان پرسێ بکه، بەڵام به قسەیان مەکە** (همان):

: $Ba\ \check{z}in-\bar{an}\ pirs-e\ bi-ka\ bal\bar{am}\ ba\ qisa-y-\bar{an}\ ma-ka$

با زنان مشورت کن اما به آن رفتار مکن.

فصل دوم



پیشینه‌ی تحقیق

الف: آثار شرق‌شناسان در زمینه‌ی امثال و حکم کردی[1]

۱- کهن‌ترین منبع امثال و حکم کردی، نسخه‌ای خطی است که در سال ۱۷۱۱ در ارمنستان تألیف شده است که مؤلف آن نامعلوم است. این منبع دربردارنده ۱۱۵ مثل کردی است که با الفبای ارمنی نوشته شده است.

۲- دومین منبع نسخه‌ی خطی مربوط به ملامحمود بایزیدی است. این نسخه در بردارنده‌ی امثالی است که کردهای ارمنستان و دیگر نواحی شوروی به کار می‌برند. نسخه‌ی این کتاب در کتابخانه‌ی لنینگراد در دانشگاه شرق‌شناسی روسیه تحت عنوان «ترجمه‌ی امثال و حکم کردی» موجود است. برخی از این امثال را خاورشناس روسی پ. لیرخ به روسی و آلمانی برگردانده و در سال ۱۸۷۵ به چاپ رسانده است.

۳- در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم پژوهشگر ارمنی «کیس آیگونی» (۱۹۰۸-۱۸۳۸م) نزدیک به دویست مثل کردی را در فصل پنجم کتابی که درباره ی فولکلور کردی نگاشته، ذکر کرده است. امانتداری در نگارش تلفظ محلی امثال مختلف، از ویژگی‌های برجسته‌ی

۱- در تدوین این بخش، از پژوهش خانم دکتر شکریه رسول ابراهیم بسیار استفاده کرده‌ام. (ر.ک: منبع شماره۴۳)



کتاب ایشان به شمار می‌رود.

۴- یگیزاروف در سال ۱۸۷۸ کتابی تحت عنوان «سه‌رپیهاتیانه تنوگرافیاکورد» درباره ی کردها ناحیه‌ی ایروان تألیف کرده و در تفلیس به چاپ رسانده است. ایشان همراه برادرش نارسیس ده‌ها مثل و حکمت کردی را از زبان مردم جمع‌آوری کرده‌اند و در این کتاب نوشته‌اند.

۵- فون‌لکوک خاورشناس آلمانی در سال ۱۹۰۱ در ناحیه‌ی زنجیرلی واقع در کردستان ترکیه تعدادی امثال و حکایات کردی را همراه با کتاب نوبهار (لغت نامه) احمدخانی و مولود نامه‌ی پیامبر اسلام(ص) نزد یک روحانی کرد به دست آورده و با کمک تنی چند از دانشمندان در دمشق آن‌ها را ترجمه و در آلمان چاپ و منتشر کرده است.

۶- هوگومکس *(Hogo makas)* کردشناس دیگر آلمانی، جلد دوم کتاب خود را به داستان‌ها و امثال ناحیه‌ی ماردین ترکیه اختصاص داده است. این کتاب به لهجه‌ی کرمانجی شمال تألیف شده و در سال ۱۹۲۶ در لنینگراد به چاپ رسیده است.

۷- در سال ۱۹۲۰ افسری انگلیسی به نام ی.نوئل اثری تحت عنوان "خوو ڕەوشت و سروشتی میللی کورد له پەندی پیشینیان دا" (عادات و اخلاق ملی کردها در امثال و حکم) منتشر کرده است.

۸- در سال ۱۹۳۶ در ایروان پایتخت جمهوری ارمنستان کتابی به



نام "فولکلورا کورمانجا" (فلکلور کرمانجی) تألیف پژوهشگران کرد «حاجی جندی و امین عودال» در ۶۶۳ صفحه با حروف لاتین منتشر شد. بیشترین زحمت این کار را حاجی جندی بر عهده داشته است.

۹- «پەندی پێشینیان و قسەی نەستەقی گەلانی رۆژهەلات» (امثال و حکم ملل مشرق زمین) تألیف قنات کرد و و م. ب. ردنکو، شوروی، مسکو، ۱۹۶۱. این کتاب دربردارندەی ۳۵۰ مثل و حکمت کردی است که به دو زبان کردی و روسی منتشر شده است.

۱۰- چ.خ بکایف در اواخر کتاب خود به نام «زمانی کوردەکانی ئازەربایجان» (زبان کردی کردهای آذربایجان) که در سال ۱۹۶۵ در مسکو منتشر شده، تعدادی امثال و حکم کردی را نیز منتشر کرده است.

۱۱- در سال ۱۹۶۶. ت.ف. اریستوا کتابی تحت عنوان «کوردەکانی پشت قەفقاز» (کردهای ماورای قفقاز) منتشر کرد. ایشان بخشی از کتاب خود را به فولکلور کردی اختصاص داده و در آن ضمن بررسی امثال و حکم کردی به ذکر نمونه‌هایی از آن‌ها نیز پرداخته است.

۱۲- جامع‌ترین و علمی‌ترین پژوهش در زمینه‌ی امثال و حکم کردی را در شوروی، دو برادر پژوهشگر کرد به‌نام‌های دکتر اردوخان جلیل و دکتر جلیل جلیل انجام داده‌اند. کتاب ایشان به‌نام «مەسەلە و مەتەلوکی کوردەواری زمانی کوردی وە ڕوسی» (مثل و متل کردان به زبان کردی و روسی). در سال ۱۹۷۲ در مسکو به چاپ رسیده است. این



کتاب به لهجه‌ی کردی کرمانجی شمالی (لهجه‌ی کردهای شوروی، ترکیه و سوریه) نوشته شده و دربردارنده‌ی ۱۶۴۹ مثل می‌باشد. علاوه بر این امثال، تعداد ۵۳۲ مثل نیز به لهجه‌ی کردی سورانی (لهجه‌ی برخی از کردهای ایران و عراق) از کتاب «په‌ندی پیشینیان» (امثال) شیخ محمدخال (پژوهشگر کرد عراقی) اقتباس کرده‌اند. مؤلفان یاد شده، ضمن گردآوری امثال کردی به آثار سرایندگان کلاسیک کرد، نظیر علی حریری، ملای باتی، ملای جزیری، احمدخانی و فقیه‌طیران نیز مراجعه کرده‌اند.

ب: تاریخچه‌ی امثال کردی در عراق

۱- در عراق اولین بار اسماعیل حقی شاویس در نواحی مختلف کردستان عراق، اقدام به گردآوری امثال کردی کرده، در سال ۱۹۳۳ آن‌ها را در چاپخانه‌ی ایتام بغداد به چاپ رساند. این کتاب دربردارنده‌ی ۶۳ مثل کردی مربوط به شهرهای سلیمانیه، کرکوک، شارباژیر، حلبچه، پنجوین، اربیل (در عراق)، بایزید، ماکو، چالدران، مهاباد، سقز، اورامان و مریوان (در ایران)، وان، بایزید، دیاربکر، اُرفه (در کردستان ترکیه) می‌باشد. مؤلف امثال کتاب خود را براساس مفاهیم سیاسی، ادبی، اجتماعی، اقتصادی و طنز تقسیم‌بندی کرده است.

۲- در سال ۱۹۳۸، «معروف جیاوک» کتابی تحت عنوان «هه‌زار



بیژ و پەند» (هزار سخن و مثل) در عراق منتشر کرده است.

۳- استاد علاءالدین سجادی در سال ۱۹۵۲ کتابی تحت عنوان «میژووی ئەدەبی کوردی» (تاریخ ادبیات کرد) در چاپخانه معارف در عراق منتشر کرد. ایشان چند صفحه‌ای از کتاب خود را به امثال و حکم کردی اختصاص داده است.

۴- شیخ محمد خال، پژوهشگر، ادیب و مفسر بزرگ قرآن در سال ۱۹۵۷ کتابی تحت عنوان «پەندی پیشینیان» (امثال) در بغداد منتشر کرد. چاپ اول این کتاب دربردارنده‌ی ۱۳۰۸ مثل بود اما در چاپ دوم که در سال ۱۹۷۱ صورت گرفت. شماره امثال آن به ۳۸۹۳ مثل و در چاپ سوم با افزودن ۶۲۰ مثل دیگر به ۴۵۱۳ مثل افزایش یافت.

۵- محمدتوفیق وردی، در سال ۱۹۶۱ کتابی تحت عنوان «فولکلور کوردی»، بخش دوم، در انتشارات دارالتضامن بغداد منتشر کرد که شامل تعدادی مثل به لهجه‌ی کرمانجی شمالی و جنوبی است.

۶- گروهی از استادان کرد در سال ۱۹۶۱ کتابی به‌نام «سەرەنجێك لە دەروازەی فولکلوری کوردەوە» (نگاهی به دروازه‌ی فولکور کرد) منتشر کردند.

۷- در سال ۱۹۶۷ «ساجد آواره» کتابی تحت عنوان «لێکۆڵینەوەی ئەدەبی نوێی کوردی» (پژوهشی در ادبیات نوین کردی) در سلیمانیه منتشر کرد. ایشان در بخشی از کتاب خود، به امثال کردی پرداخته و



دیدگاه‌های تازه‌ای مطرح کرده است.

۸- در سال ۱۹۶۹ «عثمان شارباژیری» کتابی به‌نام «گلشن» در کرکوک به چاپ رساند. این کتاب دربردارنده‌ی ۱۰۰ مثل و حکمت کردی است. مؤلف امثال زبان های دیگر را به‌ترتیب حروف ابجد مرتب کرده و آن‌ها را از زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، روسی و ترکی که پیشتر به عربی برگردانده شده بودند، به کردی برگردانده و تعدادی امثال و حکم کردی نیز بدان افزوده است.

۹- در سال ۱۹۷۰ دکتر عزالدین مصطفی رسول کتابی به‌نام «ئه‌ده‌بی فولکولوری کردی» (ادبیات فولکلوریک کردی) در بغداد منتشر کرده است. ایشان صفحاتی از کتاب خود را به تحلیل امثال و حکم کردی اختصاص داده است. منابع ایشان کتاب امثال گردآوری شده از شیخ محمدخال و مثل‌هایی بود که محمد ملاکریم آن‌ها را گردآوری و در اختیار ایشان گذاشته بوده است.

۱۰- جمال بابان در سال ۱۹۷۰ گفتاری تحت عنوان «قسه هه‌زاره، دوانی به‌کاره» (از هزاران سخن، معدودی مفید و مؤثرند)، منتشر کرد.

۱۱- در سال ۱۹۷۰ خورشید بابان (دختر جمال بابان)، کتابی به‌نام «تیشک» (فروغ) منتشر کرد و در آن به معرفی ۴۰ مثل کردی پرداخته است.

۱۲- دکتر جمال نَبَز کتابی تحت عنوان «په‌ندی پیشینیان و قسه‌ی



نەستەق لە کوردستاندا» (امثال و حکم در کردستان) را در سال ۱۹۷۰ در آلمان منتشر کرد. مقدمه‌ی این کتاب به زبان آلمانی است و موضوعات آن شامل مسائلی چون راستی، مهمانداری، محبت و اعتماد، همکاری و اتحاد، آئین و مسائلی از این قبیل می‌باشد.

۱۳- در سال ۱۹۷۲ عمر شیخ‌الله دشتکی کتاب خود را به نام «پەندی کوردی» (امثال کردی) در شهر اربیل منتشر کرد. این امثال مربوط به نواحی اربیل و رواندز (در کردستان عراق) بود.

۱۴- «فولکلوری هونراوەکانی کوردەواری» (فولکلور منظومه‌های کردستان)، تألیف محمد کریم شریف، عراق: کرکوک، ۱۹۷۴. مؤلف در این کتاب مثل‌هایی را که در دشت اربیل و ناحیه‌ی رواندز رواج داشته، گردآوری کرده است.

۱۵-«پەندەکانی پیرەمێرد» (مثل‌های پیرمرد)[1] دو جلد، بغداد، سلمان‌الاعظمی.

۱۶- «مشتاخاچیاژ گوتنین پیشیا» (بیدرالجبال فی‌الحکم و الامثال)، ملامحمود دیرشوی، بغداد، مطبعة شفیق، ۱۹۷۹. این کتاب دربردارنده ۸۷۱ مثل و حکمت کردی است که به لهجه‌ی کرمانجی نوشته شده و در بسیاری از مثل‌ها، منشأ و کاربرد آن‌ها نیز توضیح داده شده است.

۱۷-«ئیدیوم لە زمانی کوردیدا»، جلال محمود علی، بغداد، ۱۹۸۲

۱- «پیرمرد» تخلّص شاعر بزرگ عراقی پسر محمود پسر حمزه (۱۹۵۰-۱۸۶۷م.) است.

(نقل از امثال و حکم کردی، ج ۲، ص۴)

۱۸- «پەندی پیشینیان و قسەی نەستەقی کوردی» (امثال و حکم کردی)، دکتر شکریه ابراهیم رسول و ابراهیم جلال تقی (ترجمه از روسی)، ۱۹۸۴، عراق: اربیل.

۱۹- مطابق اظهارنظر شکریه رسول، برخی از نشریات نیز نسبت به گردآوری تعدادی از امثال و حکم اقدام کرده‌اند:

- رۆژی کوردستان: ۳۶ مثل
- مجله گلاویژ: ۸۵۰ مثل
- مجلات: دیاری کوردستان (هدیه کردستان)، دیاری لاوان (هدیه جوانان)، دەنگی گیتی تازە (صدای دنیای نوین)، دەنگی ڕۆژی نوێ (صدای روز نو)، ڕوناهی (فروغ)، سولەیمانی (سلیمانیه)، شەفەق (شفق)، بەیان (سحر) و روزنامەهای: پێشکەوتن (ترقی)، خبات (مبارزه)، دەنگی کورد (صدای کرد)، برایەتی (اتحاد) نیز در همان سال‌ها نزدیک به یک هزار مثل را منتشر کرده‌اند.

۲۰- استادان محمود زامدار و خالد جوتیار در روزنامه‌ی هاوکاری (همکاری) چندین بار به انتشار امثال مبادرت ورزیدند.

- شاعر بزرگ عراقی متخلّص به پیرمرد در روزنامه‌های ژیان (زندگی)، ژین (زندگی) هر روز یکی دو مثل را به شعر درمی‌آورد و در روزنامه خود به چاپ می‌رساند. شکریه ابراهیم رسول تعداد این امثال را ۶۴۴۸ مثل معرفی کرده است.

ج: تاریخچه امثال و حکم در ارمنستان

۱- فولکلورا کورمانجا (فولکلور کرمانجی)، حاجی جندی، ارمنستان، ایروان: ۱۹۵۷.

- این کتاب دربردارنده ی داستان‌ها، سرگذشت‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها و مسائلی از این دست است. در کنار این مسائل ۳۷۰ مثل و حکمت کردی نیز ذکر گردیده است. این امثال مربوط به کردهای شوروی است و بدون هیچ‌گونه شرح و بسطی بیان شده اند.

۲- در سال ۱۹۷۰-۱۹۶۹ دکتر اردوخان جلیل، کتاب کوچکی درباره‌ی امثال و حکم کردی با الفبای لاتین، با گویش کرمانجی شمالی در ایروان به چاپ رسانده است.

د: تاریخچه امثال و حکم در ترکیه

- با وجود این‌که بیشترین جمعیت کردها را در دنیا کردهای ترکیه تشکیل می‌دهد. درباره‌ی گردآوری امثال کردی این کشور و تحقیقات پژوهشگران آن‌جا اطلاعی در دست نیست. به‌نظر می‌رسد این امر به دلیل ممنوعیت زبان کردی و انکار هویت کردی در این کشور باشد که تا این اواخر نیز کم و بیش به چشم می‌خورده است. البته خاورشناسان کارهایی در این زمینه انجام داده‌اند که به عنوان نمونه می‌توان به پژوهش فون‌لکوک آلمانی در ۱۹۰۱ اشاره کرد. (ر.ک ص ۳۳ شماره ۵)

هـ: سوریه

۱- گوتنا پێشینا (امثال)، جگرخوین، سوریه [بی‌جا]، ۱۹۵۷ این کتاب به لهجه‌ی کرمانجی شمالی و با حروف لاتین نوشته شده است.

۲- تعریب حکم و امثال کردیه، جمیل کنّه، سوریه، حلب، ۱۹۵۸. مؤلف این کتاب در حدود ۳۰۰ مثل و حکم کردی و بیش از ۵۰ شعر و ترانه‌ی ملی را جمع‌آوری کرده است.

و: تاریخچه‌ی امثال و حکم در ایران

۱- محمدامین بطحایی کتابچه‌ی کوچکی در سال ۱۳۲۵ به نام "کتاب نیکی" در ۱۰۰۰ نسخه در سنندج منتشر کرد که دربردارنده‌ی ۴۶۱ مثل و مثل‌نما بود. این کتاب ۵۸ سال بعد، در سال ۱۳۸۳ بار دیگر تجدید چاپ شد. به نظر می‌رسد این اثر اولین کتاب در زمینه‌ی مثل در ایران باشد.

۲- شیخ محمّدمردوخ کردستانی، پژوهشگر و عالم دینی، در جلد دوم فرهنگ لغت خود به نام فرهنگ مردوخ ۷۹۸ مثل و حکمت کردی را بدون هیچ توضیحی به ترتیب الفبایی اولین واژه‌ی آن، ذکر کرده است. کتاب ایشان فاقد تاریخ کتابت و چاپ است و از آن‌جا که چاپخانه‌ی ارتش آن را به چاپ رسانده است، با توجه به وقایع سال ۱۳۲۰ و بعد از آن به نظر می‌رسد، چاپ این کتاب بعد از کتاب آقای بطحایی باشد.

۳- مرحوم ملاغفور دباغی متخلص به حافظ مهابادی، شاعر

روشندل نیز در کتاب خود به‌نام دیاری مهاباد در ۷۲۳ بیت تقریباً همین تعداد امثال و حکم را در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶ به نظم درآورده است. ایشان در مصاحبه‌ای که در آغاز دیوانش به چاپ رسیده است، اظهار داشته که از سال ۴۴ شمسی مصمم شدم امثال و حکم کردی را گردآوری کرده و آن‌ها را به نظم درآوردم. برای این کار زحمت فراوانی متقبّل گردیدم. افرادی را برای گردآوری امثال و حکم به روستاها می‌فرستادم. آن‌ها را به نظم درآوردم و طلبه‌ها نیز آن را برایم یادداشت می‌کردند اما ساواکی‌ها با هجوم به منزلم، آن‌ها را همراه تعدادی از دیوان‌های شعر شاعران کرد با خود بردند. اواخر سال ۵۶ شمسی مصمم شدم دوباره با یادآوری این امثال در ذهن خود دوباره به گردآوری آن‌ها اقدام نمایم. این بار از ترس ساواک هربار در جایی آن‌ها را مخفی می‌کردم. سرانجام آن‌ها را به شهر سردشت فرستادم و اوایل پیروزی انقلاب دوباره آن‌ها را نزد خود برگرداندم. (دباغی، ۱۳۶۲: ۱۴ و ۱۵)

۴- قادر فتاح قاضی، مدرّس دانشگاه تبریز، کتابی دوجلدی به‌نام امثال و حکم کردی به چاپ رسانده است. جلد اول این کتاب ۶۱۶ صفحه + ۵۲ صفحه مقدمه می‌باشد و دربردارنده‌ی ۳۷۱۴ مثل، حکمت، کنایه و امثال آن می‌باشد که در سال ۱۳۶۵ در انتشارات دانشگاه تبریز به چاپ رسید. جلد دوم شامل ۱۲۴۴ مثل، حکمت و... است که در ۴۱۳ صفحه در همان دانشگاه در سال ۱۳۷۵ به چاپ رسیده است. ترتیب امثال در هر دو جلد به‌صورت الفبایی است. ایشان در آغاز مثل ها را به



زبان و رسم‌الخط کردی نوشته، سپس تلفظ آن ها را به‌صورت علائم آوانگار (فونتیک) در مقابل آن نوشته و بعد از آن، مثل ها را به فارسی برگردانده است. گاه نیز کاربرد امثال را توضیح داده و در مواردی نادر نیز معادل فارسی آن‌ها را ذکر کرده است. بنا به استناد مقدمه‌ی مؤلف، ایشان کار گردآوری امثال را پس از ورود به دانشکده‌ی ادبیات تبریز و در زمان دانشجویی در سال ۱۳۳۵ با تشویق استادان آن رشته شروع کرده است.

۵- پند پیشینیان. سید عبدالحمید حیرت سجادی، ارومیه، انتشارات صلاح‌الدین ایّوبی، دو جلد، ج اول ۱۳۶۹، جلد دوم ۱۳۷۸.

جلد اول این کتاب دارای ۳۰۵ صفحه است و از حرف «الف» تا آخر حرف «ژ» را دربر می‌گیرد. جلد دوم از صفحه ۳۰۶ شروع شده، به صفحه‌ی ۶۵۷ ختم می‌شود که از حرف «س» تا «ی» را شامل می‌شود.

از مقدمه‌ی کتاب چنین برمی‌آید که ایشان از سال ۱۳۴۵ شروع به گردآوری امثال و حکم نموده است و از امثال موجود در فرهنگ لغت مردوخ نام می‌برد که قبل از کار ایشان بوده است. به‌کارگیری علائم آوانگار جهت نشان دادن تلفظ کردی امثال و حکم، ذکر ترجمه‌ی فارسی آن‌ها، اشاره به کاربرد و گاه ریشه و منشأ آن‌ها از مزایای این اثر محسوب می‌شود. امثال و حکم کردی این اثر به گویش سنندجی است. عدم تفکیک امثال از مثل‌نماهایی چون حکمت، زبانزد، اندرز، کنایه و امثال آن‌ها از کاستی‌های این اثر است.

هرچند به نظر می‌رسد، مرزبندی دقیقی در آن زمان بین امثال و مثل‌نماها چندان مرسوم نبوده است و ممکن بود چنین تفکیکی موجب غفلت از ثبت بسیاری از جلوه‌های یاد شده‌ی فرهنگ عامه شود و درنتیجه به مرور زمان به فراموشی آن‌ها منجر گردد. مؤلف محترم در پایان جلد دوم، تعدادی چیستان، اسماء و اصوات، نفرین‌ها، جملات دعایی، مقیاس‌های اندازه‌گیری و امثال آن‌ها را ذکر کرده که بسیار سودمند است. امید است روزی بتوانند همه‌ی این موارد را به گونه‌ی مشروح‌تری در مجلّدی جداگانه گرد آورند.

۶- بنه‌ڕه‌تی مه‌ته‌ڵی کوردی (ریشه‌ی مثل[های] کردی). ابراهیم افخمی، تبریز: ناشر مؤلف، ۱۳۶۸ (۲۰۱ صفحه) مؤلف در این کتاب منشأ داستانی ۱۲۹ مثل و حکمت را توضیح داده است. به نظر می‌رسد ایشان در بسیاری از موارد به خوبی از عهده‌ی کار برآمده است اما تعداد انگشت‌شماری از امثال نیز که در اصل ریشه فارسی داشته‌اند. همراه این امثال و به عنوان امثال و حکم کردی آورده شده‌اند. «یک بام و دو هوا» ص ۲۱، سوراخ دعا را گم کرده است ص ۶۹، به کیشی آمده بودند، به فیشی رفتند ص ۷۵، من نوکر بادنجان نیستم ص ۱۱۶، تمام کاسه و کوزه‌ها را بر سر او شکست ص ۱۶۱، نمونه‌هایی از این‌گونه موارد هستند. عدم ذکر ترتیب الفبایی داستان‌های امثال نیز از دیگر کاستی‌های این اثر است.

۷- در سال ۱۳۶۹ شمسی، محمود احمدی کتابچه‌ای به نام «په‌ندی پیشینیان و منظومه‌ی حجاب» (امثال و حکم و منظومه‌ی حجاب) را با



قطع جیبی در ۱۴۱ صفحه به چاپ رساند. مؤلّف در این کتاب در کنار منظومه‌ای درباره‌ی اهمیت حجاب، امثالی را نیز به نظم کشیده است. بزرگترین ایراد این کتاب مشخص نکردن امثال با فونتی جداگانه است. فقدان مقدمه نیز از دیگر عیوب این کتابچه می‌باشد.

۸- مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌های ملل مختلف (کردی، فارسی)، محمد کاظم مفاخری (گردمیرانی)، بی‌جا، انتشارات صبا، بهار ۱۳۷۷.

این کتاب شامل دو بخش است. در بخش اول آن امثال و حکم کردی همراه با ترجمه‌ی فارسی آن‌ها آمده است. فرهنگ مردوخ و امثال و حکم کردی و امثال و حکم دهخدا منبع اصلی امثال فارسی این بخش می‌باشد. بخش دوم به امثال کشورهای دیگر اختصاص دارد که بر اساس موضوع گردآوری شده است. اسب، صبر، قول، پول، قضاوت، زن، جنگ و وام، بخشی از موضوعات این بخش محسوب می‌شود.

اشکال عمده‌ی بخش دوم این است که برگردان کردی امثال کشورهای مختلف بر برگردان فارسی آن‌ها مقدم است.

اشکال دوم، عدم ذکر منابع این امثال است. یعنی به دلیل عدم ذکر منابع اعتبارسنجی آن‌ها ممکن نیست.

در بخش دوم امثالی از زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، یونانی، چینی، ایتالیایی، عبری، رومی، آمریکایی، اتریشی، مصری، هندی، رومی و گاه کردی ذکر شده است.

۹- گواره‌ی کورده‌واری (گوشواره محلی) ، علی رخزادی، سنندج،



ناشر: مؤلف ۱۳۸۲، ۴۳۴ صفحه.

این کتاب مطابق اظهارنظر مؤلف در مقدمه، دربردارنده‌ی ۲۶۶۳ مثل، حکمت و... است. بیشتر مثل‌های گردآوری شده مربوط به گویش سنندجی است. در این کتاب ابتدا این مثل‌ها به ترتیب الفبایی با ذکر شماره با فونتی متفاوت (*Bold*) نوشته شده، سپس ترجمه‌ی آن‌ها به زبان فارسی و کاربرد آن‌ها به زبان کردی ذکر شده است. گاه به تناسب موضوع، ریشه‌های مثل نیز آورده شده است. عیب این کار یکی در محدود بودن تعداد امثال، دوم در نشان ندادن تلفظ آن‌ها به‌صورت علائم آوانگار بوده است که مؤلف دلیل این کار را نبود همه‌ی نشانه‌های آوانگاری واژگان می‌داند. تفاوت قائل نشدن بین مثل با حکمت، اندرز، زبانزد و مسائلی از این دست و عدم ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع نیز از عیوب همه‌ی کتاب‌های امثال کردی از جمله کتاب مورد نظر می‌باشد.

فصل سوم

مثل‌ها

و

مثل‌نماها

مثل‌ها

ئـا

- **ئاشـپەز خلـە بـێ و کۆمـەك ئاشـپەز بلـە بـێ، هەرکـەس بیخـوا گول ئەبێ.**

'$\bar{a}\check{s}$ – paz xila be – w Komak '$\bar{a}\check{s}$ – paz bila be, har kas bîxiw$\bar{a}$ gul 'abe

یعنی اگر آشپز خله (مخفف خلیل) و کمک آشپزبله (مخفف ابراهیم) باشد هرکس از آن بخورد، جذام خواهد گرفت.

یا: **ئاشەکە شلە بێ و ئاشپەزەکە بلە بێ،هەرکەس بیخوا گول ئەبێ**

'$\bar{a}\check{s}$ – a – ka $\check{s}$ila be – w '$\bar{a}\check{s}$ – paz – a – ka bila be har kas bîxiw$\bar{a}$ gul 'abe

یعنی؛ اگر آش شله باشد و آشپز آن بِله (مخفف ابراهیم) باشد، هرکس از آن بخورد، جذام خواهد گرفت.

معادل: **چێشتی پڕ کابان بێ خوێ یا سوێرە.**

$\check{C}$e$\check{s}$t – î pi$\check{r}$ K$\bar{a}$b$\bar{a}$n be – xiwe y$\bar{a}$ siwer – a

بۆ ئـــەم نەزیلـەش گوێ ڕابدێرە   چێشتی پڕکابان بێ‌خوێ یا سوێرە.

(مەلاغە فور دەباغی)

∞ آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شه یا بی‌نمک.

- **ئاش لە خەیالێك، ئاشەوان لە خەیالێك**

'$\bar{a}\check{s}$ la xay$\bar{a}\check{l}$ – ek '$\bar{a}\check{s}$ – a – w$\bar{a}$n la xay$\bar{a}\check{l}$ – ek



(آسیاب در فکر چیزی است و آسیابان در خیالی دیگر).

ꝏ ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال.

ꝏ بز را غم جان است و قصاب در غم پیه.

- **ئاشیش بە نۆرەیە** *'āš – îš ba nora – ya*

ꝏ آسیاب به نوبت.

- **ئاو دەڕوا و خیز دەمێنێ** *'āw da – riwā xîz da – mene*

ꝏ ریگ ته جو و آب گذرا.

- **ئاوس بوون بە دزی، زان بە ئاشکرا**

'āwis bûn ba diz – î zān ba 'āškirā

ꝏ آبستنی نهان بود و زادنی آشکار.

ئاو لە سەرچاوەوە لێڵە *'āw la sar čāwa – wa leľ – a*

ꝏ آب از سرچشمه گل‌آلود است.

معادل: خانه از پای بست ویران است/ خواجه دربند نقش ایران است.

- **ئەزم هەڵدەبەزم** *'az – im haľ da – baz – im*

ꝏ این منم طاووس علّیین شده.

- **ئەگەر کەس دیار نەبێ زۆر ئازایە**

'agar kas diyār na – be zor 'āzā – ya

ꝏ آب نمی‌بیند وگرنه شناگر قابلی است.

- **ئەو باوکەی مرد** *'aw bāwk – ay mird*

✍ آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.

یا: آن مه‌مه را لولو برد.

یا: آن که فیل می‌خرید، رفت.

یا: دیگ منه کاتش ما سرد شد.

- **ئه‌و پشیله جوانه‌ی پڕ خه‌ت و خاڵه**

دایبنێ بۆ خۆت زینه‌تی ماڵه

- **ئه‌و هێسره شێته‌ی جووته‌وه‌شێنه**

دایبنێ بۆ من هیچ دامه‌مێنه

(قانع)

'aw pišîla jiwān-a-y piř xat-u xāl-a

dāy bine bo xot zînat-î māl-a

'aw hesr-a šet-ay jûta wašen-a

dāy bine bo min *hîč dā ma mena*

✍ آن گربه‌ی مصاحب بابا از آن تو

وان قاطر چموش لگدزن از آن من[1]

(امثال و حکم دهخدا، ج۱، ص۶۶)

۱- این بیت، یکی از ابیات وحشی بافقی است و موضوع آن تقسیم ارثیه‌ی دو برادر است. برادر بزرگ همه‌ی چیزهای خوب را برای خود و همه‌ی چیزهای بد را برای برادر کوچک خود می‌خواهد. قانع شاعر کرد این شعر را به زبان کردی برگردانده و به‌خوبی از عهده‌ی آن برآمده است.



- **ئەو چاوە کوێر بێ غەنیمی خۆی نەناسێ.**

'aw čāw-a kiwer be qanîm-î xo-y na-nās-e

ﷺ لعنت بر دکانداری که مشتری خود را نشناسد.

- **ئەو ماستە بێ موو نییە.**

'aw māst-a be mû ni-ya

ﷺ کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است.

- **ئەو نانە نانە، ئەوڕو لە خوانە.**

'aw nān-a nān-a 'aw-řo la xiwān-a

ﷺ داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است.

- **ئەو هەویرە ئاوکێشە.** 'aw hawr-a 'ăw keš-a

ﷺ این رشته سر دراز دارد.

 

ب

- **بازی بازی، به ڕیشی قازی بازی**

Bāzî bāzî ba r̆îš̆-î qāzî bāzî

 با همه کج کلاه و با ما هم کج کلاه.

 با همه بلی، با ما هم بلی.

- **باسی مانگا سوور بکەن**

Bās-î māngā sûr bi-kan

 از خر بگو.

- **بە بەردێ دوو چۆلەکە دەکوژێ**

Ba bard-e dû čolaka da-kuže

 یک تیر و دو نشان.

 هم زیارت است و هم تجارت.

 خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار

زیارت شاه عبدالعظیم و دیدن یار

- **ببینە ڕەنگم مەپرسە ئەحواڵم**

Bi-bîna r̆ang-im ma-pirs-a 'ahwāl-im

 رنگ رخساره گواهی دهد از سرّ ضمیر.

- **بجیقنی و بفیقنی پوڵم داوە پێت هەر ئەتخۆم**

Bi-jîqin-î-w bi-fiqin-î pûl-im dāwa pet har 'at-xom



ﷺ اگر زاقی کنی، زیقی کنی، پول دادم و می خورمت (امثال حکم و دهخدا، ص ۲۳)

- **بچۆ شارێ کەس نەتناسێ، خۆت هەڵکێشە پڕ بە کراسێ**

Bi-čo šār-e kas nat-nās-e xot haľ keš-a piř ba kirās-e

بچۆرە جییەك هیچ کەس نەتناسێ

خـــۆت هـــەڵبکێـــشە پڕ بە کراسێ

(مەلا غەفور)

ﷺ (این را به کسی بگو که تو را نشناسد «دهخدا»)

ﷺ لاف در غربت آوار یا گزاف در آسیا.

ﷺ گفت: «آخر همی زن لاف لاف   در غریبی بس تــوان گفتن گزاف»

(مولوی)

ﷺ غریبی گرت ماست پیش آورد   دوپیمانه آبست و یک چمچه دوغ

- **بە خشەخشیش بێ حیسابە**

Ba xiš-a xiš-îš be hîsāb-a

ﷺ کرکرش هم حساب است.

منشأ این مثل چنین است: «زنـی فرتـوت هـر شـام از پـسر پرسـیدی امـروز در بـازار چـه مـی‌گفتنـد؟ روزی پـسر بـه مـزاح گفـت فرمـان رفتـه (اسـت) کـه همـه‌ی پیرزنـان را کـه غربـالی کـاه از زمـین تواننـد برداشـت، بـه شـوی دهنـد. پیرزن نیـز کـه ایـن قـوت و توانـایی را در خـود نمـی‌دیـد پـس از تفکـری پرسـید: کرکرش هم حـساب اسـت؟ یعنـی اگـر زن بتوانـد غربـال کـاه راه تنهـا بـه زمـین بکـشاند او را نیـز بـه شـوی خواهنـد داد؟» (امثـال و حکـم دهخـدا، ج ۳، ص

۱۱۹۹، ۱۲۰۰)

- **به دەندووك پێوە بوو.** *Ba dandûk pewa bû*

ஐ زرنگی زیاد مایه جوانمرگی است.

- **برامان برایی، کیسەمان جیایی**

Birā-mān birā-yî, kisa-mān jiyā-yî

ஐ برادری به جا، بزغاله یکی هفتصد دینار.

ஐ تعاشروا کالاخوان و تعاملوا کالاجانب (حدیث)

- **بەرد لە جێی خۆیدا سەنگینە**

Bard la je-y xo-y dā sangîn-a

ஐ هر کس به شهر خود، شهریار است.

- **بەردی بە گومبەزی ئیمام زادە دا داوە**

Bard-î ba gombaz-î 'imām-zāda dā-dāwa

ஐ پشت مسجد شاه داد زده، آی سیب زمینی.

ஐ به اسب شاه گفته است یابو.

- **بزن هەمیشە قنگی بەدیارەوەیە، کەس هیچ نالێ، مەڕ جارێك قنگی وەدەر دەکەوێ های و هوی لێ دەکا.**

Bizin hamîša qing-î ba diyār-a-wa-ya, kas hîč nā-le, mař jārek qing-î wa-dar-da-kawe ha-yû hu-y le da-kā

ஐ مال ما گل منار است و مال مردم زیر تغار. با این بیت حافظ ارتباط دارد:



محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد

قصه ماست که بر هـر سر بازار بماند

- **بێستان و بێ‌سەرە خەر** Bestān – *u be sar – a xar*

ꕥ بستان بی سر خر نمی‌شود.

- **بەشی گەڕاوو نووستوان نییە**

Baš – î garāw – u nûstu – w – ān ni – ya

ꕥ هر که خواب است، حصّه‌اش در آب است.

- **بەفریش جووانە، بەڵام سەگ لەسەری دەڕی**

Bafr – îš jiwān – a balām sag la – sar – î da – řî

ꕥ آجر پختنی است اما خوردنش سردل می‌آورد.

- **بەقەت بەڕەکەی خۆت پێ ڕاکێشە**

Ba qat bařa – kay xot pe řa – keš – a

ꕥ پایت را به اندازه گلیم خودت دراز کن.

ꕥ آدم باید لقمه را به اندازه دهانش بردارد.

- **بە قسەی کەرێ جۆ ناباریێ**

Ba qisa – y kar – e jo nā – bār – e

معادل: **کاروان دەڕوا و سەگ دەوەڕێ**

Kārwān dařwa – w sag da – waře

ꕥ آواز سگان کم نکند رزق گدا را.



- **به کەر ناوێرێ، بەکۆپان ڕەپەڕەپیەتی**

Ba kar nā – wer – e ba kopān ř ap – a – ř ap – yatî

ﷺ دستش به خر نمی‌رسد پالانش را می‌زند.

- **بومەبومە حیساب نییە، هەمە هەمە حیسابە**

Bu – m – a bu – m – a hîsāb ni – ya hama hama hîsāb – a

ﷺ داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است.

- **بـووکی پـوران، کۆڵەکـەی لای تەنـدووران بـووکی خـاڵان لەسـەر هەرزاڵان**

Bûk – î pur – ān koľ aka – y lāy tan *dûr – ān bûk – î xāľ – ān la sar harzāľ – ān*

ﷺ عروس خانگی قربی ندارد.

- **بووکێ لەگەڵ تۆمە، خەسوو گوێت لـێ بێ**

Bûke la – gaľ tom – a xasû giwet le – be

ﷺ به در می گوید، که دیوار بشنود.



پ

- **پاداران بگرن، بێ‌پا ماڵی خۆمانه**

Pā – dār – ān bi – gir – in be – pā māl – î xom – ān – a

اول پادارها را می خورم، بی پا ها سرجایش است. (شکورزاده بلوری، ص۱۶۴)

- **پاش باران کەپەنك** *Pāš bārān kapanik*

نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سنگدل ایـــن زودتر میخواستی، حالا چرا؟

(شهریار)

- **پچۆ شارێ کەس نەتناسێ، خۆت هەڵکێشه پڕ به کراسێ**

Pi – čo šār – e kas nat – nās – e xot hal

keš – a pir ba kirās – e

این را به کسی بگو که تو را نشناسد. «دهخدا»

لاف در غربت آوار یا گزاف در آسیا.

گفت زن: «آخر همی زن لاف لاف   در غـــریبی بس توان گفتن گزاف»

(مولوی)

غـــریبی گرت ماست پیش آورد   دو پیمانه آبست و یک چمچه دوغ

(سعدی)

- **پشیله دەمی نەدەگەیشت بە دوك، دەیکوت سوێرە**

Pišîla dam-î na-da-gayišt ba duk day-kut siwer-a

یا: **پشیـــــلە دەمی بـــۆ دوك نـــەدەچوو**

دەیکوت پێم ناخـــورێ، چەن سوێرە پەککو

(مەلا غەفور)

∞ گربه دهنش به گوشت نمی رسید، می گفت بو می دهد.

- **پیاو بە پیری فێری پڵاوخواردن بێ پارو دەبا بۆ لوتی**

Piyāw ba pîr-î fer-î pilāw xiwārd-in be pāru dabā bo lutî

(آدم اگر در پیری پلو خوردن یاد بگیرد لقمه را [به جای دهان] به طرف بینی‌اش می‌برد).

∞ سر پیری و معرکه گیری.

- **پیاوەتی بە ئاوی حەمام دەکا**

Piyāw-aty ba 'āw-î hamām da-kā

∞ با آب حمام دوست می گیرد.

- **پیاوی ئاقڵ لە کونێکەوە دووجار مار پێوەی نادا**

Piyāw-î 'āqil la kon-ek-awa dû jār mār peway nā-dā

این مثل از حدیث زیر برگرفته شده است و دقیقاً ترجمه‌ی آن می‌باشد:

∞ لا يُلدَغُ المؤمنُ مِن جُحرِ مرتّين.

∞ آدم پایش یک بار به چاله می‌رود.

- **پیاوی ئاقڵ هێلانەی زەنگەسوورە ناهارۆژنێ**

Piyāw-î 'āqil helāna-y žang-a-sûr-a nā-hārožne



☙ آدم عاقل به نیشتر نزند مشت.

- **پیاو ئەگەر مەجبوور بێ بە جو دەڵێ بەڕدێنی مەبارەکت**

'iyāw agar majbur be ba ju da-l̆e ba r̆iden-î mabārak-it

☙ برای مصلحت بوسه به دم خر زنند.

☙ از برای مصلحت مـرد حکیم

دم خر را بوسه زد خواندش کریم

(مولوی)

☙ دستی را که نتوان برید باید بوسید.

- **پووڵی کفن بگا مردوو با گۆڕ بە گۆڕ چێ**

Pûl̆-î kifin bigā mirdû bā gor̆-ba-gor̆ če

☙ من که شدم از دنیا به در، دنیا شود زیر و زبر.

- **پێوەدان لە ویزە ویز خۆشترە**

Pewa-dān la wîz-a-wîz xoš-tir-a

☙ آدم دو دفعه نمی‌میرد.



ت

- **تا خان ئەڕازێ لەشکر ئەترازێ**

Tā xān 'ar̆āze laškir 'a-trāze

ﷺ تا کچل فکر زلف بکند، عروسی تمام شده است.

- **تامی ئاو هەر یەکە لە هەر لاوە**

Tām-î 'āw har yak-a la har lā-wa

ﷺ هر کجا روی، آسمان همین رنگ است.

- **تەپاڵە یەکیشی لەسەردانێ**

Tapāl̆a-yak-î-šî la sar dā-ne

ﷺ یک خشت هم بگذار درش.

- **تەعارف بەسەر ئاوی حەمەما ئەکات**

Ta 'ārif ba sar 'āw-î hamām-ā 'a-kāt

ﷺ از آب دریا می بخشد.

ﷺ با آب حمام دوست می گیرد.

- **تفی سەر بەرەوژورە، ڕوی خۆت دەگرێتەوە.**

Tif-î sar barow žur-a r̆u-y xot da-gre-t-a-wa

ﷺ شکایت از که کنم خانگی است غمازم.

- **توش بە کڵاوی ناپێون**

Tuš ba kil̆āw-î nā-pewin

ﷺ تره هم برایش خرد نمی‌کنند.



ج

- **جێی ڕەمەکەت بکەوە جا بی چەقێنە**

je-y ř̆am-a-kat bikawa jă bîčaqen-a

ﷺ آب ندیده موزه مکش.

ﷺ گز نکرده پاره مکن.

ﷺ اول اندیشه وانگهی گفتار   پای بست آمده پس دیوار

- **جێی مست، پێلاقەیە** *je-y mist pelāqa-ya*

ﷺ کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

- **جێگایەك ماسی هەیە،ئاو نیە، جێگایەك ئاو هەیە ماسی نیە**

je-gā-yak māsî ha-ya 'āw ni-ya

je-gā-yak 'āw ha-ya māsî ni-ya

ﷺ وقتی که پپه هست، ببه نیست، وقتی که ببه هست، پپه نیست.

(غالباً چون مرد تهدیست و بی چیز شود او را فرزندان آیند، پپه در زبان اطفال به معنی نان. ببه: کودک شیرخوار؛توضیح از شکوری‌زاده بلوری است).

- **جێگایەك مەلای لێ نەبێ، بە کەڵەباب دەڵێن بلقاسم**

cegā-yak malā-y le na-be, ba kal̆abāb da-l̆en bil̆qāsim

ﷺ جایی که گوشت نیست چغندر پهلوان است.



چ

- **چاوی کوێر فرمێسکی کرد**

čāw-î kiwer firmîsik-î kird

ﷻ یک قطره آب نادره باشد ز چشم کور.

- **چ بچێنی هەر ئەوە دەدرویەوە**

či bi-čen-î har 'awa da-druyawa

ﷻ آنچه دی کاشته‌ای می‌کنی امروز درو

گنـــدم از گنـــدم بروید جـــو ز جـــو

ﷻ هر که آن کند که نباید، آن بیند که نشاید.

- **چۆتە سەر هەواری خاڵی** čota *sar hawār-î xālî*

ﷻ جا تر است و بچه نیست.

- **چۆلەکە چییە شورباوی چ بی؟**

čolaka či-ya šorbāw-î či-be

ﷻ گنجشک چیست که آبگوشتش چه باشد؟

- **چۆن بژی شەرتە نەوەك چەندە بژی**

čon bi-žî šart-a na wak čand-a bi-žî

ﷻ مردن به عزت به که زندگانی به مذلّت.

- **چۆنم ببینی وات دەبینم**

čon-im bi-bîn-î wāt da-bîn-im



ﮋ کولی غربال به رو گرفته از رفیقش پرسید مرا چگونه ببینی؟ گفت: بدانسان که تو مرا ببینی.

- **چوی بۆشاری کوێران دەس بگرە بە چاوتەوە**

čcu-y bo šār-î kiwer-ān das bigra ba čāw-tawa

ﮋ خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو.

ﮋ شهر یک چشمان شدی، یک چشم شو.

- **چێشتی پرکابان یا سوێر دەبێ یا بێخوێ**

češt-î pir kābān yā siwer da-be yā be-xiwe

- **بۆ ئەم نەزیلەش گوێ ڕابدێرە**

ێشتی پرکابان بێخوێ یا سوێرە

(مەلا غەفور)

ﮋ آشپز که دو تا شد آش یا شور می شود یا بی‌نمک.

- **چێشتی خۆش بە بۆنیدا دیارە**

češt-î xoš ba bon-î dā diyār-a

- **لەگەڵ ئەم بیرو باوەرە چۆنی**

دەڵێن چێشتی خوش، دیارە بە بۆنی

(مەلا غەفور)

ﮋ سالی که نکوست از بهارش پیداست.

- **چێشتی خۆی بەلەپەوە لێ ناوە**

češt-î xoy ba lapa-w-a le nā-wa

ﮋ آرد خود را بیختیم الک را آویختیم.



خ

- خەتی خوار لەبن سەری گای پیردایە

Xat – î xiwār la bin sar – î gā – y pîr dā – ya

ﷲ آتش از چنار پوسیده برآید.

- خزم گوشتت بخوا ئیسکت ناشکێنێ

Xizim gošt – it bi – xiwā 'esk – it nā – šken – e

ﷲ قوم و خویش گوشت هم را بخورند استخوانشان را پیش غریبه نمی‌اندارند.

- خودا باڵ نادا بە گامێشی

Xudā bāĭ nā – dā ba gā – meš – î

ﷲ خدا خر را شناخت شاخش نداد.

ﷲ گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی

ﷲ خدا سرما را به قدر بالاپوش می‌دهد.

- خودا تۆڵەی بزنی کۆڵ لە بزنی شاخدار دەستێنێ

Xudā toĭa – y bizin – î koĭ la bizin – î šāx – dār da – siten – e

ﷲ حق بز شاخدار پیش گرگ نمی‌ماند.

- خودا دەرکەیەك دەبەستێ سەتان دەکاتەوە

Xudā darka – yak da – bast – e sat – ān da – kāt – a – wa

ﷲ گر ایزد ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

- خودا کێوان دەبینێ بەفری تێدەکا

Xudā kew – ān da – bîn – e bafir – î te da – kā



۞ خدا خر را شناخت شاخش نداد.

۞ گربه مسکین اگر پــر داشتی   تخم گنجشـک از زمین برداشتی

۞ خدا سرما را به قدر بالاپوش می‌دهد.

- **خودا له سولّتان مه‌حمود گه‌وره‌تره**

Xudā la soľ tān *mahmud gawra – tir – a*

۞ بالاخره خدا بزرگ است.

- **خودا له کولانه‌ڕا بۆت ناخاته خواره‌وه**

Xudā la kolāna ř̌a bot nā – xā – ta xiwār – a – wa

۞ خدا روزی را با زنبیل از آسمان نمی فرستد.

۞ گدا ار کاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست.

- **خورماش له به‌غدا زۆره** *Xurmā – š la baqdā zor – a*

۞ دست ما کوتاه و خرما بر نخیل.

- **خورمیشی ده‌وێ** *Xurmîš – î da – we*

۞ هم خدا را می‌خواهد هم خرما را.

- **خۆره‌تاو له کوێڕا هه‌ڵاتووه**

Xor – a – tāw la kiwe řa haľātu – wa

۞ عجب عجب که تو را یاد دوستان آمد.

- **خۆزگه به‌و باغه‌ی ورچی لێ ده‌تۆرێ**

Xozga baw bāq – ay wirč – î le da – tore



ﷺ شغال که از باغ قهر کند رو خوشه انگور هفت چنگ باغبان.

- **خۆڵ له کۆگای گەوره بەسەرخۆدا که**

Xoľ la kogā-y gawra ba sar xo-dā-ka

ﷺ اگر خاک هم بر سر می‌کنی پای تل بلند.

- **خۆ مامر نیم به دەنووك شەڕ بکەم**

Xo māmir nîm ba danûk šař bi-kam

ﷺ آنها دو نفر بودند همراه، ما صد نفر بودیم تنها.

- **خێر و شەڕی بەرامبەره** *Xer-u šař-î barāmbar-a*

ﷺ معاش را در یک کفه ترازو می‌گذارد و معاد را در کفه دیگر.



د

- **داخودا دەڵێی ئەو گومبەزە چ شەخسێکی تێدایە**

Dā – xudā dal̆e – y 'aw gombaz – a či šaxs – ek – î te – dā – ya

ﷻ به گمانش علی آباد هم شهری است.

- **دار بە کونی هەنگەژاڵەدا مەکە**

Dār ba kun – î hang – a – žāl̆a – dā ma – ka

ﷻ با دم شیر بازی مکن.

- **دار هەڵێنی سەگی دز دیارە**

Dār hal̆ – en – î sag – î diz diyār – a

ﷻ چوب را که برداری گربه دزد می‌گریزد.

- **دار هۆرەی لە خۆی نەبێ ناقەڵەشێ**

Dār hora – y la xoy na – be nā – qal̆aš – e

ﷻ آتش چنار از خود چنار است.

ﷻ از ماست که بر ماست.

ﷻ چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

(ناصرخسرو)

ﷻ کرم درخت از خود درخت است.

- **دەریا بە دەمی سەگ گلاو نابێ.**

Daryā ba dam – î sag gil̆āw nā – be



ﷺ کی شود دریا به پوز سگ، نجس.

- **دز به شەو دزە ئەو بە نیوەڕۆ (زبانزد)**

Diz ba šaw diz-a 'aw ba nîw-a-ro

ﷺ خدایا تو شبرو به آتش مسوز کـه ره می‌زند سیستانی به روز

- **دزو میوان شەریك بن گا بە کولانکەدا دەبەنە خوارەوە**

Diz-u mîwān šarîk bin gā ba kulānka da da-ban-a xiwār-awa

ﷺ موش و گربه چون به هم سازند وای به دکان بقال.

ﷺ کز صلح میـان گربه و مـوش بر بـاد رود دکـان بقال

- **دەسە چەورەکەی خۆت مەساوە بە سەرمندا**

Das-a čawr-a-ka-y xot ma-sāw-a ba sar min-dā

ﷺ دست چربت را به سر کچل ما بمال.

- **دەست دەهێلانەی ژەنگە سورە مەنێ**

Dast da helān-ay žang-a-sur-a ma-ne

ﷺ کام شیران مخار.

- **دەستێ زاڵم بیبڕی خوێنی نییە**

Dast-e zālim bî-biře xiwen-î ni-ya

ﷺ دستی را که حاکم ببرّد خونبها ندارد.

- **دەعبای گۆشت خۆر دەندوکی خوارە**

Da'bā-y gošt-xor danduk-î xiwār-a



ﻬ مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است.

ﻬ شغالی که مرغ می گیرد، بیخ گوشش زرد است.

- **دەمی بە شیر سووتاوە، فوو لە دۆ دەکا**

Dam – î ba šîr sûtāw – a fû la do da – kā

ﻬ مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد.

- **دوقڕانی خۆت دەربێنە جا قومار بە قڕانی من بکە**

Du qiřān – î xot dar bena jā qumār ba qiřān – î min *bi – ka*

ﻬ آدم باید یک سوزن به خودش بزند و یک جوال دوز به دیگران.

- **دوکەڵ دەگەڕێتەوە بۆ ناو چاوی خۆت**

Dukal̆ da – gaře – t – a – wa bo nāw čāw – î xot

ﻬ آتش اول خودش را می سوزاند.

- **دووگا لە تەویلەیە کدا بن،ڕەنگی یەك نەگرن،خۆی یەك ئەگرن**

Dû gā la tawîla – yak dā – bin řang – î yak na – girin xoy yak ʼa – girin

ﻬ با نیک نشینی نیک شوی با دیگ نشینی سیاه.

ﻬ با بدان کم نشین که درمانی خـوپذیر است طبـع انسانی

- **دیاری شوان ئالەکۆکە** *Diyār – î šiwān ʼāl̆akok – a*

ﻬ برگ سبزی است تحفه درویش.



- **دیزه خۆلۆر بۆتەوە دەرخۆنەی گرتۆتەوە**

Dîza xolor botawa darxona – y girtot – a – wa

ꕤ آب می‌گردد گودال را پیدا می‌کند.

ꕤ دیزی می گردد درش را پیدا می‌کند.

- **دیزە لە هسکۆ[1] بەتین ترە**

Dîza la hisko ba – tîn – tir – a

ꕤ دایه مهربانتر از مادر.

ꕤ کاسه داغتر از آش.

- **دیزەیەك کابان بیشکێنێ تەقەی نایە**

Dîza – yak kābān bî – šikin – e taqa – y nā – ya

ꕤ تیز کدبانو صدا نداره.

ꕤ ظرفی که خانم بشکند، صدا ندارد.

- **دەیەوێ لە ئاو بدا، قولی تەڕ نەبێ**

Da – yawe la ʾāw bi – dā qul – î tař na – be

ꕤ می‌خواهد از جوی بگذرد، پایش هم تر نشود.

- **دێو کەم بوو لە دێولانێ یەکی دیش هاتە سەربانێ**

Dew kam bû la dewlān – e yak – î dîš hāt – a sar bān – e

ꕤ درد خودم کم بود، غرغر همسایه هم روش.

ꕤ جن کم بود، یکی هم از دیوار پرید.

۱ـ هسکۆ: مەلاقە (هەنبانە بۆرینە)



ر، ز، ژ

- **ڕۆن (دۆشاو) زۆر بێ لە گونی هەڵدەسون**

Ron(dosāw) zor be la gun-î hal-da-sun

پیه زیادی را به پا می مالند.

کسی که روغن زیادی دارد، زیر دم خرش را هم چرب می‌کند.

- **ڕویان داوە تێ، ئاستەریشی دەوێ**

Ru-yān dā-wat-e ʾāstar-îš-î da-we

گدا را گفتند خوش آمد، توبره اش را کشید و پیش آمد.

- **ڕێوی نەئەچوو لە کونەوە هەژگەڵێکی ئەبەست بە گونەوە**

Rewî *na-ʾačû la kun-awa hažgal-ek-î ʾa-bast ba gun-awa*

موش تو سوراخ نمی‌رفت، جارو به دمش می‌بست.

- **زارم دیتی، زگم نەی دی**

Zār-im dîtî zig-im nay-dî

لب دیده و دندان ندیده.

- **زستان ڕۆیی و ڕوڕەشی بۆ ڕەژی ما**

Zistān *ro-yî-w ru-raš-î bo ražî mā*

زمستان رفت و روسیاهی برای زغال ماند.

- **ژیشك بە بەچکەکەی دەڵێ ئوخەی نەرم و نۆڵەکەم**

Žîšik ba bačka-kay da-le ʾoxay narm-u nol-a-ka-m

ﮦ خاله سوسکه به بچه‌اش می‌گوید: قربان دست و پای بلورینت.

- ژەنگە سورەمە هارۆژنە *Žanga sur – a ma – hārožin – a*

ﮦ کام شیـران مـخار.



س

- سەد ڕەحمەت لە کفن دزی هەوەڵی

Sad řahmat la kifin diz – î hawaľ – î

صد رحمت به کفن دزد اولی.

- سەد گۆزە دەکا یەکیان دەسك ناکا

Sad goza da – kā yak – yān dasik nā – kā

صد چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.

- سەرت نایەشێ پرێسکەی لێ مەبەستە

Sar – it nāyaše pireskay le ma – bast – a

سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند.

- سەرم بۆتە ئاش، قونم بۆتە ماش

Sar – im bota 'āš qun – im bota māš

سرم زیر و برم زیر، مجال خوردنم نیست.

- سەگ بەڕێوی وت کەی جەژنتانە پێم بۆ دیـــدەنیت بێنم جەژنانە

Sag ba řewî wit kay jažin – tān – a

pem bo dî – dan – ît benim jažin – āna

کوتی ئەوساتەی کە تۆ نابیـــنم گـــەورەتر جەژنە لە ماوەی ژینم

(هەژار)

Kot – î 'aw sā – ta – y ka to nā – bîn – im

gawra – tir jažin – a la māwa – y žîn – im

ﷻ گرگ دیدن مبارک است و ندیدنش مبارک‌تر.

- **سم سمی کەر و چنگ، چنگی یاسێ، من لەو کارە سەرم دەماسێ.**

Sim sim-î kar-u čing čing-î yāse, min *law kār-a sar-im da-māse*

ﷻ سم سم خر و دست دست یاسه، من ازاین کار سرم می‌ماسه.

- **سوار بوون عەیبێك، دابەزین دو عەیب**

Siwār-bûn 'ayb-ek, dā-bazîn du 'ayb

ﷻ سوار خر شدن یک عیب، پائین آمدنش دو عیب.

- **سوار تا نەکەوێتەوە خوارەوە، نابێ بە سوار**

Siwār tā na-kawet-a xiwār-a-wa nā-be ba siwār

ﷻ تا پریشان نشود کار به سامان نرسد.

- **سوار و پیادە پێیان خۆش بێ پێکەوە دەست و موشتاق دەکەن**

Siwār-u piyāda peyān xoš be pekawa dast-u muštāq da-kan

ﷻ آن‌ها که می‌دویدند، آن‌ها که می‌چریدند، آخر به هم رسیدند.

- **سواڵکەر تورەکەی پڕە و ڕوی ڕەشە**

Siwāl-kar turaka-y piř-a-w řu-y řaš-a

ﷻ گدایی اگر ننگ نبود، گنج بود.

- **سیر بخۆ و سوڕنا بژەنە** *Sîr bi-xo-w suřnā bi-žan-a*

ﷻ آب در هاون کوبیدن.

ﷻ راست بیا راست برو، ماست بخور، سرنا بزن.



ش

- **شاباشی خۆی داوه و قیت هەڵدەپەڕێ**

šābāš – î xoy dāwa – w qît hal – da – par – e

ر.ك: چێشتی خۆی بە لەپەوە لێ ناوە

ﮋ آرد خود را بیختم، الک را آویختم.

- **شەڕ لە بەتاڵی چاترە** *šar la batāl – î čā – tir – a*

ﮋ آدم بیکار جوالا روز به فلان خود می‌زند.

- **شەڕ بە شیر، مامەڵە بە پووڵ**

šar ba šîr māmala ba pūl

- **بیستومە لە زۆر پیاوانی ماقووڵ**

شـــەڕ بە شمشـــێر و مـــامەڵە بە پووڵ

(مەلاغەفور)

ﮋ هر چیز به جای خویش نیکوست.

- **شتێکی لە بن سەردایە** *šitek – î la bin sar dāya*

ﮋ کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است.

- **شەرعی مار بە دار** *Šar' – î mār ba dār*

ﮋ توبه‌ی گرگ مرگ است.

- **شوێن کڵاوی خوار کەوتن**

šiwen kilāw – î xiwār kawt – in

ﮋ آب در هاون کوبیدن.



ف

- **فەڕزان مەدە بە قەرزان** *Fařz – ān ma – da ba qarz – ān*

یا: فەڕزی خۆت بە قەرزی خەڵك مەدە

ဢ آدم عاقل نقد را به نسیه نمی‌دهد.



ق

- **قەزای دێزە لە گۆزە کەوت**

Qazā – y deza la goza kawit

ﷲ گنه کـــــرد در بلخ آهنگری　　　به شوشتر زدند گـــــردن مسگری

- **قشقەڕە بە خۆڕایی پشتی گامێش ناخورێنێ**

Qišqařa ba xořāyî pišt – î gāmeš nāxorene

معادل: بۆیە پێت دەڵێم مامە چۆلەکەم بۆ بگری

ﷲ هیچ گربه‌ای محض رضای خدا موش نمی‌گیرد.

- **قەل بە قەل دەڵێ ڕوت ڕەش**

Qal ba qal dal̆e řut řaš

ﷲ آبکش به آبکش می‌گه دوسوراخه.

ﷲ دیگ به دیگ می‌گوید روت سیاه.

ک

- **کای خۆت نیه، کادێنی خۆته**

Kā-y xot ni-ya kāden-î xot-a

ﷻ عزرائیل بدنام است.

- **کاتێ پێوانه پڕ بێ، بیکەیە سەر لـێی دەڕژێ**

Kāt-e pewān-a piř be, bî-ka-ya sar ley da-řiže

ﷻ فواره چون بلند شود، سرنگون شود.

- **کار کاری خاتونێ، نێو نێوی مەیمونێ**

Kār kār-î xātun-e new, new-î maymun-e

ﷻ خر از من، خرمن از خواجه.

ﷻ کار را کارگر می‌کند حاصل یا سود نصیب آقا می‌شود.

- **کاڵەك خۆری یان بێستان ڕن** *Kāľak xor-î yān bestān řin*

ﷻ خربزه خور تو را به پالیز چه‌کار؟

ﷻ انگور خور، از باغبان مپرس.

ﷻ از آسیا که بیرون می‌روی تو را با سنگ و پاسنگ چه‌کار.

- **کایەی کەر گەستنە** *Kāya-y kar gastin-a*

ﷻ شوخی قیچی محبت است.

- **کەچەڵ دەرمانکەر بایە، سەری خۆی دەرمان دەکرد**

Kačaľ darmān-kar bā-ya sar-î xoy darmān /da-kird



ﮤ کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی. (امثال و حکم، ج ۳ ص ۱۲۲۵)

- **کەچەڵ پیاوی هەمەدان نیە** *Kačal̆ piyāw-î hamadān ni-ya*

ﮤ از بوزینه درودگری نیاید.

- **کچێ دایك تاریفی بکا، بۆ ماڵە خاڵوان چاکە**

Kič-e dāyik tārîf-î bikā bo māl̆-a xāl̆-wān čāk-a

ﮤ مشک آن است که خود ببوید نه آن‌که عطار بگوید.

- **کەر ئاخوڕی خۆی دەناسێتەوە**

Kar 'āxuř-î xoy da-nās-e-tawa

ﮤ خر آخورش را گم نمی‌کند.

- **کەر بچێتە بانە نابێ بە هێستر**

Kar bi-čet-a bāna nā-be ba hestir

ﮤ خر عیسی گرش به مکـه برند چـون باز آیـد همان خر باشد.

(سعدی)

- **کەر خەو بە جۆوە دەبینێ**

Kar xaw ba jo-wa da-bî-ne

معادل: بێ دەرپێ دوگەز جاو دێتە خەوی

ﮤ شتر در خواب بیند پنبه دانه گهی لف لف خورد گه دانـه دانه.

- **کەری دێز حەز بە توپینی خۆی و زەرەری خاوەنی دەکات**

Kar-î dez haz ba topîn-î xoy-u zarar-î xāwan-î da-kāt

ﷺ خر دیزه است، مرگ خود را می‌خواهد، برای زیان صاحبش. (امثال و حکم، ج ۳ ص ۱۹۰۱)

- **کردم به جۆلاٚ مه‌کۆکه‌کەم لیّ بدزی**

Kird – im ba jol ă makok – a – k – am le bi – diz – î

ﷺ از خودم ملا شدی، بر جان من بلا شدی.

- **كەر نۆ بەریّ دەش دەبا** *Kar no bar – e daš da – bā*

ﷺ آب که از سر گذشت چه یک وجب چه صد وجب.

- **كەروێشك بە عارەبە دەگریّ** *Karwešik ba ʿāraba da – gir – e*

ﷺ خرگوش را با نمد داغ می‌کنند.

- **كەرە مەمرە بەهارە، كورتانت بۆ دیّ لە شارە**

Kara ma – mir – a bahār – a kortan *– it bo de la šār – a*

ناوچەی كامیاران: كەرە مەمرە بەهارە، چوزەی كەما دیارە

ﷺ بزک نمیر بهار میاد، خربزه با خیار میاد.

- **كەس ناخورێنیّ پشتی من، مەگەر نینۆكی دەستی من**

Kas nā – xoren – e pišt – î min, magar *nînok – î dast – î* min

ﷺ کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.

ﷺ به غم‌خوارگی چون سر انگشت من

نخارد کس انـــدر جهان پشـــت من

(سعدی)



- **کەس ناوێرێ بلێ کەواکەت جوانە**

Kas nā-we-re bil̆e kawā-kat jiwāna

ꕤ گدا را گفتند خوش آمد توبره را کشید پیش آمد.

- **کەڵ لە مەوتەن شەڕ دەکا**

Kal̆ la mawtan *s̆ar̆ da-kā*

ꕤ هر سگ به در خانه‌ی خویش است دلیر.

- **کەوا نان بخۆ** *Kawā nān bi-xo*

ꕤ آستین نو، پلو بخور.

- **کوتیان خورمات دەوێ یا کشمیش، کوتی خورمیش**

Kut-yān xurmā-t da-we yā kis̆-mîs̆,kut-î xurmîs̆

ꕤ گفتند خربزه می‌خوری یا هندوانه، گفت هر دو دانه.

- **کوتەك ئەزانێ قۆناغ لە کوێیە**

Kutak 'azān-e qonāq la kiwe-ya

ꕤ گر نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر.

- **کوتیان ڕێوی کێ شایەدتە، کوتی کلکم**

Kut-yān r̆ewî ke s̆āyad-it-a kut-î kilk-im

ꕤ به روباه گفتند شاهدت کیست گفت دمم.

- **کۆسە چو بۆ ڕیش سمێڵیشی نابانی**

Kosa c̆u bo r̆is̆ simel̆-îs̆-î nā-bān-î



ﮩ آمد زیر ابرویش را بردارد، زد چشمش را کور کرد.

ﮩ زاغ می‌خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد.

- **کوێر چی لە خودا دەوێ دوچاوی ساغ**

Kiwer čî la xudā da-we du čāw-î saq

ﮩ کل از خدا چه می‌خواهد دو زلف رعنا.

- **کێچ بەنرخی گا فرۆشتن**

Keč ba nirx-î gā firoš-tin

ﮩ سیر را به نرخ سوسن فروختن.

- **کێو بە کێو ناگا، خێو بە خێو ئەگا**

Kew ba kew nā-gā xew ba xew 'a-gā

ﮩ کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد.

- **کێوەکان ئێوەش وەرن**

Kew-a-k-ān 'ewa-š war-in

ر.ك: كەر نۆ یان بەرێ دەیانیش دەبا



گ

- **گاڕیاوه** *Gâ řiyā-w-a*

معادل: هەمو ڕۆژێ گا نامرێ کفته به قڕانێ بێ.

هر روز گاو نمی‌میرد، که کوفته ارزان شود.

- **گام به بارەوە، مەشکەم بە دارەوە، زووکە کوڕەکەم بۆ بکە بە مەلا**

Gā-m ba bār-aw-a mašk-am ba dār-awa, zŭ-ka kuř-a-k-am bo bi-ka ba malā

آبم است، گابم است، نوبت آسیابم است.

- **گای نێر بە گونی‌دا دەناسێ**

Gā-y ner ba gun-î dā da-nās-e

(گاو نر را از خایه‌اش می‌شناسد.)

خر نر را از بیضه‌اش می‌شناسد. (یعنی فاقد تمییز است.)

- **گەرگەو پڕچکە (هەورامی)** *Gar ga-w pirčika*

ر.ك: وشتر و پلیکان، یا: وشتر و گێره

نجاری کار میمون نیست.

- **گرۆڵەی کەوتە لێژی، هیچ کەس خاسی نایژێ**

Giřola-y kawt-a lež-î hîč kas xās-î nāyaž-y

(گلوله‌ی نخ [بختش] رو به سرازیری در حرکت است، [بخت از او برگشته است] بنابراین همه مذمتش می‌کنند).

کرکس که از سر افتاد، کلاغان نیز منقارش می‌زنند.



- گەورە ئاو دەڕێژێ چکۆڵە پێی ڕێدەخا

Gawra 'āw da-řeže čikola pe-y ře-da-xā

(اگر بزرگسال آبی بریزد، خردسال با پا آن را لگدمال می‌کند.)

∞ پیر کوزه می‌سازد، مریدان دسته می‌نهند.

- گورگ پیر بێ دەبێتە مەخسەرەی سەگان

Gurg pîr be da-beta maxsara-y sag-ān

∞ گرگ که پیر شد، رقاص شغال می‌شود.

∞ مار که پیر شد، قورباغه سوارش می‌شود.

- گۆڕی نیە هەتا کفنی بێ

Goř-î ni-ya hatā kifin-î be

∞ گورم کجا بود تا کفنم باشد؟

- گوریسی کەوتۆتە هیچکان

Gurîs-î kawt-ota hîčik – ān

∞ کاردش به استخوان رسیده.

- گوریسی مفتەی بۆ هەڵکەوێ خۆی پێ دەخنکێنێ.

Gorîs – î mift-ay bo hal̄ -kawe xo-y pe da-xinken-e

∞ طناب مفت که گیر آوری، خودت را خفه کن.

- گۆزە هەمیشە بە ساغی نایەتەوە بۆ ماڵ

Goza hamîša ba saq-î nā-yat-awa bo māl̄

∞ کوزه همیشه از آب، سالم برنگردد.

- گۆشتی لا ڕانی خۆت بخۆ و منەتی قەسساب مەکێشە

Gošt-î lā řan-î xot bi-xo-w minat-î qassāb ma-keš-a



(گوشت ران خود را بخور و منت قصّاب مکش.)

ﷺ بباید ساخت با آب و دانه‌ی خویش.

ﷺ به کشکینه و پشمینه‌ی خود بساز.

- **گلمەت بۆ بەردی دەگری**

Gil̆ mat bo bard-î dagirî

ﷺ کلوخ نشسته برای سنگ گریه می‌کند.

- **گونی قۆڕە دەی بڕی، پیێ دەمری، نایبڕی پیێ ناژی**

Gun-î qoř-a day-biř-î pey damir-î nāy-bi-řî pey nā-ži

(همچون خایه‌ی انسان مبتلا به فتق است، نه بدون آن [خایه] می‌توان زندگی کرد، نه با آن).

ﷺ فرزند بی‌ادب به انگشت ششمین ماند که دست از بریدنش به درد آید و از بودنش زشت نماید.

- **گوی خۆتە بیشێلە** *Gu-y xot-a bî-šel-a*

ﷺ کار خود کرده را تدبیر نیست.

- **گێرەی لە هەولێر دەگەڕێ** *Gera-y la hawler da-gař-e*

ﷺ آیا حضور حاضر غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگرست

(سعدی)

ل

- له ترسی گێره بۆته وشتـر — *La tirs-î gera bota wištir*

مردم لـه داخی ئـەو زل پـسانیێره — خۆی کردووه وشتر له ترسی گێره

(مەلا غەفور)

ꝏ یا مرغ باش بپر یا شتر باش ببر.

- له ترسی مار پاڵی دا به هەژدیهاوه (یا: به ئاگرەوه)

La tirs-î mār pāl̆-î dā ba haždîhā -wa (ʹāgir-a-wa)

ꝏ از نیش عقرب به افعی پناه برده است./ از بیم مار به دهان اژدها رفته.

- له خوشیانا تڕ به قنگیەوه ناوێستێ

La xoš-i-yānā tiř ba qing-y-awa nā-west-e

- له خۆشیان کەس له دوایەوه نەدەژیا

La xoš- i -yān kas la diwā-ya- wa-na-daži-yā

ꝏ از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد.

- له دەرێ خەڵکی پێ کوێر دەبێ، له ژوورێ خۆمان

La dar-e xal̆k – î pe kiwer da-be, la žŭr -e xo-mān

ꝏ بیرونمان مردم را می‌کشد، درونمان خود ما را.

ꝏ با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشته‌ایم.

- له دز وایه هەمو کەس دزه

La diz wā-ya hamu kas diz-a

ꝏ کافر همه را به کیش خود پندارد.

- لەڕی خۆت، له قەڵەوی خەڵك چاکتره

Lař-î xot, la qal̆aw – î xal̆k čāk-tir-a



∞ کهن جامه‌ی خویش پیراستن   به از جـامه‌ی عـاریت خواستن

- **لـه ژیـشکیان پرسـی منـداڵی کـێ لـه هـه‌موان نـه‌رم و نـۆڵتـره، کۆتی منداڵی من**

La žîšik-yān pirs-î mindāl-î *ke la hamwān narm-u-nol-tir-a, kut-î* mindāl-î min

(از خارپشت پرسیدند بچه‌ی چه‌کسی از همه اندامی نرمتر دارد، گفت:بچه‌ی من)

∞ بوزینه به چشم مادر غزال است./ هر کس را فرزند خویش، خوش نماید.

- **له سه‌ره‌وه ڕێی ناکه‌ن، له خواریشه‌وه دانانیشێ**

La sar-a-wa ře-y nā-kan la xiwār-îš -awa dā-nā-nîš -e

∞ بالابالاها جا نیست، پایین پایین‌ها هم نمی‌نشیند. (امثال و حکم)

- **له ماینی نه‌بوو ئاخوڕی بۆ هه‌ڵده‌به‌ستێ**

La māîn-î na-bŭ 'āxoř-î bo hal -da-bast-e

∞ گاو نخریده، آخور می‌بندد.

- **له نێو هه‌مو پێغه‌مبه‌ران به مس مس پێغه‌مبه‌ره‌وه نووساوه**

La new ham-u peqambar-ān ba mis mis peqambar-a-wa nŭsā -wa

∞ او میان پیغمبران، جرجیس را پیدا کرده است.

- **له ناڵیش ده‌دا و له بزماریش**

La nāl -îš da-dā-w la bizmār-îš

∞ یار اسکندر است و رفیق دارا/ به نعل و میخ زدن.

- **له‌و قوڕه ئه‌وه‌نده تۆز هه‌ستاوه زۆره**

Law quř-a 'awanda toz hast-ā-wa zora

ر.ك: چاوی کوێر فرمێسکی کرد

ﮔ یک مو از خرس کندن غنیمت است.

- **لەو گوێیەوە وەری دەگرێ، لەو گوێیەوە دەیباتە دەرێ**

Law giwe-ya- wa war-î dagire, law giwe-ya-wa day-bāt-a dar-e

ﮔ (از یک گوش می‌گیرد و از یک گوش بیرون می‌کند.) یک گوشش در است و یک گوشش دروازه.

- **لە وشتر وایە چووە ناو پەمۆ کەس نایبینێ**

La wištir wā-ya ču-wa nāw pamo kas nāy- bîn – e

ر.ك: وەك كەو سەری دەبن بەفر ناوە

(شتر می‌پندارد اگر داخل پنبه شود، دیگر کسی او را نمی‌بیند.)

ﮔ کبک سرش را زیر برف می‌کند، به گمانش کسی او را نمی‌بیند.

- **لە هەر کوێیەکەوە بای بێ شەن دەکا**

La har kiwe-ya-kawa bā-y be, šan da-kā

ﮔ مثل بوجار لنجان است، از هر طرف باد بیاید بادش می‌دهد.

- **لە هەموو کاسەیەکدا کەوچکە**

La hamu kāsa-yak-dā kawčik-a

ﮔ نخود هر آشی است.



م

- **مار خۆشی لە سیـر نەدەهات، ئەو لە بەر کونەکەی شین ئەبوو**

Mār xoš-î la sîr na-da-hāt, 'aw la bar kon-a-kay šîn 'abŭ

ﷻ مار از پونه بدش می‌آید، دم سوراخش سبز می‌شود.

- **ماڵیان پڕە لە ڕازیانە، منداڵیان بە دڵ ئێشە دەمرێ**

Māľ -yān piř-a la řāzyāna mindāľ -yān ba diľ 'eša da-mire

(با وجود داشتن رازیانـه‌ی فـراوان، بچـه‌هایـشان از دل درد مـی‌میرنـد). ظـاهراً رازیانه برای رفع دل درد مفید بوده است.

ﷻ تو که نی‌زن بودی، چرا آقا دائیت به حصبه مرد؟

- **ماڵ هەر نەبوو میوان ڕووی تێکرد، لەوەش بوو**

Māľ har na-bû mîwān řû-y te-kird, lawaš-bû

ﷻ (خانه چیز قابل توجهی نبود، با آمدن مهمان بدتر هم شد.)

ﷻ خیلی خوش پروپاچه است، شلیته‌ی کوتاه هم می‌پوشد!

ﷻ فاطی خوشگل بود، آبله هم درآورد.

ﷻ گل بود به سبزه هم آراسته شد.

- **مانگا بە دزی کەڵ دەگرێ، بە ئاشکرایی دەزێ**

Māngā ba diz-î kaľ da-gire ba 'āškira-yî da-ze

مانگا کە کەڵیش بگرێ بە دزی　　　ئاشـــکرا دەزێ بێ دزی و فزی

(مەلا غەفوور)

ﷻ آبستنی نهان بُوَد و زادن آشکارا.

- **مانگ که هەڵات (دەرکەوت) حەوەجێ‌ی بە پیشاندان نییە.**

Māng ka hal̆ – āt (dar – kawit) hawajay ba pîšān – dān ni – ya

(ماه که طلوع کند، نیازی به نشان دادن آن (به دیگران) نیست).

∞ آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است.

- **مەڕوانە قەدی وردی، بڕوانە هەڵ و گوردی**

Ma – ȓiwān – a qad – î wird – î biȓwān – a hal̆ – u gurd – î

(به قد کوتاهش منگر، توش و توانش را ببین).

∞ فلفل نبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه.

- **مریشك خۆی خۆڵ بەسەر خۆیدا نەکا،کەس خۆڵ بەسەریدا ناکا**

Mir – îšik xoy xol̆ ba sar xoy dā nakā, kas xol̆ ba sar – î – dā nākā

∞ مرغ خاکی که می‌کند، اول سر خودش می‌ریزد.

∞ کار خود کرده را تدبیر نیست.

- **مەلا بتڕێ فەقێ گو دەکا** *Malā bitȓe faqe gu da – kā*

∞ پیشنماز که سرفه کند، تکلیف پسنماز معلوم است.

- **مریشك هێلکەش دەکا و جیقنەش دەکا**

Mir – îšik helka – š da – kā – w jîqinaš da – kā

∞ مرغ هم تخم می‌گذارد، هم چلغوز (فضله).

- **مەمشۆ بە گوواوێ، چاکەی دوایەشم ناوێ**

Ma – m – šo ba gu – w – āw – e čāk – a – y diwā – yaš – im nā – we



(با فاضلاب مرا مشوی، نیکویی بعد از آن را هم نمی‌خواهم).

ﷺ نه سرم را بشکن، نه گردو به دامنم بریز.

- **من ئاغا، تۆ ئاغا، کێ جێگامان بۆ ڕاخا**

Min 'āqā to 'āqā ke jegāmān bo ř̄ā-xā

ﷺ من آقا تو آقا کی خر را برد صحرا؟

- **من خیگه ڕۆنم بەرداوە، خیگه ڕۆن من بەرنادا**

Min xîg-a řon-im bar-dā-wa, xîg-a řon Min bar-nā-dā

ﷺ ما از خیک دست برداشیم، خیک از ما دست برنمی‌دارد.

منشأ این مثل چنین است: خرسی در آبی افتاده بود و داشت غرق می‌شد. مردی از دور او را دید، به تصور این که خیک روغن است، به داخل آب پرید، خرس از ترس جان، مرد را محکم گرفته بود، مرد هر چه تلاش کرد نتوانست حرکتی بکند. دوستش که در ساحل بود به آن مرد گفت، اگر نمی‌توانی خیک را بیاوری آن رارها کن و جان خود را نجات بده، مرد گفت...

- **من دەڵێم نێرە، ئەو دەڵێ بیدۆشە**

Min da-ĭem ner-a, 'aw da-ĭe bî-doš-a

ﷺ من می‌گویم نر است او می‌گوید بدوش.

ﷺ من می‌گویم مو ندارد او می‌گوید بکن.

- **موسڵمان نەی بینێ، کافریش بەڕێی خۆی**

Mosiĭmān nay-bîn-e, kāfir-îš ba ře-y xo-y

ﷺ مسلمان نشود، کافر نبیند.



- مو به بەینیاندا ناچێ

Mu ba bayn-yān-dā nā-če

ꕥ میان دو کس موی نگنجیدن.

- معادل: وەك گوێی کەر جوتن

Wak giwe-y kar jut-in

ꕥ چون دو گوش خر در کنار هم، (از هم جدا نشدنی).

- مورری جیرانێ دەبێ شەوێ وەخۆی خەی

Muru-y jîrān-e da-be šaw-e wa xoy xay

ꕥ گوشوارەای که از همسایەات بدزدی باید در مهمانی گوشت کنی.

- مویەك لە بەراز کەم بێتەوە غەنیمەتە

Mu-yak la barāz kam bet-a-wa qanîmat-a

ꕥ یک مو از سر خرس کندن غنیمت است.

- مێرولە چییە کەللە پاچەی چی بێ

Meru-la či-ya kalla-pāča-y čî be

ꕥ مورچه خود چیست تا کله پاچەاش چه باشد.

ر. ك: چۆلەکە چییە شۆرباوی چی بێ

ꕥ گنجشک خود چیست تا آبگوشتش چه باشد.

- مەیمون لە خۆیدا نەبوو هاوڵەشی گرت

Maymun la xoy-dā na-bû hāwla-š-î girt

ꕥ میمون جثەای آنچنانی نداشت به مرض آبله هم دچار شد.

ر.ك: ماڵ هەرنەبوو میوانیش ڕوی تێکرد.



🙞 کچلی‌اش کم است، آواز هم می‌خواند.

🙞 گل بود به سبزه نیز آراسته شد.



ن

- **نازانێ هەڵپەڕێ دەڵێ حەوشەکەی لارە**

Nā – zān – e hal̆ – par̆ – e da – l̆ e hawš – a – kay l̆ār – a

(رقص بلد نیست می‌گوید حیاط کج است).

ⓧ به سرناچی گفتند: سرنا بزن، گفت: کف پایم می‌خارد.

ⓧ به عروس گفتند: برقص، گفت: اتاق کج است.

- **نانەکە دەخوا و نان دێنەکەش دەدڕێنێ**

Nāna – ka da – xiw – ā – w nān – den – a – ka – š da – dir̆en – e

ⓧ نمک می‌خورد و نمکدان می‌شکند.

- **نە ئەوەندە شیرین بە قوتت دەن، نە ئەوەندە تاڵ بە تفت کەنەوە (کەن)**

Na 'awanda šîrîn ba qutit dan, na 'awanda tāl̆ ba tifit kanawa(kan)

ⓧ نه به این شوری شور، نه به این بی‌نمکی.

- **نـــە دار و نــە پـــەردو لــەعنەت بێ لــە هەردو**

Na dār – u na pardu la,nat be la har – du

ⓧ کچل و کدو لعنت به هر دو.

- **ندی و بدی، کوڕێکیان بوو، لەباتی نێوکی، گونیان بڕی**

Nidy – u bidî kor̆ek – yān bû, la bātî newik – î gun – y – ān bi – r̆ – î

ⓧ ندید، بدید وقتی که دید به خودش چید.



ندیده، دیده به خودش چیده.

- **نه سەری سیری، نه قونچکی پیواز**

Na sar-î sîr-î, na qunčik-y piwāz

نه به داره، نه به باره، اسمش خاله ماندگاره.

- **پیّم سەیره تۆ زۆر بە خوت دەنازی**

نه سەری سیری، نه قونچکی پیواز

(مەلا غەفوور دەبباغی)

ما نه سر سیریم ، نه ته پیاز.

- **نه شیری وشتر، نه دیداری عەرەب**

Na šîr-y wištir, na dîdār-y 'arab

نه شیر شتر نه دیدار عرب.

تهی پای رفتن، به از پای لنگ است.

- **نه کۆنه باغ ببنه باغ، نه کچه تیوه ببنه چراغ**

a kona bāq bi-bin-a bāq, na kič-a tîw-a bibna čirāq

(نه کهنه باغ باغ شود، نه دختر یتیم (کارش) فروغ و رونقی خواهد گرفت) یعنی هیچ کدام ظرفیت لازم را ندارند.

لالا نرسد به خانه‌داری، لولی نرسد به اسب سواری.

- **نه گۆشت کەروێشك ئەخۆم و نه بۆتسی تاجیشم دەوێ**

Na gošt karwešik 'a-xom-u na bo-tis-î tājîšim dawe

(گوشت خرگوش نمی‌خورم تا بوی تیزتازی را نیز نشوم).



ﮤ نه سیر بخور نه کندر بسوزان.

ﮤ نه شیر شتر نه دیدار عرب.

ﮤ صد من گوشت شکار به یک ناز تازی نمی‌ارزد.

- **نه ماڵی به جه‌نگ نه‌پێڵاوی ته‌نگ**

Na mā̆l̆ − y ba jang na pel̆āw − î tang

بیٚیانه‌ی وه‌شا، نه‌ك یانه‌ی پر جه‌نگ

بیٚپاڵا خاسه، نه‌ك پێڵاوی ته‌نگ

(مه‌لا خدری ڕواری)

ﮤ تهی پای رفتن به از کفش تنگ

بلای سفر به که در خانه جنگ



و

- **وتیان بەراز هێلکە دەکا، کوتی دەعبایەکی بەدجنسە ئەگەر کردی، کردی**

Wit – yān barāz helka da – kā, kut – î da'bā – yak – î bad – jins – a 'agar kird – î kird – î

گفتند، خرس تخم می‌گذارد یا بچه می‌کند؟ گفت از این دم بریده هر چه که بگویی برمی‌آید.

- **وتیان کوێرە چت دەوێ، گوتی: دوو چاوی ساغ**

Wit – yān kiwer – a čit dawe, gutî: dû čāw – î sāq

کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا.

- **وشتر و گێرە!** *Wištir – u gera!*

(شتر و خرمنکوبی!) یعنی: دو چیز دور از هم.

معادل: وشتر و پلیکان! (شتر و بالا رفتن از پلکان!) *Wištir – u pilîkān*

نجاری کار میمون نیست.

- **وشتر لە خەیاڵێ، وشترەوان لە خەیاڵێ**

Wištir la xayāl – e, wištir – a – wān la xayāl – e

(شتر در اندیشه چیزی است، شتربان در اندیشه‌ی چیزی دیگر)

بز را غم جان است و قصاب را غم پیه.

بز به فکر جان خودش است و قصاب به فکر دنبه.

- **وەك تاجیەکەی قوبا وایە، لە وەختی ڕاودا گوی دێ**

Wak tājy – a – kay qubād wā – ya, la waxt – î řāw – dā gu – y de



(همچون سگ‌شکاری قباد (نـام شخـصی) اسـت کـه هنگـام شـکار ادرارش می‌گیرد)

ꕤ گرگ که به گله زد، سگ ادرارش می‌گیرد.

- **وەك تاكسی وایە، هەركەس دەستی لـێ هەڵێنێ ڕادەوەستێ**

Wak tāksî wā-ya har kas dast-î le hal̆-e-ne r̆ā-da-wiste

(تاکسی است، برای همه توقف می‌کند). (مورد سوءاستفاده‌ی همه واقع شدن، به طعنه به کسانی گفته می‌شود که دوستان زیادی از جنس مخالف داشته باشند).

ꕤ لنگ حمام است، هر که بست، بست.

- **وەك كەری نێو جۆگە وایە، لە هەردوك لا دەلەوەڕێ**

Wak kar-î new joga wā-ya, la har-duk lā da-lawar̆-e

(مانند خر کنار جوی آب است، از هر دو طرف جو می‌چرد).

ꕤ اسب ترکمنی است، هم از تو بره می‌خورد هم از آغل.

- **وەك گۆچانی كوێر وایە، وەپێش ئەو دەكەوێ**

Wak gočān-î kiwer wā-ya, wa peš 'aw da-kawe

(چون عصای کور، پیش از او حرکت می‌کند).

ꕤ پیش از موذن بر مناره می‌رود.

ꕤ پیش از استاد دکان گرم می‌کند.

- **وەك گو وایە، هەتا چیلكەی تێوەردەی بوگەنیوی زیاتر دەبێ**

ak gu wā-ya hatā čîlka-y te-war-da-y bo-ganîw-î ziyā-tir da-be

ꕤ مثل خلای مسجد شاه است هرچه چوب توش بزنی گندش بیشتر است.



- **وەك نیسك وایە بەر و پشتی بۆ نیە**

Wak nîsik wā-ya bar-u pišt-î bo ni-ya

(همچون عدس است، پشت و رو ندارد؛ یعنی، منافق است)

ﷻ هم آش معاویه را می‌خورد هم پشت سر علی نماز می‌خواند.



هـ

- **هەتا ماڵ بی‌یەوێ لە مزگەوت حەرامە**

Hatā māl̆ bî – yawe la mizgawit harām – a

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

آبی که می رود به رودخانه، خودی بخورد به از بیگانه.

- **هەرچی گەندە و مەندەیە، بەشی خدری زیندەیە**

Har – čî gand – a – w manda – ya, baš – î xidr – î zînda – ya

روغن ریخته وقف امام زاده.

صحرا پر نعنا، چوبش مال ما.

- **هەرکەس بە تەنێ پچێ بۆ لای قازی، ڕازی دەگەڕێتەوە**

Har kas ba tane *piče bo lāy qāzî, r̆āzî da – gar̆e – t – a – wa*

تنها به قاضی رفته، خوشحال برمی‌گردد.

- **هەرکەس بە هیوای خاڵۆ و مامۆ بێ، ئێوارە بێ نان، شەوێ بێ دۆ بێ.**

Har kas ba hîwā – y xāl̆ – o – w mām – o be, 'ewāra be nān, šaw – e be do be

هەرکەس بە هیوای کاسە هاوسێ بێ، شیوی لە بری ناشتایەتی

- **معادل: تێکۆشین بە هیوای جیران ویشکە**

آدم باید به دستمایه‌اش نگاه کند نه به همسایه‌اش.

- **هەرکەس چاڵ بۆ هەرکەس هەڵکەنێ خۆی تێ ئەکەوێ**

Har kas čāl̆ bo har kas hal̆ – kan – e xo – y te 'a – kaw – e



ﻬ چاه‌کن در بیخ چاه است.

- **هەرکەس ڕەفێقی قەلەندەری بێ لە ڕیش و سمێڵ بێ‌بەری دەبێ**

r kas ȓafeq-î qalandar-î be la ȓîš-u simeľ be- barî da-be

(هرکس با قلندران دوست باشد، باید قید ریش و سبیل خود را بزند).

ﻬ با نیک نشینی نیک شوی، با دیگ نشینی سیاه.

- **هەرکەس سمێڵی سوور بێ هەمزاغا نیە**

Har kas simeľ-î sûr be hamzā-qā ni-ya

(هرکس سبیل‌هایی به رنگ قرمز داشته باشد آقا حمزه نیست. (در زبان کـردی در قدیم آقا لقب اربابان روستا بوده است)

ﻬ هر گردی گردو نیست.

- **هەرکەس لەسەر سەبرانە، لەسەر خێرانە**

ır kas la sar sabir-ān-a, la sar xer-ān-a

ئەمەش کەڵکی زۆر بۆ گوێدێرانە

کێ لەسەرســـەبرە، لەسەر خێرانە

(مەلا غەفووری دەبباغی)

ﻬ گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

ﻬ صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

- **هەر لە عـــەرش تا بە قورش　　　　کـەس بە دۆێ خوی نالێ ترش**

'ar la 'ariš tā ba quriš kas ba do-y xo-y nā-ľe tiriš

ﻬ هرکسی در بهانه تیزهش است　　　　کس نگوید که دوغ من ترش است

(نظامی)



∞ آب شرشر خود را نمی‌شنود.

∞ کور خود است و بینای مردم.

- **هەرکەسێ مایل بە پیرێکە و تەریقێکی هەیە**

Har kas – e māyil ba pîr – e – k – a – w tarîq – ek – î ha – ya

∞ متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این، گـــروهی آن پسندند.

- **هەشت بێ و لە مشت بێ، نەك نۆ بێ و نەبێ.**

Hašt be – w la mišt be, nak no be – w na – be

معادل: **فەڕزان مەدە بە قەرزان**

Fařz – ān ma – da ba qarz – ān

∞ سرکه نقد به از حلوای نسیه.

- **هەڵوا، هەڵوا، زار شیرین** *Halwā, halwā, zār šîrîn*

∞ از خرما، خرما گفتن دهان شیرین نمی شود.

∞ به گفتن آش زبان نسوزد.

- **هەموو شاران لە حەسرەت بەغدایە ساز کرا، بەغداش وێران بوو.**

Ham – û šār – ān la hasrat baqdā – ya sāz kirā, baqdā – š werān bû

∞ گمان می کند علی آباد هم شهری است.

- **هێلکەی هی کێیە، جیقنەشی هی ئەوێ**

Helka – y hî ke – ya jîqna – š – î hî 'aw be

(تخم مرغ متعلق به هر کس است، فضله‌اش هم مال او)

∞ قدقدش مال ماست، تخمش مال دیگران.



ی

- **یەزد دورە، گەز نزیکە** *Yazd dur-a gaz nizîka*

(اگر یزد دور است، متر که دم دست است.)[1]

ϖ این گوی و این میدان.

۱- دربارەی منشأ این مثل می‌گویند: مردی در شهر خود، از خود تعریفی می‌کرد و می‌گفت: در یزد در هنگام مسابقه‌ی پرش، چهل متر می‌پریدم. گفتند: اگر یزد (از این‌جا) دور است، متر که دم دست است یعنی اگر راست می‌گویی، باید بتوانی در این جا هم همین‌قدر بپری تا ما اندازه بگیریم و درستی یا نادرستی سخن تو را دریابیم.



مثل‌نماها

مثل‌نماها، جملات کوتاه غیر استعاری و اغلب شیوایی هستند که به دلیل دارا بودن محتوای عام و کلی بر سر زبان‌ها افتاده‌اند و به دلیل نبود تعریف جامع و مانعی از امثال، در ردیف امثال قرار داده شده‌اند. مثل‌نماها شامل کنایات، حکمت‌ها ، اندرزها، زبانزدها و تشبیهات است که در این پژوهش به طور جدا از مثل به آن‌ها پرداخته شده است.

الف

- **ئاو بە ئاوەدانیدا دەڕوا**

'āw ba 'āw-a-dān-î dā da-ṙiwā

(آب به آبادانی می‌رود)

ﷺ آب داند که آبادانی کجاست.

- **ئاو بە دەمی سەگ گلاو نابێ (کنایه)**

'āw ba dam-î sag giľ-āw nā-be

ﷺ کی شود دریا به پوز سگ نجس.

ﷺ آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید.

- **ئاو دەڕوا خیز دەمێنێ** *'āw da-ṙiwā xîz da-me-ne*

ﷺ **پیاو لە دۆستی کۆن، نابێ واز بێنێ**

ئاو دەڕوا هــەر خیز بەجێ دەمێنێ



ﻩ ریگ ته جو و آب گذرا.

- **ئاو و ئاوەدانی (حکمت)** *'āw-u 'āw-adān-î*

ﻩ آب داند که آبادانی کجاست.

ﻩ آب به آبادانی می‌رود.

- **ئاو و ئاور (کنایه)** *'āw-u 'āwir*

ﻩ آب و آتش. (کنایه از دو چیز متضاد)

ﻩ پشه و باد/ آتش و پنبه/ سنگ و آبگینه.

- **ئارد له کەندودا بێ نان قابیلی چی‌یه (زبانزد)**

'ārd la kandu-dā be nān qābîl-î či-ya

ﻩ آرد در مخزن آرد موجود باشد، نان قابلی ندارد.

معادل: **تەعارف بە سەر ئاوی حەماما ئەکا.**

Ta'ārif ba sar 'āw-î hamām-ā 'akā

ﻩ با آب حمام دوست می‌گیرد.

- **ئاسمان کۆڵەکەی ئەوێ (کنایه)** *'āsimān koĺaka-y da-we*

(آسمان ستون می‌خواهد) (کنایه از تعجب بسیار)

ﻩ آفتاب از کدام سمت بیرون آمده است.

- **ئەسپێ لە گیرفانیدا بۆ قڕانێ سەوزەڵێ دەڵێ (کنایه)**

aspe la qîrfān-î-da bo giřān-e sawzaĺe da-ĺe

ﻩ (شپش برای یک ریال در جیبش آواز می‌خواند) کنایه از انسان بی‌پول.



ﮰ جیبش را تار عنکبوت گرفته است.

- **ئەگەر پەلە نەکەی گۆیلکیش دەبێتە گا (حکمت)**

'āgar pala na-kay gowelik-îš da-beta gā

(اگر عجله نکنی گوساله هم روزی گاو خواهد شد.)

ﮰ گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

- **ئەوە پشتی من و شەپی تۆ (کنایە)**

'awa pišt-î min-u šap-î to

ﮰ گردن ما از مو باریکتره، شمشیر شما از الماس برنده‌تر.

- **ئەوجێیە خۆشە دڵی لێ خۆشە (زیانزد)**

'aw je-ya xoš-a dil-î le xoš-a

ﮰ آنجا خوش است که دل خوش است.

- **ئەو نانە نانە ئەوڕۆ لە خوانە (کنایە)**

'aw nān-a nān-a 'aw-řo la-xiwān-a

قەت مەڵێ بۆمان بێرە هەمانە نان ئەو نانەیە ئەوڕۆ لە خوانە

(مەلا غەفور)

ﮰ داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم شرط است.

- **ئەو ماستە بێ موو نییە (کنایە)** *'aw māst-a be mû ni-ya*

ﮰ کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است.

ﮰ این رشته سر دراز دارد.



ب

- **با ئەکاتە قولی (کنایه)** *Bā 'a-kāt-a qul-î*

هندوانه زیر بغلش می‌گذارد.

- **بە ئەحمەد و مەحمود قەرزدارە (کنایه)**

Ba 'ahmad-u mahmud qariz-dār-a

هشتش گرو نُه‌اش است.

- **بچمە سەر سیروان وشك دەبێ (زبانزد)**

Bi-čim-a sar sîrwān wišik da-be

اگر به دریا رود خشک می‌شود.

- **برامان برایی، کیسەمان جیایی (زبانزد)**

Birā-m-ān birā-i' kîsa-m-ān ciya-i'

برادری به جا، بزغاله یکی صد دینار.

عم جدا، کیسه جدا.

- **بە دستێك دو شوتی هەڵناگیرێ (کنایه)**

Ba dast-ek du šutî hal̆ nā-gîr-e

با یک دست دو هندوانه نمی‌توان برداشت.

- **برینی با سۆك و تیری قالۆنچە (کنایه)**

Birîn-î bā sok-u tîr-î qālonča

پشه لگدش زده است.

- **بە شەر شیری خاوی خواردووە (کنایه)**

Bašar šir-i xāw-i xowārd-u-wa

ﮆ آدمی‌زاد شیر خام خورده است.

- **بووکی پوران، کۆڵەوەژی لای تەندوران، بووکی خاڵان لەسەر هەرزاڵان (حکمت)**

Bûk – î pur – ān kol̆āwaž – î lāy tandur *– ān, bûk – î xāl̆ – ān la sar harzāl̆ – ān*

ﮆ (عروسی که مادر شوهر خاله‌اش باشد به اندازه‌ی چوبی که آتش تنور را با آن به هم می‌زنند، بی‌ارزش است، اما عروسی که پدر شوهر، دایی‌اش باشد، بالا نشین مجلس (عزیز) است).

ﮆ عروس خانگی قربی ندارد.

- **بێستان و بێ‌سەرە خەر (زبانزد)** Bestān –u *be sar – a xar*

ﮆ بستان بی سر خر نمی‌شود.

- **بێ‌چاوو و ڕو** *Be čāw – u r̆u*

ﮆ آدم چشم دریده آب در چشم ندارد.



پ

- **پاروش دەبێ بیجاوی جا قوتی دەی (کنایه)**

Pāru-š da-be bi-jāw-î jā qut-î day

لقمه را هم باید جاوید (جوید) (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۶۷)

- **پاش ئەو شەوەیش ڕۆژ دەبێتەوە (کنایه)**

Pāš 'aw šaw-ay-š řož da-be-ta-wa

از پی هر شبی بود روزی.

در ناامیدی بسی امیـد است — پایان شـب سیه سفیـد است.

- **پاش مردن ڕەحمەت چاکە** *Pāš mirdin řahmat čāk-a*

از پس مرده نباید گفت (این زبانزد بیشتر هنگام یاد کردن افرادی گفته می‌شود که در زندگی انسان خوبی نبوده‌اند)

- **پاڵەوان فس فس** *Pāl̆awān fisfis*

پهلوان پنبه

- **پڕ بە پێستیەتی (کنایه)** *Piř ba pest-i-ya-tî*

(گویی) جامه‌ای است که بر قامت او دوخته‌اند.

- **پەناباتێ ناهێنێ** *Panābāt-e nā-hen-e*

پشیزی نمی‌ارزد.

پول سیاهی نمی‌ارزد.

- **پوڵ بدە و مەلا لە مزگەوت دەرکە (کنایه)**

Pul̆ bi-da-w malā la mizgawit dar-ka

(با پول می‌توان پیش‌نماز را هم از مسجد بیرون کرد؛ این مثل ویژه مناطق کردنشین است که زندگی پیشنماز را مردم محل تـأمین می‌کنند).

ꕤ پول بده روی سبیل شاه نقاره بزن.

- **پوڵی له پێسته پالاّغ دایه (کنایه)**

Pul̆ −î la pest − a pāl̆aq dā − ya

(پولش را در داخل پوست گاومیش نگه‌داری می‌کند). (کنایه از اینکه پول و ثروت بیش از حد دارد اما این کنایه اغلب با یک استفهام انکاری به معنی نداشتن پول زیاد به کار می‌رود).

ꕤ مگر پول علف خرس است.

- **پیاو دەبێ بیری پاشه ڕۆژی بێ (حکمت)**

Piyāw da − be bîr − î pāš̆ − a r̆ož̆ − î bi − bi

(انسان باید به عاقبت کار نیز بیندیشد).

ꕤ جیک جیک مستونت بود فکر زمستونت نبود.

- **پیاو ماڵیشی دەچێ و ئیمانیشی (زبانزد)**

Piyāw māl̆ − î − s̆ − î da − c̆e − w 'îmān − î − s̆ − î

ꕤ مالت یک جا می‌رود، ایمانت هزار جا.

- **پیاو بێ دەم و زوان بێ هەمیشە خوراوه (اندرز)**

Piyāw be dam − u ziwān be hamîs̆a xur − āw − a

ꕤ آدم کم‌رو همیشه کلاهش پس معرکه است.

- **پیاوی پیاوەکەیه (کنایه)** *Piyāw − î piyāw − a − k − a − ya*



من نوکر سلطانم، بادنجان باد دارد، بلی، بادنجان باد نـدارد بلـی معـادل: مـن نوکر شما هستم نه نوکر بادنجان.

- **پیاوی کەر پیر نابێ** *Piyāw-î kar pîr nā-be*

آدم احمق پیر نمی‌شود.

هرگز سر دیوانه نگردید سپید.

- **پیری و هەزار عەیب (زبانزد)** *Pîr-î-w hazār 'ayb*

پیری و صد عیب این هـم از پیری اسـت.

عیب جـوانی نپـذیرفته‌اند   پیری و صـد عیب چنین گفته‌اند

(نظامی)

- **پێیەکی لەسەر لێوی قەبرە (کنایە)**

Pe-yak-î la sar lew-î qabir-a

پایش لب گـور است.

آفتاب سر دیوار است.

ت

- **تاڵ و شیرین پێکەوە نەمدیوە چابێ چانەبێ**

هەر کەسێکی هەم نشینی چانە بێ پێت چانە بێ

(حەریق)

Tāl̆-u šîrîn pekawa nam-dîwa c̆ā be c̆ā na-be

Har kas-e-k-î ham-nišîn-î c̆ā na-be pet c̆ā na-be

(هیچ چیز تلخ و شیرینی را جز قند و چای در کنار هم ندیده‌ام، هرکس که همنشین افراد خود (یا چایی) نباشد، انسان خوبی نیست. (در کردی این بیت ایهام وجود دارد)

با نیک نشینی نیک شوی، با دیگ نشینی سیاه.

صحبت ابله تو را ابله کند.

- **تاو (خۆرەتاو) لە کام لاوە هەڵاتووە (کنایە)**

Tāw(xor-a-tāw) la kām lā-wa hal̆ātu-wa

آفتاب از کدام سمت درآمده.

- **ترِ زل (کنایە)** *Tir̆ zil*

آدم ژنده و دماغ گنده.

- **تەڕ و ویشك پێکەوە دەسووتێ (کنایە)**

Tar̆-u wîšik pekawa da-sût-e

آتش، تر و خشک نمی‌شناسد.

آتش چو برافروخت بسوزد تر و خشک.



ﷻآتش دوست و دشمن نمی‌شناسد.

ﷻآتش و گلوله کورند، نه دشمن می‌شناسند، نه دوست.

- تەنیایی هەر بۆ خودا باشە (کنایە)

Tanyā – yî ʾ har bo xudā bāš – a

ﷻ آدمیزاد، همنشین‌طلب، است.

- تۆ بە خێر و من بە سلامەت (کنایە)

To ba xer – u min *ba silāmat*

ﷻ ما به خیر و شما به سلامت (امثال و حکم، ج ۳ ص ۱۳۷۹)

- تۆبەی گورگ مەرگە (زبانزد) *Toba – y gurg* marg – a

ﷻ توبه‌ی گرگ مرگ است.

- تێر ئاگای لە برسی نیە (کنایە) *Ter ʾāgā – y la birsî ni – ya*

ﷻ سیر از گرسنهٔ خبر ندارد، سوار از پیاده.

- تێری خواردووە، هار بووە (کنایە)

Ter – î xiwārd – u – wa hār bu – wa

ﷻ سگ که سیر شد، سرکش می‌شود.

- تیکە بیجاوە ئینجا قوتش دە (هەورامی)

Tîka bižāwa ʾînjā qut – iš da

ﷻ لقمه را هم باید جوید.



چ

- چاوێ له گیرفانت بکه (کنایه) *Ğāw-e la gîrfān-it bika*

به جیبت نگاه کن.

آدم باید به دست‌مایه‌اش نگاه کند نه به همسایه‌اش

- چێو له تاریکی کوتان (کنایه) *Ğew la tārîk-î* kut ān

تیر به تاریکی انداختن.

- چێشتی مجێور (کنایه) *Ğešt-î mijewir*

آش سرخ حصار.

آش در هم جوش.

آش قجری.

مثل توبره‌ی گدایان.

شهر شهر فرنگ است از همه رنگ است.



ح

- **حەجی دو حەجە (کنایە)** *Haj – î du haj – a*

نور علی نور

- **حەقە بۆیە ڕەقە (زبانزد)** *Haq – a boya ř aq – a*

حرف حق تلخ است.

- **حیز و سڵامەت (شوخی)** *Hîz – u silămat*

حیز و سلامت!

خ

- خودا به سەبرە *Xudā ba sabir – a*

ﷺ صبر کوچک خدا سی‌سال است.

- **خودا پولێکی چاك به من و عەقلێکی چاك به تۆ بدا (زبانزد)**

Xudā pul – e – k – î čāk ba min – u *'aqil – ek – î čāk ba to bidā*

(خدا پول خوبی به من بدهد و عقل خوبی هم به تو بدهد).

ﷺ از خودت که گذشته، خدا عقلی به بچه‌هایت بدهد (دهخدا، ج اول، ص۱۲۷)

- **خودا تا سەری دابێ ڕۆزیشی داوە (حکمت)**

Xudā tā sar – î dā – be řozî – š – î dā – wa

ﷺ هر آن کس که دندان دهد، نان دهد.

- **خودا دارتاش نییە، تەختە ڕێك خەرە (حکمت)**

Xudā dār – tāš ni – ya taxt – a rek – xar – a

ﷺ خدا درد داده، درمان هم داده.

- **ر.ك: گلی ژن و مێرد لە جێگایەك هەلگیراوە**

Gil – î žin – u merd la jegā – yak hal – gîrā – wa

ﷺ خدا نجار نیست اما در و تخته را خوب به هم می‌اندازد.

- **خودا هێلانە بۆ دەعبای کوێر دەکاتەوە (حکمت)**

Xudā helāna bo da'bāy kiwer da – kāt – a – wa

(خداوند برای جانور کور لانه می‌سازد).



ﷺ روزی گربه به دست زن شلخته است.

- **خۆ گێل کردن (کنایه)** *Xo gel kird – in*

یا: خۆ نابەڵەد کردن *Xo nā – baľad kird – in*

ﷺ خود را به کوچه‌ی علی چپ زدن.

- **خێرم بەخشیوەتەوە (کنایه)** *Xer – im baxš – î – wa – ta – wa*

ﷺ عطایش را به لقایش بخشیدم.



د

- **داری بریا بۆ کەس شین نەبووە (کنایە)**

Dār – î biriâ bo kas šî n na – b – wa

ﷻ کاشکی را کاشتند سبز نشد.

- **داریکم پیّیە هەر دو سەری بەگووە.**

Dār – ek – im pe – ya har du sar – î ba gu – wa

ﷻ چوب دو سر طلا

- **دانویان پیّکەوەناکولیّ (کنایە)** *Dānu – y – ān pekawa nā – koľ – e*

(نخودشان نیز در دیگ نمی‌پزد).

ﷻ آبشان از یک جو نمی‌رود.

- **دایك ببینە و کچ بخوازە (حکمت)**

Dāyik bi – bin – a – w kič bi – xiwāz – a

ﷻ آن‌چنان مادر، این‌چنین دختر.

ﷻ بیله دیگ، بیله چغندر.

- **درۆی پاش مردووە (کنایە)** *Diro – y pāš mirdu – wa*

(دروغ بعد از مرده است؛ یعنی قابل اثبات نیست)

ﷻ از مرده حدیث نیاید.

ﷻ مرغ سربریده و گنجشک بسمل کرده هرگز در بانگ نیاید.

- **دەوڵەمەندی بە دڵە بە ماڵ نییە (زبانزد)**

Dawľamand – î ba diľ – a ba māl ni – ya



ح

- **حەجی دو حەجە (کنایه)** *Haj – î du haj – a*

نور علی نور

- **حەقە بۆیە ڕەقە (زبانزد)** *Haq – a boya ř aq – a*

حرف حق تلخ است.

- **حیز و سڵامەت (شوخی)** *Hîz – u sil ā mat*

حیز و سلامت!

خ

- خودا به سه‌بره *Xudā ba sabir – a*

ꕥ صبر کوچک خدا سی‌سال است.

- **خودا پولێکی چاك به من و عه‌قلێکی چاك به تۆ بدا (زبانزد)**

Xudā pul̆ – e – k – î čāk ba min – u *'aqil̆ – ek – î čāk ba to bidā*

(خدا پول خوبی به من بدهد و عقل خوبی هم به تو بدهد).

ꕥ از خودت که گذشته، خدا عقلی به بچه‌هایت بدهد (دهخدا، ج اول، ص۱۲۷)

- **خودا تا سه‌ری دابێ ڕۆزیشی داوه (حکمت)**

Xudā tā sar – î dā – be řozî – š – î dā – wa

ꕥ هر آن کس که دندان دهد، نان دهد.

- **خودا دارتاش نییه، ته‌خته ڕێك خه‌ره (حکمت)**

Xudā dār – tāš ni – ya taxt – a rek – xar – a

ꕥ خدا درد داده، درمان هم داده.

- **ر.ك: گلی ژن و مێرد له جێگایه‌ك هه‌لگیراوه**

Gil̆ – î žin – u merd la jegā – yak hal̆ – gîrā – wa

ꕥ خدا نجار نیست اما در و تخته را خوب به هم می‌اندازد.

- **خودا هێلانه بۆ ده‌عبای کوێر ده‌کاته‌وه (حکمت)**

Xudā helāna bo da'bāy kiwer da – kāt – a – wa

(خداوند برای جانور کور لانه می‌سازد).



ﷺ روزی گربه به دست زن شلخته است.

- خۆ گێل کردن (کنایه) *Xo gel kird – in*

یا: خۆ نابەڵەد کردن *Xo nā – bal̆ad kird – in*

ﷺ خود را به کوچه‌ی علی چپ زدن.

- خێرم بەخشیوەتەوە (کنایه) *Xer – im baxš – î – wa – ta – wa*

ﷺ عطایش را به لقایش بخشیدم.



د

- **داری بریا بۆ کەس شین نەبووە (کنایە)**

Dār – î biriâ bo kas šîn na – b – wa

ℰ کاشکی را کاشتند سبز نشد.

- **داریکم پیّیە هەر دو سەری بەگووە.**

Dār – ek – im pe – ya har du sar – î ba gu – wa

ℰ چوب دو سر طلا

- **دانویان پیّکەوەناکولیّ (کنایە)** *Dānu – y – ān pekawa nā – koľ – e*

(نخودشان نیز در دیگ نمی‌پزد).

ℰ آبشان از یک جو نمی‌رود.

- **دایك ببینە و کچ بخوازە (حکمت)**

Dāyik bi – bin – a – w kič bi – xiwāz – a

ℰ آن‌چنان مادر، این‌چنین دختر.

ℰ بیله دیگ، بیله چغندر.

- **درۆی پاش مردووە (کنایە)** *Diro – y pāš mirdu – wa*

(دروغ بعد از مرده است؛ یعنی قابل اثبات نیست)

ℰ از مرده حدیث نیاید.

ℰ مرغ سربریده و گنجشک بسمل کرده هرگز در بانگ نیاید.

- **دەوڵەمەندی بە دڵە بە ماڵ نییە (زبانزد)**

Dawľamand – î ba diľ – a ba māl ni – ya



بزرگی به عقل است نه به سال.

- **درێژ عەقلّی لە چۆکیدایە (حکمت)**

irež 'aqil̆ – î la čok – î dā – ya

آدم قدبلند عقلش در قوزک پایش است.

- **دوژمنی خۆی بە هەنگوین ئەخنکێنێ (کنایە)**

ožmin – î xoy ba hang – wîn 'a – xinken – e

(دشمن خود را با عسل خفه می‌کند).

با پنبه سر می‌برد.

- **دەس بەسەر و کلآوی خۆتەوە بگرە با نەیبا (کنایە)**

as ba sar – u kilaw – î xot – awa bi – gir – a bā nay – bā

اگر مردی کلاه خودت را سفت بگیر.

- **دەس پیس (کنایە)** *Das pîs*

دستش کج است. (کنایه از این که دزد است)

- **دەستی زاڵم بیبڕی خوێنی نییە (زبانزد)**

ast – e zāl̆im bî – bir – e xiwen – î ni – ya

دستی را که حاکم ببرد خون‌بها ندارد.

- **دەستی ماندو بنێ سەر زگی تێر (اندرز)**

ast – î māndu bi – ne sar zig – î ter

کسی را که سزد گنج کاو دیده رنج.



ജ نابرده رنج گنج میســـــر نمی‌شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(سعدی)

- **دو فو و سەبرێك (کنایه)** *Du fû-w sabir-ek*

ജ یک فوت و یک صبر.

- **دەڵێی ئاوری پێیە (تشبیه)** *Dale-y 'āwir-î pe-ya*

ജ مثل اینکه پی آتش آمده.

ജ به سؤال آتش آمده.

- **دەڵێی ڕەپێیان ناوە (تشبیه)**

Dale-y řape-y-ān nā-wa

ജ مگر عقب سرت کرده‌اند.

- **دەڵێی شەماڵە دەڕوا (کنایه)** *Dale-y šamāl-a da-řiwā*

ജ مثل باد می‌رود.

ജ مثل تیر/ مثل تیر از شست/ مثل تیر از کمان

- **دەڵێی قەرەنی ئاغای مامەشە (تشبیه)**

Dale-y qaranî'āqā-y māmaš-a

یا: دەڵێی کوڕی قەراڵی فەرەنگە

(انگار قَرَنی، ارباب روستای مامش است) یعنی: بسیار مغرور است.

ജ انگار از دماغ فیل افتاده است.

- **دەڵێی گەمیەکانت قوم بووە (تشبیه)**

Dale-y gam-ya-k-ān-it qum bu-wa



﷼ مگر کشتی‌هایت غرق شده‌اند؟

- **دونیا بەهەشتی کەرانە (کنایە)** *Dunyā bahašt-î kar-ān-a*

(دنیا بهشت خران است.)

﷼ خرم آن کس کره خر آمد الاغ رفت (ایرج میرزا)

- **دونیا چۆنی بگری وا دەڕوا** *Dunyā čon-î bigrî wā da-r̆iwā*

﷼ دنیا را هرطور بگیری، می‌گذرد.

﷼ لب هر چه نوشید، تن هرچه پوشید.



ر،ز،ژ

- ڕوستەم نێر بوو یا مێ؟ (کنایه) *Řostam ner bû ya me?*

ﷻ لیلی مرد بود یا زن.

- ڕێسەکەی بۆتەوە خوری (کنایه)

Řes – a – kay bot – a – wa xurî

ﷻ همه کارش پنبه شد.

- ڕەش و سپی لێك ناکاتەوە (کنایه)

Řaš – u sipî lek nā – kāt – a – wa

(سیاه و سفید را از هم تشخیص نمی‌دهد).

ﷻ الف را از با تشخیص نمی‌دهد.

- زانا بە ئیشارە، نەزان بە نەقیزە (حکمت)

Zān – ā ba 'îšāra, na – zān ba naqîza

ﷻ عاقلان را اشارتی کافی است.

ﷻ در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.

- زەرەر لە نیوەشی بگەڕێتەوە هەر زۆرە (حکمت)

Zarar la nîwa – š – î bi – gařet – a – wa har zor – a

ﷻ جلوی ضرر را از هر کجا بگیرند، منفعت است.

- زمان بیەڵێ سەر سلامەتە (حکمت)

Zimān bî – yaľe sar siľāmat – a

- زمانە تاتۆم جیرانە، خوشیم نەدی لەو جیهانە

Zimān – a tā tom jîrān – a, xošîm na – dî law cîhān – a



ဢ زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد

ဢ بس سر که بریده‌ی زبان است   با یک نقطه زبان زیان است (؟)

- **زوان بازەم، سەرم سلامەت (هەورامی)**

- **زۆر هات قەباڵە بەتاڵە (زبانزد)** *Zor hāt qabāl̆a batāl̆ − a*

ဢ زور که آمد، حساب برخاست.

ဢ زورت بیش است، حرفت پیش است.

- **زو هەڵ دەچێ (کنایه)** *Zu hāl̆ da−če*

ဢ آتش ندیده گر می‌زند.

ဢ پیش از مرگ واویلا.

س

- ساڕێژ دەبێ برینی گوللەی، دەمێنێ جێ قسەی (حکمت)

Sāřež da-be birîn-î gulla-y da-mene je-y qisa-y

(جای گلوله خوب می‌شود، اما جای زخم زبان همچنان باقی می‌ماند).

زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.

- ساڵی لە دەست خودای بڕیوە (کنایە)

Sāľ-î la dast xudā-y biřîwa

های هایش رفته، وای وایش مانده

- سەدەقە ڕەفعی بەڵایە (حکمت) *Sadaqa řaf'-î baľā-ya*

صدقه دفع بلاست.

- سەد گا دەباتە دەم چۆم ئاویانی نادا دەیان هێنێتەوە (کنایە)

Sad gā dabāt-a dam čom 'āw-y-ān nā dā da-y-ān hene t-aw-a

روستایی صد شهری را به لب چشمه می‌برد و تشنه برمی‌گرداند.

- سرتە حرامە (کنایە) *Sirta harām-a*

(نجوا حرام است)، به شوخی به کسانی گفته می‌شود که در مجلسی با هم نجوا می‌کنند.

نجوا کار شیطان است.

- سەری بێ ڕۆزی لە بن خاك دایە (کنایە)

Sār-î be řoz-î la bin xāk dā-ya



ضامن روزی، روزی‌رسان است.

هر آن که دندان دهد، نان دهد.

- **سەر و قنگی کلاشێکن (کنایه)** *Sar – u qing – î kil̆ās̆ – ek – in*

سر و ته یک کرباسند.

- **سەری کەوتووە لە بەرد (کنایه)** *Sar – î kawtu – wa la bard*

سر به سنگ خوردن

سر به دیوار آمدن

- **سەگ بی منداڵی چکۆلە نەبی (حکمت)**

Sag bî mindāl̆ – î c̆ikol – a na – bî

آدم سگ خانه باشد، کوچک خانه نباشد.

- **سەگ و مزگەوت (کنایه)** *Sag – u miz – gawit*

مسجد جای خر بستن نیست.

شتر را به علاقه‌بندی چه کار؟

- **سڵاوی لوڕ بێ‌تەماع نیە. (کنایه)** *Sil̆āw – î l̆ur̆ be tamā' ni – ya*

(سلام لُر بی‌طمع نیست).

سلام گرگ بی‌طمع نیست.

- **سوار ئاگای لە پیادە نییە (کنایه)**

Siwār 'āgā – y la piyāda ni – ya

سیر از گرسنه خبر ندارد، سوار از پیاده.



ش

- **شارەکەی سەقزە و پای حەق و حیساو**

Šār – a – ka – y saqiz – a – w pā – y haq – u hîsāw

⅏ حساب حساب است، کاکا برادر.

- **شڕەی (بەڕەی) خۆی لە قوڕاو دەردێنێ (کنایه)**

Šiř – a (bařa)y xoy la quř – āw dar – de – ne

⅏ گلیم خودش را از آب بیرون می‌کشد

- **شەڕ بێ خێری منی تێدا بێ (زبانزد)**

Šař be xer – î min – î te – dā be

⅏ کاشکی شری به پا شود که خیر ما در آن باشد.

- **شەرت بێ بە شەرتی پیاوان (کنایه)**

Šart – be ba šart – î piyaw – ān

⅏ سر مرد برود قولش نمی‌رود.

⅏ گر از آئین و کیش برگردی به که از قول خویش برگردی

- **شەڕ لە بەتاڵی چاترە (حکمت)** *Šař la batāl – î ča – tir – a*

(جنگ و دعوا از بیکاری بهتر است).

⅏ کوشش بیهوده به از خفتگی.

⅏ طبّالی به که بطّالی.

- **شەریك چاك بایە خودا شەریکی بۆ خۆی دادەنا (حکمت)**

Šarîk čāk bāya xudā šarîk – î bo xoy dā danā



ﷺ شریک اگر خوب بود، خدا هم می‌گرفت.

ﷺ دیگ شراکت هرگز به جوش نمی‌آید.

- **شەو قەڵای مێردانە (حکمت)** *Šaw qalā-y merd-ān-a*

ﷺ شب قلعه‌ی مردان است.

- **شێخە دێیە، کێ بەکێیە (کنایه)**

Šex-a de-ya ke ba ke-ya

ﷺ خر تو خر/ شیر تو شیر

- **شەیتان پەلەی کرد چاوی خۆی کوێر کرد (کنایه)**

Šaytān *Pala-y kird čāw-î xoy kiwer kird*

ﷺ شتاب کار شیطان است.



ع

- **عەقلّ بە گەورەیی و چکۆلەیی نییە (کنایه)**

'aqil̆ ba gawra-yi-u čikola-yi ni-ya

ﷺ عقل به بزرگی و کوچکی نیست.

ﷺ بزرگی به عقل است نه بـــه سال.

- **عیسا بە دینی خۆی، مووسا بە دینی خۆی (زبانزد)**

'isā ba dîn-î xoy mûsā ba dîn-î xoy

ﷺ ما این برِ جو، شما آن برِ جو.



ف،ق

- **فەڕزان، مەدە بە قەرزان (اندرز)** *Far̆z – ān ma – da ba qarz – ān*

ꕤ آدم عاقل نقد را به نسیه نمی‌دهد.

- **قەرز دانەوەی دەوێ، خواردن ڕیانەوەی دەوێ (کنایه)**

Qarz dā – nawa – y da – we xiwārd – in r̆iyān – a – wa – y da – we

ꕤ هر خوردنی، پس دادنی هم دارد.

ꕤ ضیافت پای پس هم دارد.

- **قسەی ڕاست یا لە شێت ببیستە یا لە منداڵ (حکمت)**

Qisa – y r̄āst ya la šet bi – bîst – a yā la mindāl̆

ꕤ سخن راست را از دیوانه بشنو.

- **قسمەت و نەسیب (حکمت)** *Qismat – u nasîb*

ꕤ نصیب و قسمت را سیمرغ هم در قاف نمی‌تواند به هم بزند.

- **قەوڵم قەولی پیاوانە (زبانزد)**

Qawil – im qawl – î piyaw – ān – a

ꕤ سر مرد برود، قولش نمی‌رود.

ꕤ گر از آیین و کیش برگردی   به که از قول خویش برگردی (؟)

ک

- **کاری ئەمڕۆ مەخە سبەینێ (زیانزد)**

Kār-î 'am-řo maxa *sibayne*

ﷲ کار امروز را به فردا میفکن.

- **کار جەوهەری پیاوە**

Kār cawhar-î piyāw-a

ﷲ کار جوهر مرد را زیاد می‌کند.

- **کاری حەزرەتی فیلە (کنایە)**

Kār-î hazrat-î fîl-a

ﷲ کار حضرت فیل است.

- **کار کردن عەیب نیە (کنایە)** *Kār kird-in 'ayb ni-ya*

ﷲ کار عار نیست.

- **کچێ دایك تاریفی بکا، بۆ ماڵە خاڵوان چاکە (حکمت)**

Kič-e dāyik tārîf-î bikā, bo māľ-a xāľ-wān čak-a

(دختری را که مادرش از او تعریف کند به درد خانه‌ی دایی‌اش می‌خورد.)

مشک آن است که ببوید نه آن که عطّار بگوید.

- **کەر بەپێستیەوە دەخوا (کنایە)**

Kar ba pest-ya-wa da-xiwā

ﷲ خر را با خور (خورجین) می‌خورد، مرده را با گور.



- **معادل: کەر خۆر (کنایە)** *kar xor*

- **کەس ناچێ لە قەبری کەسەوە (زبانزد)**

Kas nā-če la qabir-î kas-a-wa

هر کس در گور خود می‌خوابد.

- **کەس ناوێرێ بڵێ پشتی چاوت برۆیە (زبانزد)**

Kas nā-wer-e bel-e pešt-î čāwet biro-ya

مگر گفتم بالای چشمت ابروست؟

- **کشە کشە پۆپە ڕەشە، میوان ڕۆژێك و دوان خۆشە (زبانزد)**

Kiša kiša pop-a řaš-a, miwān rož-ek-u du-w-ān xoš-a

مهمان تا سه روز عزیز است.

مهمان شب اول طلا، شب دوم نقره، شب سوم مس، شب چهارم چُس و فس!

میهمان سخت عزیز است ولی همچو نفس

خفقان آرد اگــــر آیـــد و بیـــــرون نـــرود.(؟)

- **کلکە سوتە (کنایە)** *Kilk-a suta*

دم جنباندن (کنایه از تملق و چاپلوسی).

- **کوتەك لە بەهەشت ڕاهاتووە (زبانزد)**

Kotak la bahašt řa hāt-u-wa

گر نباشد چوب تر، فرمان نبرند گاو و خر.

- **کەوش و پۆتین جیرەی دێ، زگ لە برسان قۆڕەی دێ (کنایە)**

awš-u potîn cîra-y de zig la birs-ān qořa-y de

پز عالی، جیب خالی.

- کەڵەشێڕ بێ وەعدە بخوێنێ سەری دەبڕن (حکمت)

Kaľ – a šer be wa'da bi – xiwen – e sar – î da – biř – en

ﷻ مرغ بی وقت خوان را سر می‌برند.

- کەم بژی و کەڵ بژی (حکمت) *Kam bižî – u kaľ bižî*

ﷻ مردن به نام به که زندگانی به ننگ.

ﷻ مردن به عزت به که زندگانی به ذلّت.

- کەم خواردن لە بێ دەستەڵاتیە (کنایە)

Kam xiwārd – in la be dastaľāt – î – ya

ﷻ خانه نشستن بی‌بی از بی‌چادری است.

- کڵاوی خۆت هەڵاوێ و بیگرەوە (کنایە)

Kiľāw – î xot haľ – āwe – w bîgir – a – wa

ﷻ کلاه بر آسمان انداختن.

- کڵاومان تێك هاڵاوە (کنایە)

Kiľāw – mān tek hāľ – āw – a

ﷻ کلاه در هم رفتن.

- کەنگر و ماست بە وەختی خۆی (زبانزدی تهدیدآمیز)

Kangir – u māst ba waxt – î xoy

ﷻ بالاخره گذر پوست به دبّاغخانه خواهد افتاد.

- کوتەك ئەزانێ قۆناخ لە کۆیە (حکمت)

Kotak 'a – zān – e qonaq la kiwe – ya

ﷻ گر نباشد چوب تر، فرمان نگیرند گاو و خر.



گ

- **گاڕانیان بەخڕی دەبرد، لە مانگا بەڵەکی دەپرسی**

Gāřān-y-ān ba xiř-î da-bird, la māngā baľak-î da-pirs-î

ﷻ از ده بیرونش کرده‌اند، سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گیرد.

- **گەردنم لە موو باریکترە**

Gardin-im la mu bārîk-tir-a

ﷻ گردن ما از مو باریکتره، شمشیر شما از الماس برنده‌تر.

- **ر.ك پشتی من و شەپی تو**

- **گوێ قولاغ** *Giwe qulāq*

ﷻ گوش به زنگ.

- **گوێ هەڵ خستن (کنایە)** *Giwe haľ-xistin*

ﷻ گوش خواباندن.

- **گڵی ژن و مێرد لە جێیەك هەڵگیراوە (کنایە)**

Giľ-î žin-u merd la jey-yak haľ gîrā-wa

ﷻ گل زن و شوهررا از یک تغار برداشته‌اند.

- **گورگ و مەڕ پێکەوە ئاو دەخۆنەوە (کنایە)**

Gurg-u māř pekawa 'āw da-xonawa

ﷻ گرگ و میش با هم آب می‌خورند.

ﷻ تشت طلا بگیر رو سرت و برو.



ل

- **له ئاوی خوڕ مەترسە، له ئاوی مەند بترسە (حکمت)**

La 'āw-î xuř ma-tirs-a La 'āw-î mand bi-tirs-a

ﷻ از آن مترس که های و هوی دارد   از آن بترس که سر به تو دارد

- **له پاش مردوو ڕەحمەت چاکه (زبانزد)**

La pāš mird-û řahmat Čāk-a

ﷻ کسی به مرده لگد نمی‌زند.

- **له بەختە کەی خۆم وا ڕادەبینم   بچمه سەر سیروان، هیچ ئاو نابینم (زبانزد)**

La baxt-a-ka-y xom wā řā da-bîn-im

Bič-im-a sar sîrwān hîč 'āw nā-bîn-im

ﷻ به دجله رود، خشک می شود (کنایه از این که بسیار بد شانس است).



م

- مار به قسەی خۆش لە کون دێتە دەرێ (کنایە)

Mār ba qis-a-y xoš la kun det-adar-e

- بە تونەوتیژی کار نابێ مەیسەر مار بە قسەی خۆش لە کون دێتە دەر (مەلا غەفو

Ba tona-w tiž-î kār nā-be maysar

Mār ba qisa-y xoš la kun deta-dar

به نرمی درآید ز سوراخ مار.

- ماست و دۆشاو بە ڕۆژی خۆی (کنایەای تهدیدآمیز)

Māst-u došāw ba řož-î xo-y

بالاخره گذر پوست به دباغخانه خواهد افتاد.

- ماست و ماسی پیاو گول دەکا (حکمت)

Māst-u māsî piyaw gul da-ka

ماهی و ماست! عزرائیل می‌گوید باز تقصیر ماست.

- ماڵی خۆت مەحکەم بگرە و کەس بە دز مەکە (اندرز)

Māl-î xo-t mahkam bigira-w kas ba diz ma-ka

در خانه‌ات را ببند، همسایه‌ات را دزد مخوان.

- ماڵت بۆ لایەك دەڕواو ئیمانیشت بۆ لایەك (زبانزد)

Māl-it bo lā-yak da-řiwā-w 'îmān-î-š-it

o lā yak

ꕥ دزد به یک راه می‌رود و صاحب مال به هزار راه.

مال یک جا می‌رود، ایمان هزار جا.

- **مالّی خۆ نەخۆر بۆ چەکمە بۆر (کنایە)**

Mal̆ − î xo na − xor bo čakma bor

ꕥ مال خود را خود نخوردی، طوق شد بر گردنت

مردگـــــان را زنده کردی، آفرین بر مردنت

- **مالّی قەلّب سەر بە ساحێبیەتی (کنایە)**

Mal̆ − î qal̆ib sar ba sāheb − ya − tî

ꕥ کالای بد به ریش صاحبش.

- **مالّی دونیا چلکی دەستە (کنایە)**

Mal̆ − î dunyā čil̆k − î dast − a

- **چلکی دەستە مالّی دونیا وەك دەلّێن**

مالّ پەرەست پەیمان شکێنە و بێ بەلّێن

(هیمن)

ꕥ مال دنیا چرک دست است (یا مال دنیا به چرک دست می‌ماند).

- **مالّە مێرد و نۆمەن خوێ (زبانزد حکمت)**

Māl̆ − a merd − u no man xiwe

ꕥ خانه شوهر، هفت خمره زرداب و سرکه دارد!

ꕥ خانه بابا نون و انجیر، خانه‌ی شوهر چوب و زنجیر.

- **مزگەوت ڕوخاوە میحرابی ماوە (کنایە)**

Mizgawit řuxāw − a mîhrāb − î mā − wa



ﷺ مسجد اگر خراب شود، محراب به‌جاست.

- **مردو به خۆشی ناچێ له قه‌بره‌وه.**

Mirdu ba xoš-î nā-če la qabir-awa

ﷺ مرده نمی‌رود به گور، می‌برندش به زور.

ﷺ کافر به جهنم نمی‌رود، کشان کشان می‌بردنش.

- **مست نمونه‌ی خه‌رواره (کنایه)**

Mist nimuna-y xar-wār-a

ﷺ مشت نمونه‌ی خروار است.

- **مه‌گه‌ر من له ژنه عه‌جه‌مه‌که‌م (کنایه)**

Magar min *la žin-a 'ajam-a-kam*

ﷺ مگر ما از زن پدریم.

ﷺ یا مگر آن‌ها از مادرند، ما از زن پدر؟

- **مه‌کری ژنان، باری خه‌ران، خه‌ر نه‌به‌ران (حکمت)**

akir-î žin-ān, bār-î xar-ān, xar-na-bar-ān

ﷺ فلک از مکر زن صد ناله دارد.

- **مه‌گه‌ر ده‌ستم به خه‌نه‌وه‌یه (کنایه)**

Magar dast-im ba xana-wa ya

ﷺ مگر پایم به حناست.

- **ملێك بکێشه (کنایه)** *Mil-ek bi-keš-a*

ﷺ سرو گوشی آب بده.



- **من بۆ تۆمه، تۆ بۆ کێته (زبانزد)**

Min bo tom-a, to bo ke-t-a

ﷺ من برای تو، تو برای کی؟

- **مولەزمانت دەرێ.** *Mu la zimān-it dar-e*

ﷺ مواز زبان برآمدن. (نفرین، کنایه از این‌که نباید این حرف را می‌زدی).

- **میوان حەبیبی خودایە (زبانزد)** *Mîwān habîb-î xudā-ya*

ﷺ مهمان حبیب خداست.

- **میوان خۆشی لە میوان نەدەهات، خاوەن ماڵ لە هەردو (زبانزد)**

Mîwān xoš-î la mîwān na-dahāt, xāwan-māl la har du

ﷺ مهمان، مهمان را نتواند دید، صاحبخانه هیچکدام.

- **میوان ڕۆزی خۆی دەگەڵ خۆی دێنێ**

Mîwān řoz-î xo-y da-gal xoy de-ne

ﷺ مهمان، روزی خودش را با خودش می‌آورد.

ﷺ رزق ما آید به پای میهمان از خوان غیب

میزبان ماست هر کس می‌شود مهمان ما

- **میوانی بێ وەخت گلەیی خۆی لە سەر خۆیەتی (زبانزد)**

Mîwān-î be waxt gila-yî xoy la sar xo-y-atî

ﷺ مشتری آخر شب خونش پای خودش است.

- **مێرد چارشێوی سەرە (حکمت)** *Merd čaršew-î sar-a*

ﷺ شوهر خدای کوچک زن است.



ن

- **نازانێ هەڵ پەڕێ دەڵێ حەوشەکەی لارە**

Na – zān – e   hal̆par̆ – e   da – l̆e   hawša – ka – y   lār – a

ꕤ (رقص بلد نیست، می‌گوید حیاط کج است).

ꕤ به سرناچی گفتند سرنا بزن گفت: کف پایم می‌خارد.

ꕤ به عروس گفتند برقص، گفت اتاق کج است.

- **ناوی گەورە و شاری وێران (کنایه)**

Nāw – î   gawraw   šār – î   werān

ꕤ نام آباد و شهر ویران.

و

- **وەك بەچكەی بنیادەم بە (كنایە)**

Wak bačka-y bin-y-ādam ba

ه‍ مثل بچه‌ی آدم (مؤدب، بی‌هیاهو).

- **وەك شێر هەڵدەچێ (كنایە)** *Wak šîr hal̆-da če*

ه‍ آتش ندیده گر می‌زند.

ه‍ پیش از مرگ واویلا می‌گوید.

- **وەك كەری نێو قوڕاوی لێ هاتووە (تشبیە)**

Wak kar-î new qur̆āw-î le hāt-u-wa

ه‍ مثل شتر در وحل (بی‌جنبش و ناتوان).

- **وەك كەو سەری دەبن بە فرێ ناوە (تشبیە)**

Wak kaw sar-î da-bin bafir-e nāw-a

ه‍ کبک سرش را زیر برف می‌کند، به گمانش کسی او را نمی‌بیند.

- **وەك گوێی كەر جوتن (تشبیە)**

Wak giwey kar cut-in

ه‍ میان دو تن موی نگنجیدن.

هـ

- هەتا دوری پوری (کنایه)
Hata dur-î pur-î

ꕤ دوری و دوستی.

ꕤ ماه که گه‌گه کند طالع، عزیزش دارند.

- هەتا ماڵ بێ‌هەوێ لە مزگەوت حەرامە (اندرز)
Hata mal̆ bî-hawe la mizgawit harām-a

ꕤ چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است.

ꕤ آبی که می‌رود به رودخانه، خودی بخورد به از بیگانه.

- هەرچی لە پێش چاوانە لە بەردڵانە (کنایه)
Harčî la peš čāw-ān-a la bar dil̆-ān-a

ꕤ ازدل برود هر آن کس از دیده برفت.

- هەر زاڵمەی زەواڵێك (حکمت)
Har zāl̆im-a-y zawāl̆-ek

ꕤ دست بالای دست بسیار است.

- هەر ئەو ساڵ خۆزگەم بە پار (کنایه)
Har 'aw sāl̆ xozga-m ba pār

ꕤ سال به سال دریغ از پارسال.

- هەر کەس خودایەکی هەیە (زبانزد)
Har kas xudā-ya-k-î ha-ya

ﻣ ما هم خدایی داریم.

- **هەر کەس کاری خۆی خۆی باش‌تر دەزانی (زبانزد)**

Har kas kār-î xo-y xo-y bāš-tir da-zān-e

ﻣ صلاح مملکت خویش، خسروان دانند.

- **هەر کەس کەربێ ئێمەکرتانین (کنایه)**

Har kas kar be 'ema kirtān-în

ﻣ هر که خر شد ما پالانیم، هر که در شد ما دالانیم.

- **هەمو گیای مردنین (زبانزد)** *Hamu giyā-y mird-in-în*

ﻣ آدمیزاد تخم مرگ است.

ﻣ آخر به دل خاک فروخواهی رفت.

- **هەر منجەمنجیەتی (کنایه)** *Har* minca minc*-ya-ti*

ﻣ شیفت شیفت می‌کند ولی نمی‌گوید شفتالو.

- **هەمو دۆعایەك بۆ ئامینە (زبانزد)**

*Hamu do'ā-yak bo 'ā*mîn*-a*

ﻣ همه‌ی راه‌ها به مکه ختم می‌شود.

- **هەوسارەکەی توند بگرە (کنایه)**

Hawsār-a-kay tund bi-gir-a

ﻣ کمند بر سراسبان بدلگام زنند.

- **هەناسەیەك هات و نەهات (کنایه)**

Hanāsa-yak hāt-u na-hāt



آدم آه است و دَم.

- **هەنگەژاڵە مەهاروژێنە (اندرز)**

Hang – a – žāl a   ma – hārûžen – a

مکوب در کسی تا نکوبند درت.

- **هیچ عەیبی نیە چاو نەبێ، ئەویش بە کلە چار دەبێ** (تعریض)

Hîč 'ayb – î   ni – ya   čāw   na – be, 'aw – îš   ba kila   čā   da – be

عروس ما عیبی ندارد، کور و کچل است و سر گیجه ندارد.

فصل چهارم



نتیجه‌گیری:

زبان کردی یکی از زبان‌های هند و اروپایی است که گویشوران آن در کشورهای ایران، عراق، ترکیه، سوریه، ارمنستان و جمهوری آذربایجان پراکنده هستند. پژوهش حاضر به بررسی معادل‌های فارسی و کردی در امثال و مثل‌نماها می‌پردازد. منظور از امثال فارسی، مثل‌هایی است که در زبان معیار ساکنان کشور ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین امثال گویشوران این زبان در تاجیکستان، افغانستان و دیگر کشورها یا گویش فارسی شهرهای مختلف چون یزد، اصفهان، مشهد و امثال آن‌ها در این پژوهش مد نظر نیست. منظور از زبان کردی نیز در این پژوهش کاربرد مجازی آن یعنی گویش سورانی کردهای ساکن ایران می‌باشد و منظور از امثال کردی نیز امثالی است که در کشور ایران به گویش سورانی گردآوری شده است. بنابراین پژوهش حاضر امثال گویش‌هایی چون کرمانجی، گورانی، زازایی و امثال آن‌ها و حتی امثال گویش سورانی دیگر کشورها را نیز دربر نمی‌گیرد.

پژوهش حاضر با هدف نشان دادن اشتراکات فکری و فرهنگی دو زبان کردی و فارسی در زمینه‌ی امثال، صورت پذیرفته است. در این راستا سه هزار مثل فارسی به شیوه‌ی تصادفی نظام‌مند (*Systematic Sampling*) از کتاب دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها برگزیده شده است. دلیل برگزیدن این کتاب، جامعیت آن نسبت به دیگر کتاب‌های امثال در این زمینه تا



زمان تدوین پژوهش حاضر می‌باشد. برای یافتن معادل‌های کردی نیز از کتاب دو جلدی امثال و حکم کردی، (تألیف قادر فتاحی قاضی) استفاده شده است که دلیل انتخاب این کتاب نیز همان دلیل پیشین (جامعیت آن) می‌باشد.

نبود تعریفی جامع و مانع از مثل موجب شده در هر دو زبان کردی و فارسی، کنایات، تشبیهات، اندرزها، زبانزدها و حکمت‌های بسیاری تحت عنوان امثال جمع‌آوری گردد. در این پژوهش، با مطالعه‌ی نظریات مثل پژوهان چهار زبان کردی، فارسی، عربی و انگلیسی و بررسی آن‌ها در چند رویکرد، ابتدا تعریفی جامع و مانع از مثل ارائه گردید و مرز آن از مثل‌نماهایی چون حکمت‌ها، تشبیهات، کنایات، زبانزدها و مواردی از این دست مشخص گردید. سپس معادل‌های موجود امثال در هر دو زبان مورد بررسی قرار گرفت.

نتایج به دست آمده، بیانگر این مطلب بود که وجوه اشتراک زیادی بین امثال این دو زبان وجود دارد. به نظر می‌رسد این امر علاوه بر داشتن تجربه‌ی مشترک مربوط به برخی از مسائل چون اشتراک نژادی، همجواری، محیطی و نقشی است که زبان فارسی معیار به عنوان نقش میانجی بین زبان‌های اقوام ایرانی ایفا می‌کند. نتایج به دست آمده در زمینه‌ی امثال دارای معادل، در پژوهش حاضر در یکی از وضعیت‌های زیر قرار داشته‌اند:

۱. تعدادی از امثال هر دو زبان از نظر واژگان و مفهوم عیناً یکی است، به عبارت دیگر تفاوت این امثال در دو زبان کردی و فارسی تنها در بیان آن‌ها به این دو زبان می‌باشد. به همین دلیل برگرداندن امثال کردی به فارسی در این زمینه به هیچ وجه ضرورتی ندارد.

- ئاشیش بەنۆرەیە $'\bar{A}\check{s}-\hat{i}\check{s}$ *ba nora-ya*

ஐ آسیاب به نوبت.

- ئاوس بون بەدزی، زان بەئاشکرا

'āwis bun ba diz-î, zān ba 'āškira

ஐ آبستنی نهان بود و زادنی آشکار.

- ئاولە سەر چاوەوە لێڵە

'āw la sar čāw-a-wa leĺ-a

ஐ آب از سر چشمه گل‌آلود است.

- بێستان و بێ سەرە خەر Bestān-*u be sar-a xar*

ஐ بستان بی سر خر نمی‌شود.

- بەکەر ناوێرێ بەکۆپان ڕەپەڕپیەتی

Ba kar nā-wer-e ba kopān řap-a-řap-ya-t-î

ஐ دستش به خر نمی‌رسد، پالانش را می‌زند.

- بومە بومە حیساب نیە، هەمە هەمە حیسابە

Bum-a bum-a hîsāb ni-ya ham-a ham-a hîsāb-a

ஐ داشتم داشتم حساب نیست، دارم، دارم حسابه.

- پیاوەتی بەئاوی حەمامەوە دەکا

Piyāw-aty ba 'āw-y hamā-m-a-wa da-kā

ஐ با آب حمام دوست می‌گیرد.



- خودا دارتاش نیه، تەختە ڕێك خەرە

Xudā dār – tāš ni – ya, taxta řek – xar – a

 خدا نجار نیست، اما در و تخته را خوب به هم می اندازد.

- دیزەیەك کابان بیشکێنێ تەقەی نایە

Dîza – y – ak kābān bî – šikin – e taqa – y nā – ya

 ظرفی که خانم بشکند، صدا ندارد.

- زستان ڕۆیی و ڕوڕەشی بۆ ڕەژی ما

Zist ān *řoy – î – u řu – řaš – î bo řažî mā*

 زمستان رفت و روسیاهی برای زغال ماند.

۲. برخی از امثال کردی با کمی تفاوت در ساخت و ظاهر واژگان، عیناً همان معنی را در زبان فارسی دارد:

- ژیشك بە بەچکەکەی دەڵێ ئوخەی نەرم و نۆڵەکەم

îšik ba bačka – ka – y dal̆e oxay narm – u nol̆ – ak – am

(خارپشت به بچه‌اش می‌گوید، قربان بچه‌ام برم که بدن نرمی دارد).

 خاله سوسکه به بچه‌اش می‌گوید: قربان دست و پای بلورینت.

در این مثل، خارپشت در مثل فارسی جای خود را به سوسک داده و نرمی بدن جای خود را به بلورین بودن دست و پا داده است.

- شەرعی مار بەدار *Šar'–î mār ba dār*

(داوری و قضاوت کار مار را با چماق می توان انجام داد. یعنی داوری مـار ایـن



است که سرش را با چماق بکوبند، چون اصلاح شدنی و قابل قضاوت نیست).

ﷺ توبه‌ی گرگ مرگ است.

- کەر بچێتە بانە نابێ بە هێستر

Kar bi – čet – a bāna nā – be ba hestir

(خر به بانه رود، تبدیل به استر نمی شود. توضیح این که بانه یکی از شهرهای غربی ایران در مرز با عراق است و به دلیل هم‌جواری با عراق و کوهستانی بودن منطقه، افراد برای امرار معاش هنگام قاچاق کالا از استر برای حمل بار استفاده می کنند و در آن جا، استر فراوان است).

ﷺ خر عیسی گرش به مکه برند چون باز آید همان خر باشد.

(سعدی)

مفهوم هر دو مثل بر این نکته تأکید می‌کند که مکان در تغییر ذاتی مؤثر نیست. اما در ساخت مثل کردی، خر ، یک خر عادی است و مکان بانه است، در حالی که در مثل فارسی، خر متعلق به عیسی است و مکان مقدس ترین جا در باور اسلامی (مکه) است. به عبارت دیگر اثر بخشی مثل فارسی بیشتر است زیرا می گوید خر حتی اگر مربوط به پیامبری چون حضرت عیسی هم باشد و به مقدس‌ترین مکان یعنی مکه نیز برده شود، در تغییر ذاتی او تأثیری نخواهد گذاشت، به عبارت دیگر مکان ذات شخصی را تغییر نمی‌دهد.

- کەوا نان بخۆ *Kawā nān bi – xo*

(قبای {نو}، نان (مجاز از غذا)، بخور)



ﷻ آستین نو، پلو بخور.

در این مثال قبا جای خود را به آستین داده است. به عبارت دیگر در مثل فارسی، آستین مجاز از جامه ذکر شده است هر چند که نوع جامه مشخص نشده، با توجه به این که قبا یک پوشش رویی بوده به نظر می‌رسد، همان قبا مد نظر باشد. در مثل کردی نان مجاز از غذا ذکر شده در حالی که در مثل فارسی نوع غذا (پلو) مشخص شده است و از آن جا که در گذشته پلو را در مراسم خاصی چون عروسی‌ها، اعیاد ی مهمانی‌های ویژه، مصرف می‌کرده‌اند. اهمیت آن مهمانی نیز به طور ضمنی از مثل یا شده فهمیده می‌شود.

- **وتیان کوێره چت دەوێ، گوتی دوو چاوی ساغ**

t-y-ān kiwer-a c̆it da-we, gut-î: dû c̆āw-î sāq

ﷻ کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا.

این مثل به همین صورت نیز در فارسی به کار می رود اما علاوه بر آن، ب صورت زیر نیز کاربرد دارد.

ﷻ کچل از خدا چه می‌خواهد، دو زلف رعنا.

از آن جا که هدف ما در این پژوهش یافتن معادل‌های این امثال است، صورت دوم را مورد بررسی قرار می‌دهیم. همان‌طور که می‌بینیم ژرف ساخت هر دو مث یکی است. تفاوت آن‌ها تنها در ساخت و آن هم در محور جانشینی است:

فاعل	متمم	مفعول	فعل	صفت شمارشی	مفعول	صفت
کور	از خدا	چه	می‌خواهد	دو	چشم	بینا
کچل	از خدا	چه	می‌خواهد	دو	زلف	رعنا



محتوای هر دو مثل نیز کاملاً یکسان است. زیرا هر دو مطلب یک آرزو دلالت دارند. اجابت کننده‌ی هر دو خواسته، پروردگار معرفی شده است. بنابراین تفاوت موجود بین این دو مثل در محور جانشینی و هم‌نشینی است. به عنوان مثال در محور جانشینی کور جای خود را به کچل داده است و همین امر موجب شده در محور هم‌نشینی نیز با وجود یکسانی نقش کلمات چشم جای خود را به زلف دهد و صفت «بینا» نیز به «رعنا» که مناسب زلف است تبدیل شود.

- له ماینی نه‌بوو ئاخوڕی بۆ هه‌ڵده‌به‌ستێ

La māyn-î na-bû 'āxur-î bo haľ-da-bast-e

ﮪ گاو نخریده، آخور می‌بندد.

(یابو نخریده، آخور می‌بندد).

در امثال فوق، تفاوت تنها در محور جانشینی است. به عبارت دیگر یابو در مثل فارسی به گاو تبدیل شده است. از آن جا که هر دو حیوان را در طویله نگه‌داری می‌کنند و هر دو به آخور نیاز دارند، در هم‌نشینی هیچ تغییری صورت نگرفته و واژه‌ی آخور برای هر دو به کار رفته است. موتیف هر دو مثل نیز یکسان است:

فاعل	مفعول	فعل	فاعل	مفعول	فعل
Ø	یابو	نخریده	Ø	آخور	می‌بندد
Ø	گاو	نخریده	Ø	آخور	می‌بندد



- **له وشتر وایه چووه ناو پەمۆ کەس نایبینیٚ**

La wištir wā-ya ču-wa nāw pamo kas nāy-bîn-e

(شتر {سفید} داخل پنبه می‌رود، به گمانش کسی او را نمی‌بیند).

ﷻ کبک سرش را زیر برف می‌کند، به گمانش کسی او را نمی‌بیند.

در این دو مثل نیز جای شتر و کبک عوض شده است. در محور جانشینی نیز، پشم جای خود را به برف داده است. با این تفاوت شتر چون پشم دارد، به‌ویژه اگر سفید هم باشد، تصور می‌کند می‌تواند داخل پنبه، خود را استتار کند، غافل از اینکه هیکل درشت او مانع از استتار خواهد شد، در حالی که این عمل کبک طبق اعتقادات عامیانه عمل ذاتی اوست.

- **مار خۆشی له سیر نەدەهات، ئەو له بەر کونەکەی شین ئەبوو**

Mār xoš-î la sîr na-da-hat, aw la bar kun-a-ka-y šîn 'a-bu

(مار از سیر بدش می‌آمد، دم سوراخش سبز می‌شد).

ﷻ مار از پونه بدش می‌آید، دم سوراخش سبز می‌شود.

در این مثل نیز تنها در محور جانشینی جای سیر و پونه عوض شده است. با این تفاوت که زمان فعل در مثل کردی، زمان گذشته است ولی در فارسی، زمان حال است.

- **مویەك له بەراز کەم بێتەوه غەنیمەته**

mu-yak la barāz kam bet-a-wa qanîmat-a

ﷻ یک مو از سر خرس کندن غنیمت است. در این‌جا تنها جای گراز و خرس



در محور جانشینی عوض شده است. بقیه واژه‌ها در هر دو مثل عیناً مثل هم می‌باشند.

۳. امثال با محتوای یکسان و فرم متفاوت

امثال زیادی در هر دو زبان وجود دارد که علیرغم تفاوت‌های زبانی، واژگانی و فرم کاملاً مجزا، از موتیف (پیام و محتوای) یکسانی برخوردارند. به نظر می‌رسد اشتراک این امر مربوط به تجربه‌ی واحد آن‌ها در برخورد با زندگی و تفاوت این امثال مربوط به تفاوت‌های اقلیمی، سبک زندگی و مسائلی از این است باشد.

امثال زیر نمونه‌هایی از این نوع می‌باشند:

- **ئەو ماستە بێ موو نییە (کنایه)**

'Aw māst-a be mû ni-ya

(این ماست بدون مو نیست یعنی‌احتمالاً ماجرایی در پس این قضیه وجود دارد).

∞ کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است.

- **پاش باران کەپەنك** *Pāš bārān kapanik*

(بعد از باران کپنک[1])

∞ نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

- **تا خان ئەڕازێ لەشکر ئەترازێ**

Tā xān 'arāze laškir 'atrāze

---

[1]– کپنک: جامه‌ی مخصوصی که از نمد می‌مالیدند و بیشتر چوپانان و روستائیان و جوانمردان در زمستان روی جامه‌های خود می‌پوشیدند... کپنک بلند و جلوی آن باز است، بالاپوش نمدین (دهخدا)



(تا خان آماده شود، لشکر دور خواهد شد).

ꝏ تا کچل فکر زلف بکند عروسی تمام شده است.

- **توش به کلاوی ناپیون**

Tu-š ba kilāw-î nā-pewin

(از کلاهش به عنوان پیمانه‌ای برای اندازه گیری تخمه هم استفاده نمی‌کنند) یعنی کوچکترین اهمیتی به او نمی‌دهند.

ꝏ تره هم برایش خرد نمی‌کنند. (به نظر می‌رسد این مثل دچار تغییر شده باشد، شاید اصل آن چنین بوده باشد: تره هم باهاش خرد نمی‌کنند چون اگر تره برای کسی خرد کنند، در واقع او شخص بزرگی بوده است که کسانی برای او کار می‌کرده‌اند که در صورت منفی بودن فعل یعنی کاربرد صورت فعلی آن، معنای مورد نظر فعلی را ندارد، در حالی که در شکل حدسی مثل معنی مورد نظر استنباطی فعلی از آن به دست می‌آید).

- **خودا کیوان دەبینێ بەفری تێدەکا**

Xudā kew-ān da-bîn-e bafir-î te da-kā

(خدا به اندازه‌ی حجم کوه‌ها برف در آن‌ها قرار داده است).

ꝏ خدا سرما را به قدر بالاپوش می‌دهد.

- **خودا باڵ نادا بە گامێشی**

Xudā bāl nā-dā ba gā-meše

- **دار هۆرەی لە خۆی نەبێ ناقەڵەشێ**

Dār horay la xoy na-be nā-qalaš-e



(تا بغاز[1] از جنس همان چوب نباشد، چوب شکافته نمی‌شود).

ﷲ آتش چنار از خود چنار است.

- **دەمی بە شیر سووتاوە، فوو لە دۆ دەکا**

Dam-î ba šîr sûtāw-a, fû la do da-kā

(دهنش با شیر داغ سوخته، حالا دوغ را هم (جهت سرد شدن) فوت می کند)

ﷲ مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد.

- **کچێ دایك تاریفی بکا، بۆ ماڵە خاڵوان چاکە**

Kič-e dāyik tārîf-î bikā, bo māl-a xāl-w-ān čāk-a

(دختری که مادرش از او تعریف کند، باید عروس خانه‌ی دایی‌اش شود)

ﷲ مشک آن است که ببوید نه آن‌که عطار بگوید.

- **وشتر و گێرە!** *Wištir-u gera*

(شتر و خرمنکوبی! دو امر بسیار دو از هم)

ﷲ نجاری کار میمون نیست.

- **لە دز وایە هەمو کەس دزە** *La diz wā-ya hamu kas diz-a*

(دزد همه را دزد پندارد)

ﷲ کافر همه را به کیش خود پندارد.

- **لە هەموو کاسەیەکدا کەوچکە** *La hamu kāsa-yak-dā kawčik-a*

۱- بغاز: تکه چوبی که نجاران به وقت شکافتن چوب در شکاف آن گذارند؛ پغاز، فانه، پانه، فهانه (معین)



(در همه کاسه‌ای، قاشق است: در هر کاری دخالت می‌کند).

نخود هر آشی است.

- **مالیان پڕه له ڕازیانه، منداڵیان به دڵ ئێشه ده‌مرێ**

Māl̆ – y – ān pir̆ – a la r̆āzyāna mindāl̆ *– y – ān*

ba dil̆ ʾeša da – mir – e

(با وجود داشتن رازیانه‌ی فراوان، بچه اش از دل درد می‌میرد، ظاهراً رازیانه برای رفع دل درد مفید بوده)

تو که نی‌زن بودی، چرا آقا دائیت به حصبه مرد؟

- **مه‌یمون له خۆیدا نه‌بوو هاوڵه‌شی گرت**

Maymun la xoy – dā na – bû hāwl̆ aš – î girt

(میمون جثه‌ای آن‌چنانی نداشت به مرض آبله هم دچار شد).

معادل: ماڵ هه‌ر نه‌بوو میوان ڕووی تێ‌کرد، له‌وه‌ش بوو

Māl̆ har na – bû mîwan r̆û – y te – kird, la – waš bû

فاطی خوشگل بود، آبله هم درآورد.

گل بود به سبزه هم آراسته شد.

کچلی اش کم است، آواز هم می‌خواند.

- **هه‌رکه‌س سمێڵی سوور بێ هه‌مزاغا نیه**

Har kas semel̆ – i sûr be hamzā–āqa ni – ya

(هر کس سبیلی قرمز رنگ داشته باشد، حمزه نیست)



ﷺ هر گردی گردو نیست.

- **یەزد دورە، گەز نزیکە** *Yazd dur-a, gaz nizîk – a*

(اگر یزد دور است، گز (متر) نزدیک است). (دربارەی منشاء این مثل بـه امثـال قسمت «ی» مراجعه کنید).

ﷺ این گوی و این میدان.



پیشنهادها

پیشنهاد می‌شود، در امثال همه‌ی گویش‌های کردی، مقایسه‌ای با امثال فارسی صورت گیرد. این امر می‌تواند در مطالعات پژوهشگران به‌ویژه دانش‌آموختگان رشته‌های علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی و امثال آن موثر باشد. همچنین پیشنهاد می‌گردد، رشته‌ای تحت عنوان فولکلورشناسی در ایران ایجاد گردد و مؤسسه‌ای جهت گردآوری مسائل فولکلور همه‌ی نواحی ایران تشکیل گردد تا از نابودی این گنجینه‌ی گرانبها بیش از پیش جلوگیری شود.



کتابنامه

الف ـ منابع فارسی، عربی و کردی

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۵). حقیقت و زیبایی، درس‌های فلسفه و هنر. تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.

۲. احمدی دهگلان، محمود (۱۳۶۹). په‌ندی پیشنیان و منظومه حجاب، سنندج: ناشر، مؤلف

۳. اصفهانی، راغب (۱۳۷۳). المفردات فی غریب القرآن. تهران: [بی‌نا].

۴. افخمی، ابراهیم (۱۳۶۸). بنه‌ره‌تی مه‌ته‌لی کوردی. (منشأ امثال کردی). تبریز: ناشر مؤلف

۵. امینی، امیرقلی (۱۳۶۹). فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی. ۲ جلد. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

۶. ـــــــ (۱۳۵۱). داستان‌های امثال. اصفهان: چاپخانه اصفهان، ویرایش سوم.

۷. انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۵۷). تمثیل و مثل. جلد اول، تهران: امیرکبیر.

۸. بدیع یعقوب، امیل (۱۹۹۵). موسوعه امثال العرب. بیروت: دارالجیل، الطبعه الاولی.

۹. برقعی، سید یحیی (۱۳۵۱). کاوشی در امثال و حکم فارسی. تهران: کتابفروشی فروغی.

۱۰. بهروزی، علی نقی (۱۳۴۸). واژه‌ها و مثل‌های شیرازی، کازرونی. شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر فارس.



۱۱. بهمنیار، احمد (۱۳۲۸)، «مثل»، یغما. شماره ۲، فروردین ۱۳۲۸.

۱۲. ـــــــ (۱۳۲۹)، «تقسیمات مثل»، یغما. شماره ۳، سال ۱۳۲۹.

۱۳. ـــــــ (۱۳۶۹). داستان‌نامه‌ی بهمنیاری. به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: دانشگاه، چاپ دوم.

۱۴. پادشاه متخلص به شاد، محمد (۱۳۳۵). فرهنگ آنندراج. زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.

۱۵. پارسا، سید احمد (۱۳۸۲). بررسی، توصیف و تحلیل امثال و حکم پارسی، شیراز: دانشگاه شیراز، (پایان نامه دکتری)

۱۶. ـــــــ (۱۳۸۲) «سیری در دوازده هزار مثل فارسی و سی‌هزار معادل آن‌ها»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه. شماره ۶۵ و ۶۶.

۱۷. پاینده لنگرودی، محمود (۱۳۷۴). فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم. تهران: سروش.

۱۸. پرتوی آملی، مهدی (۱۳۶۵). ریشه‌های تاریخی امثال و حکم. دو جلد، تهران: سنایی.

۱۹. ترمذی، ابی عبدالله محمدبن علی الحکیم (۱۹۷۵). الامثال من الکتاب و السنته. تحقیق علی محمد الابجاوی، مصر: قاهره، نهضه مصر.

۲۰. ثواقب، جهانبخش (۱۳۷۶). تشبیهات و تمثیلات قرآن، تهران: نشر قو، چاپ اول.

۲۱. الجرّ، خلیل (۱۳۶۷). فرهنگ لاروس. (ترجمه المعجم العربی الحدیث). ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.

۲۲. جعفری، یونس (۱۳۷۸)، «ضرب‌المثل‌ها و اصطلاح‌های فارسی رایج در هند»، نامه‌ی پارسی. سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۷۸.

۲۳. جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۱). فرهنگ لغات عامیانه. به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران: ابن سینا.

۲۴. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۱). دیوان حافظ. به تصحیح حسین

الهی قمشه‌ای، تهران: سروش.

۲۵. حبل رودی، محمدعلی (۱۳۷۱). کلیات جامع التمثیل. تهران: انتشارات اسلامیه، چاپ ششم.

۲۶. حقیقت سمنانی، محمدعلی (۱۳۷۴). ضرب‌المثل‌های منظوم فارسی. با مقدمه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران: نشر گزاره.

۲۷. حکمت، علی اصغر (۱۳۶۱). امثال و قرآن. تهران: بنیاد قرآن، چاپ دوم

۲۸. حیرت سجادی، عبدالحمید (۱۳۶۹). پند پیشینیان، ارومیه: انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، جلد اول.

۲۹. ———— (۱۳۷۸) پند پیشینیان، ارومیه: انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، جلد دوم.

۳۰. خال، محمد (۱۹۷۱م). په‌ندی پیشینیان. [اندرز قدما]، عراق: بغداد، چاپ دوم.

۳۱. خانچی، وهاب و محمد جواهر کلام (۱۳۷۵). فرهنگ ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان. تهران: شایگان، چاپ اول.

۳۲. خاوری، محمدجواد (۱۳۸۰). امثال و حکم مردم هزاره. مشهد: نشر عرفان.

۳۳. خدایار، امیرمسعود. (۱۳۶۴). اندرزها و امثال‌های مصطلح در زبان فارسی. تهران: خورشید.

۳۴. دباغی، غفور(۱۳۶۲). دیاری مه هاباد(هدیه مهاباد).مهاباد: انتشارات سیدیان

۳۵. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۲). امثال و حکم. چهار جلد، تهران: امیرکبیر.

۳۶. ———— (۱۳۶۸). قند و پند. ویراسته، مؤید شیرازی، شیراز: نوید.

۳۷. ———— (۱۳۷۰). گزیده امثال و حکم. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: تیراژه، چاپ ششم.

۳۸. ———— (۱۳۳۷). لغتنامه. تهران: دانشگاه تهران.



۳۹. دیرشەوی، محمود (۱۹۷۹). مشتاخا چیا ژ گوتنین پیشیا. (بیدر الجبال فی الحکمه و الامثال) بغداد: شفیق

۴۰. رادویانی، عمر بن محمود (۱۹۴۹). ترجمان البلاغه. به اهتمام و تصحیح و حواشی و توضیحات احمد آتش، ترکیه، استامبول: چاپخانه ابراهیم خروس.

۴۱. رازی، عبدالقاهر محمدبن ابی‌بکر (۱۳۶۸). امثال و حکم. ترجمه، تصحیح و توضیح فیروز حریرچی، با مقدمه شاکر الفحام. تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.

۴۲. رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۲). برخی از مثل‌ها و تعبیرات فارسی. (ادبی و عامیانه). مشهد: آستان قدس رضوی.

۴۳. رخزادی، علی (۱۳۸۲). گواره‌ی کورده‌واری (گوشواره محلی) [کتابی در امثال و حکم کردی] سنندج: ناشر، مؤلف

۴۴. رسول ابراهیم، شکریه (۱۹۷۶): «مێــژووی کۆکردنــەوە و لێکۆڵینــەوەی پــەندی پێشینیان و قسەی نەستەقی کوردی و هەڵسەنگاندنی ئەو کارانەی تا ئێستا لەو مەیدانەدا کراون». **گۆواری کۆڕی زانیاری کورد.** (نشریه‌مجمع علمی کرد) جلد چهارم. بغداد

۴۵. رسول ابراهیم، شکریه و تقی، جلال (۱۹۸۴). پەندی پیشینیان و قسەی نەستەقی کوردی. (امثال و حکم کردی) عراق: اربیل

۴۶. زلهایم، رودلف (۱۳۸۱). امثال کهن عربی. ترجمه احمد شفیعیها. تهران: نشر دانشگاهی، چاپ اول.

۴۷. زمخشری،جارالله محمود بن عمر [بی‌تا]. الکشّاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل. لبنان: بیروت.

۴۸. ـــــــــ [بی‌تا]. مقدمه الادب. به کوشش محمدکاظم اما... تهران: دانشگاه تهران.

۴۹. ـــــــــ(۱۹۸۷). المستصقی فی امثال العرب. بیروت: د... الکتب العلمیه، الطبعه الثانیه.



۵۰. سجادی علاءالدین (۱۹۵۷). دەقەکانی ئەدەبی کوردی.عراق: بغداد

۵۱. السدوسی، ابی قید مؤرج بن عمر (۱۹۷۱م). کتاب الامثال. حققه و قدم له و وضع فهارسه الدکتور رمضان عبدالتواب. مصر: الهیئه المصریه العامه التألیف و النشر.

۵۲. سیفایی، عبدالقادر (۱۳۶۸). ضرب‌المثل‌های محلی اوز فارس. [بی‌جا: بی‌تا].

۵۳. شاملو، احمد و آیدا سرکیسیان، کتاب کوچه. تهران: مازیار.

۵۴. شاه حسین (متخلص به حقیقت). (۱۳۷۹). خزینه‌الامثال. به اهتمام احمد مجاهد، تهران: دانشگاه تهران.

۵۵. شکوری‌زاده بلوری، ابراهیم (۱۳۷۲). ده هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار معادل آن‌ها. مشهد: آستان قدس رضوی.

۵۶. ———— (۱۳۸۰). دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها. مشهد: آستان قدس رضوی.

۵۷. شکیبی گیلانی، جامی و دیگران (۱۳۶۵). پند و دستان یاب. ۲ جلد، تهران: ناشر و ویراستاران، چاپ اول.

۵۸. شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). انواع ادبی. تهران: فردوس، چاپ دوم.

۵۹. ———— (۱۳۷۶). سبک شناسی نثر. تهران: میترا.

۶۰. ———— (۱۳۷۳). معانی و بیان (۲ دانشگاه پیام نور). تهران: پیام نور، چاپ چهارم.

۶۱. صینی، محمود اسمعیل و دیگران (۱۹۹۲). معجم الامثال العربیه. بیروت: مکتبه البنان، الطبعه الاولی.

۶۲. عسکری، ابی هلال (۱۳۸۴). جمهره الامثال. حققه و علق حواشیه و وضع فهارسه. محمد ابوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش، بیروت: مؤسسه العربیه الحدیثه، الطبعه الاولی.

۶۳. فتاحی قاضی، قادر (۱۳۶۴). امثال و حکم کردی. (بخش اول) تبریز:



دانشگاه تبریز.

۶۴. ــــــــــــ (۱۳۷۵). امثال و حکم کردی. (بخش دوم). تبریز: دانشگاه تبریز.

۶۵. فخر، محمد (۱۳۶۸). ضرب‌المثلهای انگلیسی، فارسی، عربی. تبریز: رسالت.

۶۶. قیس رازی، شمس (۱۳۷۲). المعجم فی معاییر اشعار العجم. به کوشش دکتر سیروس شمیسا، تهران: فردوس.

۶۷. کزازی، میرجلال الدین (۱۳۶۸). زیباشناسی سخن پارسی، بیان. تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز)، چاپ چهارم.

۶۸. ــــــــــــ (۱۳۷۶). سوزن عیسی.تهران: علامه طباطبایی.

۶۹. کیا، صادق (۲۵۳۶). مثل‌های فارسی از کتاب شاهد صادق. تهران: چاپخانه‌ی سعید نو.

۷۰. گلچین معانی، احمد (۱۳۷۸). تکمله‌ی امثال و حکم. مشهد: تاسوعا.

۷۱. مردوخ کردستانی، محمد (۱۳۶۲). فرهنگ مردوخ. سنندج: غریقی، چاپ دوم

۷۲. مصطفی، ابراهیم و دیگران [بی‌تا]. المعجم الوسیط. ترکیه: استانبول، المکتبه الاسلامیه.

۷۳. معلوف یسوعی، لویس (۱۳۷۴). المنجد. تهران: نشر دهاقانی،چاپ چهارم.

۷۴. معین، محمد (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.

۷۵. مفاخری (گردمیرانی)، محمدکاظم (۱۳۷۷). مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌های ملل مختلف. تهران: صبا.

۷۶. میدانی، ابوالفضل (۱۳۹۳هـ ق/۱۹۷۳م). مجمع الامثال. حققه و فضّله و ضبط غرائبه و علّق حواشیه محمد مح الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر، الطعه الثالثه.



۷۷. میر مرتضوی، اکرم السادات (۱۳۶۵). برگزیده‌ای از ضرب‌المثل‌های دهخدا. مشهد: نشر نوید، چاپ اول.

۷۸. نفیسی (ناظم الاطباء)، علی اکبر (۱۳۳۴). فرنودسار یا فرهنگ نفیسی. تهران: شرکت سهامی چاپ نگین.

۷۹. نوروزی، جهان‌بخش (۱۳۷۶). معانی و بیان ۲. شیراز: کوشامهر.

۸۰. وکیلیان، سید احمد (۱۳۶۶). تمثیل و مثل. جلد دوم، تهران: سروش.

۸۱. ———— (۱۳۸۱)، «سخن سردبیر». فرهنگ مردم. سال اول، شماره اول.

۸۲. وطواط، رشیدالدین (۱۳۶۳). حدائق‌السحر فی دقائق الشعر. مصحح عباس اقبال، تهران: طهوری و سنایی.

۸۳. ———— (۱۳۷۶). لطائف‌الامثال و طرائف‌الاقوال. (شرح فارسی ۲۸۱ مثل عربی) مقدمه، تصحیح و تعلیقات، حبیبه دانش‌آموز، تهران: اهل قلم.

۸۴. الهاشمی، سید احمد (۱۳۷۷). جواهرالبلاغه. تهران: الهام.

۸۵. هبله‌رودی، محمدعلی (۱۳۶۴). مجمع الامثال. ویراسته‌ی دکتر صادق کیا، تهران: اداره‌ی فرهنگ عامه.

۸۶. هدایت، رضاقلی (۲۵۳۵). مدارج البلاغه. شیراز: معرفت، چاپ دوم.

۸۷. هدایت، صادق (۱۳۷۹). فرهنگ عامیانه مردم ایران. تهران: چشمه، چاپ سوم.

۸۸. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۱). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: نشر هما، چاپ هشتم.

۸۹. یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۷۲). شانزده مقاله در زبان شناسی کاربردی و ترجمه. شیراز: نوید.



ب ـ منابع انگلیسی

۱-Paczolay, Gyula (۲۰۰۲). Some Notes on Theory of Proverbs (University of Veszprem, Hungary), Availiable at: www. Vein./lein/library /ve /proverbs /some.html.

۲-Miedr Wolfgang (۲۰۰۲):Modern Paremiology in Retrospect: Ana Prospect (USA, university of Vermant) Avaliable at files/A:\proverb forum.html.

۳-What is a Proverb: (۱۹۹۹) Avaliable at: cogweb. ucla.edu/discourse/proverbs/definitions.html



University of Kurdistan
Faculty of Literature and Humanities
Department of Persian Literature

A Comparative Study of Proverbs in Kurdish and Persian Language

By
Seyyed Ahmad Parsa

Kurdish Proverbs and Their Persian Equivalents

By: Seyyed Ahmad Parsa

Abstract

This paper seeks to find Persian Equivalents of Kurdish Proverbs. The primary goal is to provide the reader with better understanding of common cultural grounds between Persian and Kurdish speakers and to improve human communication, creating a better mutual a comprehensive and exclusive definition of proverb in a way we can distinguish. Proverbs from quasi-proverbs such as simile, kenning, saying and idioms. The methodology is library research. Three thousand proverbs are chosen from the book "Twelve Thousand Persian proverbs and their Thirty Thousand Equivalents" as the main source through systematic sampling. Kurdish Proverbs are selected from a book written by Qader Fattahi Qazi titlad "Kurdish Proverbs".

The results show a vast number of common points between Persian and Kurdish.

***Key words**: proverbs, Kurdish, Persian, quasi-proverbs.*